اساطیر ایران باستان

جُنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان

از:

عصمت عرب گلپایگانی



مجموعه
زبان‌وفرهنگ
فارسی
پیش از اسلام
۴



کتاب **اساطیر ایران باستان** کوشش می‌کند تا اطلاعات گوناگونی را در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران باستان در اختیار خواننده علاقه‌مند خویش قرار دهد.
شما با مجموعه‌ای از فرهنگ عامه و اعتقادات عامیانه ایرانیان باستان آشنا می‌شوید. آیینی که با وجود گذشت سالیان درازهمچنان پابرجاست و امروزه نیز در ردیف اعتقادات ملی ماست.

• جشن نوروز، باسابقه باستانی‌آن • داستان‌آرش‌کمانگیر • جشن مهرگان • جشن سده • جشن سیرسور و......
اعتقادات عامیانه همچون **• چگونگی ازدواج • مراسم دفن مردگان • تطهیر آتش • نیایش‌ها**
• شناخت منابع و متون دین زرتشت • آیین آریایی • تقدیس آتش در ایران باستان

عصمت عرب متولد تهران، سال ۱۳۴۴ ازدانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته‌زبان وادبیات فارسی درجه لیسانس گرفته بعداز طی یکسال تحصیل در دانشسرای عالی سابق به سمت دبیر در مدارس تهران وحومه خدمت کرد. وی‌دوباره به ادامه‌تحصیل پرداخته ودوره فوق لیسانس رشته‌زبان و فرهنگ باستان (زبان شناسی ایرانی)را در دانشگاه تهران گذرانید.
دوره لیسانس را در محضر استادانی چون دکتر **محمد معین**، دکتر **خانلری**، استادان**فروزانفر**، **همایی**، **پورداوود** کسب فیض نموده ودوره فوق لیسانس هم از تعالیم خانم دکتر **ژاله آموزگار**، دکتر **بدری قریب** اساتید زنده یاد دکتر**فره وشی**، دکتر**تفضلی**، دکتر **مهرداد بهار** و ... بهره جسته از او به غیر از کتاب حاضر کتاب دیگری نیز در دست انتشار است بنام **آیین یادیابی**

قیمت ۷۵۰ تومان



انتشارات هیرمند

ISBN: 964-5521-93-9 شابک: ۹۶۴-۵۵۲۱-۹۳-۹

اساطیر ایران باستان

اساطیر ایران باستان

جُنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان

از

عصمت عرب گلپایگانی



انتشارات هیرمند

۱۳۷۶



اساطیر ایران باستان

عصمت عرب گلپایگانی
چاپ اول ، ۱۳۷۶
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
فیلم و زینگ :کارگاه گرافیک نورنگ
چاپ : چاپخانه حیدری
صحافی گوهر

انتشارات هیرمند : تهران ـ صندوق پستی ۴۵۹ - ۱۳۱۴۵ تلفن : ۶۰۱۶۶۸۶ـ۶۴۶۱۰۰۷

شابک ۹ـ۹۳ـ۵۵۲۱ـ۹۶۴ ISBN 964-5521-93-9

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

مقدمه

در کتاب حاضر سعی شده حتی‌الامکان اطلاعاتی درباره بعضی اسطوره‌های ایران باستان و نیز شناخت مختصری از دین و آئین و بطور کلی زبان و فرهنگ ایران باستان به خوانندگان محترم داده شود.

ابتدا، بهتر است، تعریفی از واژه اسطوره داده شود. اسطوره که جمع آن اساطیر است به معنی افسانه، که در اصطلاح لاتین (Myth) گفته می‌شود.

اسطوره آئینه تمام نمای زندگی ملتهاست آنجا که تاریخ گنگ و بی‌صداست، اسطوره بهترین سخنگوی جانها و دلهاست. اسطوره‌های هر ملتی از بیکران رازها و رمزها و نیازهای آنان سخن می‌گوید. اسطوره ایده‌آلها و آرزوهای انسانها را می‌نمایاند. اسطوره، پایه‌ساز و موجد بسیاری دینها در طول تاریخ بوده است. زیرا دینها بخصوص ادیان باستانی، برخاسته از بافت اسطوره و تاریخی سرزمینهاست. وقتی سخن از بافت فرهنگ کهن به میان می‌آید، بدون تردید ابتدا ذهن و افکار ما متوجه ساخت اسطوره‌ای آن می‌گردد.

اما دینها و اعتقادات هم که یکی از قدیمی‌ترین مظاهر تمدنی هر قوم و ملتی است، از چشمه‌های زلال اسطوره‌ها و نمادهای (سمبل Symbol در لاتین گفته می‌شود) فکری سیراب می‌گردد. بدین ترتیب قدمت فرهنگ هر قوم بستگی به تاریخ به ویژه تاریخ اساطیری آن دارد.

اگر قرار باشد، افسانه‌هایی را که از زبان پیران و سالخوردگان ما در گوشه و کنار این مرز و بوم موجود است، جمع‌آوری نمائیم، خواهیم دید که بیش از حد دیده‌ها و شنیده‌های ماست اما با اندکی تأمل متوجه می‌شویم که همه آنها دارای ریشه‌های کهن قومی ماست.

اما کهن‌ترین دین در کشور ما، آئین زرتشت بوده (آئین مزدیسنا)، ظهور زرتشت و گسترش آن در این سرزمین هزاران هزار تأثیر و تحول بر زبان و قوم ما گذاشته است.

پیش‌گفتار

قوم ایرانی صاحب یکی از پرسابقه‌ترین و درخشان‌ترین فرهنگها و تمدنهای تاریخ بشری است و آن تأثیری شگرف در فرهنگهای ملل و نژاد مختلف از ترک، روم و یونان و عرب ... گذارده است. اما سرزمین ایران بنابه موقعیت و شرایط اقلیمی خاص خود، همیشه پلی بین شرق و غرب بوده و نیز دارای آب و هوای متنوع، اما جالب است که با این خصوصیت ویژه، باز در این سرزمین فرهنگ و آرمانهای هماهنگ وجود دارد، خصوصیت دیگر اینکه هر ملتی با هر زبانی وقتی وارد این خاک گردید رنگ و بوی ایرانیت بخود گرفت. در آن زمانها که بسیاری از جوامع بشری با آتش جهل و بت‌پرستی می‌سوختند در ایران مصلح و پیامبری به نام زرتشت ظهور کرد و دین خود را با شعار پندارنیک، گفتارنیک، و کردارنیک (هومت، هوخت، هورشت)، برای مردم آورد و تبلیغ کرد و تا مدتها این دین در ایران رایج بود، تا آنجا که دین مقدس و متعالی اسلام به وسیله پیامبر اکرم (ص) و منجی و معلم بزرگ بشریت آورده شد. قوم ایرانی زودتر با حقانیت دین مبین آشنا شد و زودتر از هر ملت و قوم دیگر با آغوش باز و صادقانه این دین حنیف را پذیرفت. با پذیرش این، تحول جدیدی در افکار و آراء زندگی ایرانی به وجود آمد.

متأسفانه در طول رسالت، حضرت رسول اکرم (ص)، چه رنجها که از هم نژاد و هم قوم خود نکشیدند چرا، که جامعه عرب قبل از ظهور پیامبر در جهل و وحشیگری بسر می‌برد. اما مردم ایران در راه پیشبرد و هدف مقدس اسلامی کوششها نمودند. بطوریکه یکی از پایه‌گذاران تمدن عظیم اسلامی، نژاد ایرانی بوده.

ملت ایران با سرمایه عظیم دین مقدس اسلام تفکرات و اعتقادات خود را تزکیه و اعتلاء بخشید و پی‌برد که چه بسیار کاستیها وجود داشته.

ما نیز برخود باید ببالیم که تنها قومی که هواخواه و دوستدار فرزندان پیامبر اکرم بود، ایرانی بود، و تا آنجا پیش رفت که تشیع علوی را بوجود آورد. قوم و نژاد و زبان ایرانی هر کدام به نوبه خود تأثیرگذار بوده‌اند. همچو درخت تناوری که تیشه بر آن کارگر نیست منتها اینجا تیشه جهل و نادانی کارگر نبوده.

بعضی از نویسندگان و سخنوران و اندیشمندان مسلمان ایرانی، از افکار و اصطلاحات گویندگان و دانشمندان دینی زرتشتی پیش از اسلام، میراثهایی را به یادگار برده‌اند و عرق حماسه‌های ملی در وجود آنان بوده است. برای نمونه حکیم ابوالقاسم فردوسی که وجودش سرشار از غرور و افتخارات ملی کهن بوده، حتی شاعر و نویسنده‌ای همچو ناصرخسرو که آنچنان پای‌بند گذشته مرز و بوم خود نبوده، اما در اشعار و افکارش نشانه‌های فرهنگ باستانی را به وضوح می‌بینیم. و این به نظر من قهری است، همانطور که در تعریف اسطوره سخن رفت خواه و ناخواه در ساختمان فکری ما تأثیر گذاشته است. به ویژه زبان شیرین پارسی. در حالیکه برای نمونه، یونان باستان با آن تمدن چشمگیر و درخشان خود رشتهٔ پیوند خود را یکباره از دست داد و تأثیرپذیر ملتهای غالب گردید.

دل ایرانی هنوز با آتش عشق پیرمغان گرما می‌گیرد و از شراب اهورائی سرمست می‌گردد. شعر حافظ شیرین سخن، تصویرگر این دل پرآتش است.

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند　　　که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

سخنورانی چون شادروان دکتر محمد معین، شادروان استاد پورداوود، شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، شادروان دکتر بهرام فره‌وشی، آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، آقای دکتر احمد تفضلی، شادروان دکتر خانلری و خانم دکتر ژاله آموزگار و استادان و صاحبنظران محترم دیگر، عشق به فرهنگ و ادب باستان را در دل‌ها بوجود آورده‌اند و می‌آورند اینجانب باید به خود ببالم که افتخار شاگردی آنها را داشته‌ام. و از فیض وجودشان تا اندازه‌ای برخوردار گشته‌ام.

بقول مولوی

آتش عشق است کاندر نی فتاد　　　جوشش عشق است کاندر می فتاد

آتش است این بانگ نای و نیست باد　　　هر که این آتش ندارد، نیست باد

و باز اینجانب کوچکتر از آنم که بتوانم سپاس زحمات استادان بزرگم را بجا آورم فقط برای درگذشتگان طلب مغفرت و برای استادان حاضر از درگاه ایزد منّان آرزوی طول عمر و سلامتی و موفقیت را دارم.

و عَلَّمَ آدَم اَلْاسماءَ کُلّها، ثُمّ عَـرَضَهُمْ عَـلَی المـلائکةِ
فَـقالَ اَنْـبِئُونی بـاسماءِ هٰـؤُلاءِ اِن کُـنتم صـادقین.
سوره بقره آیه ۳۰

بخش اول

آئین آریائی

آریائیان قبل از مهاجرت به هند و ایران با هم در یک سرزمین زندگی می‌کردند و یک قوم را تشکیل می‌دادند قوم آریائی هند و ایرانی که اصطلاحاً به نام هندو اروپائی است، هیچ اثری که نشان دهنده طرز زندگی و پیشرفت آنها در زمینه مادی و معنوی و حتی مظاهری از محیط زندگی خود باشد به جا نگذاشته‌اند، اما از قراین چنین برمی‌آید که در آیین آنها اعتقاد به خدای زوج وجود داشته.

در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان و حاکمی از مردم ختیانی منعقد شده نام متیره (مهر) ایندره و نستیه (nastia) یاد شده. آنها خدایانی هستند متعلق به آئین هند واروپائی، ولی آریائیانی که به هند مهاجرت کردند، مجموعه‌ای از معتقدات خود راکه به صورت دعا و

سرود است به نام (ریگ‌ودا[1] Rigveda) به یادگار گذاشته‌اند. این کتاب شامل هزار و چند دعا و سرود است و بزرگترین و کهن‌ترین کتاب هندو به شمار می‌آید و این سند بسیار با اهمیتی است برای محققین و پژوهشگران، قسمت اعظم این کتاب شامل دوره سکونت آریائیان و تبدیل زندگی چادرنشینی به آبادی گزینی ایشان در بخش شمال شرقی هند می‌باشد. این سرودها حاکی از افکار تازه نبوده، بلکه همان معتقداتی که آریائیان تازه وارد از شمال با خود آورده بودند را روایت می‌کند. بنابراین از روی همین سرودها، اگر از معتقدات ابتدائی نژاد هندو اروپائی مبدأ پیدایش دو دینی از لحاظ صورت و معنی از هم دور هستند، اما از نظر منشأ نژادی نزدیک یکدیگرند. یعنی همان دین برهمائی و آیین مزدیسنای ایرانی.

کهن‌ترین دوره زندگی نژاد آریا، زمانی است که آریائیان را در پهنه جهان دارای اعتقادات معنوی و روحانی می‌بینیم، که می‌توان آنرا طبیعی محض نامید و آن به حسب نوع زندگی (یعنی چادرنشینی) بوده آنها قوای طبیعت را مانند آفتاب، آسمان، آتش و زمین که به منزله مادری مهربان به حساب می‌آمده، می‌پرستیدند. در برابر این نیروهای مفید، نیروهای زیان‌بخش طبیعت وجود داشته که مظاهر آنها را می‌توان به صورت تاریکی و خشکی یا کم بارانی مشاهده کرد. آریائیان این نیروها را به نام قوای اهریمن یا ارواح مضّره در نظر خود مجسم می‌کردند. آنان از این ارواح متنفّر بودند و حاضر نبودند با قربانی کردن و خواندن اوراد رضایت خاطر آنها را فراهم نمایند، بلکه این کار را برای خدایان نیک با دل و جان انجام می‌دادند.

یکی از مهترین وجوه اختلاف اساسی آریائیان با نژاد ترک و مغول همین موضوع بوده، آریائیان عقیده داشتند که باید با ایشان جنگید و بر آنان پیروز شد. در مورد طبیعت هم معتقد بودند که نخستین وظیفه نیروهای سودمند طبیعت یاری کردن انسان در این مبارزه است، یعنی مبارزه روشنایی با تاریکی باران با خشکی، به طور مثال ابرها وظایفی برای خود

---

۱ - ودا veda در سنکریت از ریشه vid به معنی دانستن است.

داشتند مانند جمع آوری ابرهای باران‌زا از طریق باد و رعد که خشکی را از بین ببرد و زایش باران آورد. اینها نشان می‌دهد که آریائیان با خدایان خود ترس و تملق نداشته‌اند، بلکه درخواست آنها با قوای نیک طبیعت، رابطه ستایشگری و سپاسگزاری و رحمت و برکت بوده است.

کهن‌ترین و بالاترین خدای نژاد آریا، آسمان صاف و پاک با معنای وسیع این واژه است. نام آسمان در زبان سنسکریت، و در ریگ ودا ابتدا دیاأوه (Dyauh)[1] بوده که بعدها به وارون (varun) یا وارونه (varuna) تبدیل شد. دیاأوه به شکل Dyaos به معنی آسمان قابل رویت می‌باشد و وارونه به عکس به نام ouranos تبدیل شده که در زبان یونانی به معنی آسمان است. هندوها و ایرانی‌ها مسلماً به خدایان متعدد معتقد بودند، اما برای آسمان مقام بالاتری قایل بودند که برای دیاأوه و وارونه صفت vic vavedas یعنی «همه‌دان بکار می‌رفته». آفتاب چشم وارونه محسوب می‌گردید و آتش در زمان تظاهر به شکل برق، پسر او، آسمان ستاره‌دار، جامه شوکت و سلطنت او به شمار می‌رفت وارونه تنها مظهر نیروهای مادی طبیعت نیست بلکه از نظر قوای معنوی دارای صفات عالی اخلاقی است. او برقرار کننده آسمان و زمین است و حافظ نظم و سعادت دنیاست و انحراف از وارونه گناه محسوب می‌شده. او جبار و قدرتمند است و بزرگترین گناه در نزد او دروغ به حساب می‌آمده. اما دیاأوه و وارونه که در زبان سنسکریت به نام اسوره می‌باشد و در زبان اوستا به نام اهوَر می‌باشد و پایه و اساس دین باستانی ایران یعنی آئین زرتشت می‌باشد. زرتشت اعتقاد به خدائی به نام «اهورامزدا» را تبلیغ می‌کند. اما وارونه با خدای دیگری به نام میتره (مهر) Mitra همراه است، میتره لغتاً به معنی دوست و مظهر روشنایی روز است. میتره در زبان سنسکریت است. در اوستا (متیره = Mitra) و در زبان فارسی باستان به صورت (میث = Mioa) نامیده می‌شود. وارونه متیره یا متیره وارونه، مانند هم‌اند و هیچکدام بر دیگری تقدم ندارد. به قول مولوی: چون

---

[1] ـ هم ریشه *deus* لاتینی و دیو) پارسی و *dieu* در زبان فرانسه. مزدیسنا و ادب پارسی. دکتر محمد معین

یکی روحند اندر دو بدن.

آفتاب را اغلب چشم وارونه، میتره و یا وارونه می‌نامند. در واقع متیره، وارونه به معنی آسمان نورانی.[۱] در قسمت ایزدان مینوی گفته خواهد شد. (سروش و مهر)

آریائیان از زمانهای قدیم به دو مبدأ خیر و شر یا نیکی و بدی قایل بودند یعنی مظهر و نشانه امور نیک و روشنایی و باران و برکت را به نیروئی به نام اهورامزدا که فرمانروای تمام خوبیهاست و امور زشت و پلید را به اهریمن (اهرمئینو) نسبت می‌دادند که فرمانروای تمام زشتیها و بدیهاست. پس اساس ایرانیان قدیم اعتقاد به (ثنویت یا dualisme) می‌باشد. این دو نیرو همیشه در حال مبارزه هستند و میدان مبارزه آنها بین آسمان و زمین (جوّ) می‌باشد. (که بعداً به طور مفصل بحث خواهد شد).

مبارزه دیگری درباره آبهای آسمانی مربوط به افسانه‌های رعد آریائیهاست و گاهی پیروز می‌گردند و گاهی با دسیسه دشمن شکست می‌خورند و خشکی پیش می‌آورند. در مورد ابرها تشبیهات زیبا و ساده‌ای داشته‌اند مثلاً ابرهای سپید را به گله‌های گاوهایی که در چراگاهها حرکت می‌کنند، تشبیه می‌کنند و باران نیکوکار به منزله شیری است که برای تغذیه زمین و همه موجودات به قول حافظ شیر سخن:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو　　　یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

باز تشبیهات دیگری مانند تشبیه ابر به زنان زیبا که حامل آبهای مقدس هستند. همین ابرها مادر برق یعنی آتش آسمان‌اند و آنها رعد و برق باران‌زا هستند. آن ارواح پلید که مانع ریزش باران شده و گرسنگی و خشکی را به همراه دارند در واقع گاو دزد و زن دزد هستند و این دزدان آنها را به کلی محو و در غارهای تاریک خود محبوس می‌کنند. مطابق اساطیر آریائی ابرهای سیاه که در کنار آسمان دیده می‌شوند و شبیه به قله‌های کوه و برجهای کنگره‌دار قلعه‌ها هستند، زندان ابرهای بارانی هستند. در این زمان است که ایندره یا آندره

---

۱ - مزدیسنا و ادب پارسی - دکتر محمد معین. ص ۳۸ به بعد

مظهر رعد و سلاح درخشانی بر تن کرده دوچرخه یا ارابه جنگی خود را به اسبان تند و خاکستری رنگ بسته، با دوست دایمی خود به نام باد (وایو vayu) آماده جنگ می‌شود. بادهای تند که سپاه ایندره را تشکیل می‌دهند به دنبال او جنگ را آغاز می‌کنند. زندانبانان تاب مقاومت نیاورده، قله‌های کوهها در هم فرو ریخته که اول گاوان خلاص می‌شوند و شیر خود را روی زمین می‌ریزند و بعد زنان زیبا روی اسیر، رها می‌شوند و محمول خویش را به زمین تشنه تقدیم می‌کنند. اما در میان ابرهای آسمان آن ابری که باران نمی‌داد و پدران آریائی ما آنرا بزرگترین دشمن خود می‌دانسته، به نام ورتیره (Vritra) نام گذاشته بودند. ورتیره (Vritra) به معنی مخفی کننده و دزد. این واژه در اوستا به نام Vrtraham یا وراثراغن و در پهلوی و رهرام و در پارسی بهرام است و در اصل به معنی ورتیره کش می‌باشد. یعنی نیروهائی که به ورتیره حمله می‌کنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته، باران محتوی آنرا به زمین می‌ریزند. به خصوص ایندره بزرگترین دشمن ورتیره است که نیزه آتشین او که برق نامیده می‌شود، این دزد باران را نابود می‌کند. در فرهنگهای پارسی (آب دزد) و (قطره دزد) به معنی مطلق ابر آمده و آن در اصل ابری بوده که باران را در خود ضبط و از باریدن منع می‌کرده.

یکی از مهمترین نیروهای اهریمنی اهی (ahi) است که در فارسی ماریا اژدها نام دارد و در کوه مسکن دارد، نیروهای زیر دست اهریمن (دیوها) را به یاری خود می‌طلبد که رعد سیاه بوران و طوفانست و با هزاران پیچ و تاب بر فراز قله‌ها می‌پیچد و مانند دیواری به سوی آسمان بالا می‌رود. که ایندره قوی و پرطاقت با او هم جنگ می‌کند و او را از پا در می‌آورد. در ریگ ودا از این مبارزه سخن رفته و به طور یقین ماری که در اساطیر و ادبیات رزمی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی آریائیان قدیم است، که به تدریج علت تشبیه ابرهای سیاه باشد، از میان رفته ولی مشبه‌به (مار یا اژدهای بدکار) در خاطر محفوظ مانده نمونه آن داستان آژی دهاک است.

نزاع تری تنه (Traitana) با مارسه سر (درودا) را شامل است در اوستا به صورت

منازعه ثره اته اونه Traetaona (فریدون) با مارسه سرو Ajidahada Tidameredha xshvaesh آمده. فردوسی این نام را با عنوان (ضحاک) و اژدها که دو مار (به جای مار سه سر) بر کتفش روییده بود و فریدون با او جنگید و ویرا مغلوب کرد، معرفی می‌نماید. منوچهری هم در وصف ابر گوید:

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی و ماز اندر آن[1]

ناصر خسرو هم درباره ابر تشبیه آشکارتر دارد.

بغرد همچو اژد رها، چو بر عالم بیا شو بد

بارید آتش دود از میان کام و دندانش

گفته شد که دوگانگی یا ثنویت در مبادی خیر و شر از معتقدات قدیم آریائیان بوده. بدیها و خوبیها را هر یک منشائی است که همیشه با هم در حال مبارزه می‌باشند. مظاهر روز و فصول معتدل، فراوانی، تندرستی، زیبائی و از همه مهمتر راستی، مربوط به نیروی خیر - تاریکی (شب) زمستان، خشکسالی و قحطی، امراض و بالاتر دروغ، مربوط به نیروی شر می‌باشد. این معتقدات به ویژه اعتقاد به قوای طبیعت به مرور در میان آریائیان به صورت اعتقاد به خدایان مختلف درآمد. مانند خدای خورشید، ماه، ستارگان، ابر و باد، آب و خاک، علایم و اشکالی درست کرده و آنها را خدایان کوچک می‌دانستند که این اعتقاد سرانجام موجب شرک گردیده و به بت‌پرستی منجر شد، در این دوره است که زرتشت به نام یک مصلح جدی ظهور کرد و کفر و دوپرستی را به شکل جدیدی بنیاد نهاد.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به اینها می‌گوید (مجوس اقدم) مجوس اقدم کسانی بودند که پیش از ظهور زرتشت می‌زیستند.

اما از شواهد و قراین برمی‌آید که ایرانیان به مرور در دین آریائی تصرفاتی کردند، چنانکه از ابتدای تاریخ ایران (مزدااهورا و بعدها اهورامزدا) خدای بزرگ طوایف شهرنشین و متمول شرقی و غربی ایران محسوب می‌شده، مزداپرستی آنطور که در وندیداد هم گفته

۱ - ماز شکاف که اندر چیزی افتد: در لغت فُرس این عبارت آمده و به معنی چین و شکن می‌باشد.

شده قدیمتر از دین زرتشتی است.

اهورامزدا خدای کل عالم است، از این جهت روابط افراد انسان با نیروهای آسمانی در دیانت مزدایی محکم‌تر از ادیان آسیای میانه می‌باشد. به خصوص جنبه اخلاق شخصی و اعتقاد به راستی بسیار مشهود است. به علت این دو صفت عموم و شمول و صفا و خلوص اعتقادیست که رفته رفته در ادیان خاور نزدیک نفوذ کرده.[۱]

۱ - مطالب گفته شده: اقتباس از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین ص ۵۷ به بعد

نخستین قبیله‌های ایرانی

چنین به نظر می‌رسد که پس از جدائی قوم هندی از قوم ایرانی و کوچ قدمهای هندی به سوی مرکز تاریخی آنها، در قبیله واحدی که ریشه نژادی ایرانی داشت گسستگی به وجود آمد و طایفه‌های مختلف ایرانی نژاد از یکدیگر جدا گشتند و سه قبیله بزرگ ایرانی نـژاد کـه می‌توان آنها را طایفه‌های سرمی، تورجی و ایرانی خواند، بوجود آمدند و تبلور قومی یافتند. حقیقت تاریخی این تقسیم قبایل ایرانی را در داستان نمادی فریدون و پسرانش ایرج، سلم و تور می‌توان بازیافت.

نام پسران فریدون در اوستا (ایرج Airya) (سرم یا سلم Sairums) و (تور Tuirya) آمده است. ایران که مرکز جهان است نصیب ایرج می‌شود. سرم پادشاه سرزمین‌های غربی می‌گردد و تور پادشاه سرزمین‌های شرقی می‌شود.

داستان ایرج و سلم و تور، در واقع سرگذشت قومهای ایرانی است که بـه صـورت تمثیلی آورده شده است. واژه اثیریه airya به صورت er تحول یافته و با پسوند نسبت پهلوی vek یا ic (ایک، ایچ) به شکل نام اریک Erik در ارمنی و ایرج eric در پهلوی و فارسی در آمده است به معنی «منسوب به ایران، ایرانی».

فرزند دیگر فریدون «توئیری Tuirya اوستایی است که در پهلوی تور Tur شده و با پسوند نسبت ic (ایچ) ik (ایک) و ak (اَک) پهلوی به صورت تورج Turic یا Turik و Turak درآمده و سپس به خط فارسی تورک یا ترک نوشته شده و با قدم ترک مشتبه شده است، در حالیکه ترکانی که از نژاد تور هستند و نام آنها در شاهنامه فردوسی آمده است، همه از نظر نژادی و زبانی، ایرانی هستند و تورکان Truakan هیچ مناسبتی با تـرکان Turkan ندارند.

این ترکان که در دورانهای کهن در شمال ایران زمین ساکن بودند، قبیله‌ای صحراگرد بودند که اندک اندک به سوی شرق ایران زمین کوچ کردند.

پسر دیگر فریدون Sairima است که در زبان پهلوی سرم و در فارسی سلم گردیده

است. این نام با پسوند جمع زبانهای ایران شرقی به صورت سرمت Sarm-at درآمده است، به معنی سرمها یا اقوام منسوب به قوم سرم، سرمت‌ها بخشی از اقوام بزرگ سکائی بودند که در حدود میانهٔ سده سوم پیش از میلاد شهرهای یونانی ساحل دریای سیاه را تصرف کردند و در قرون وسطی ساکن دشتهای وسیع میان شرق رود دانوب و نواحی شمال دریای خزر بودند و این سرزمینها سرمتی Sarmatie نامیده می‌شد که بقایای این قوم آس‌ها یا(است‌هائی) هائی Ossetes هستند که در دو سوی کوه‌های قفقاز زندگی می‌کنند و قسمتی از آنها به نام Irani (ایرانی) در آسی کشور روسیه زندگی می‌کنند و سرزمین خود را Iriston (ایرستان = ایران، سرزمین اقوام ایرانی) می‌نامند و پیوند قبیله‌ای خود را با قبیله بزرگ ایرانی از یاد نبردند.

نام اقوام دیگر ایرانی هم در اوستا آمده است. یکی از این قومهای بزرگ قوم Dahi اوستائی است که در نزد یونانیان به (Dahae ـ داهه) معروف بودند و مردمی از نژاد سیت Scythe بودند و نام ناحیه Dahistan (دهستان) گرگان یادگاری از آنهاست، (پارن‌ها Parens) که قسمتی از قبایل پارتی را تشکیل می‌دادند طایفه‌ای از همین قبیله بزرگ بودند که در دشتهای شمال کوههای خراسان چادرنشینی می‌کردند.

اقوام منسوب به ایرج پس از جدائی از اقوام دیگر ایرانی از ایرانویج به سوی سرزمینهای شرقی کوچ کردند و پیش از دوران هخامنشی بر سرزمین گسترده‌ای که در زمان کورش هخامنشی واحد مستقلی را تشکیل می‌داده است و شامل بلخ، مرو، هرات، رخج، هیرمند و کابل بوده است. فرمانروائی می‌کردند و کیانیان که یاد آنها در اوستا و در کتاب‌های پهلوی و شاهنامه فردوسی آمده است همین قوم ایرانی هستند.[1]

۱ ـ از کتاب ایرانویج ـ دکتر بهرام فره‌وشی ص ۱۳ به بعد

بخش دوم

داستان آفرینش[1]

وارد شدن اهریمن بر آفرینش

در کتاب دین زرتشت چنین گفته شده که

اهریمن در ماه فروردین، روز هرمزد در وقت نیمروز به سوی مرز آسمان بالا آمد، با ورود او آسمان به خود لرزید، درست مانند میشی که چشمش به گرگ بیفتد، اهریمن تازان و سوزان به طرف آسمان آمد در این زمان تلخی و بدمزگی را برای آب آورد. سپس در وسط زمین رفت درست به شکل ماری، از راه سوراخهای زمین به تمام سطح زمین خزید و از آنجا به طرف دوزخ که جایگاه دیوان و دروندان بود رفت آنگاه به طرف گیاهی خزید که تنها گیاه بود و طول و عرض آن یکسان، شاخه و پوست نداشت و بسیار تازه و شیرین بود. تمام نیرو و زور گیاهان در وجود او جمع بود و آن در وسط زمین قرار داشت. اما اهریمن به محض نزدیک

---

۱ - کلّ داستان آفرینش، اقتباس از کتاب اساطیر ایرانی - تألیف دکتر مهرداد بهار

شدن به آن، گیاه ناگهان خشک شد.[۱]

بعد از آن به سوی گاوی رفت که تنها آفریده شده بود.[۲] قد آن اندازه کیومرث بود و بر ساحل رود دائیتی[۳] قرار داشت - این رود در وسط زمین بود - گاو هم ماده بود و رنگ آن سفید و به روشنی ماه - اما اهریمن با دیدن گاو رفت که نابودش کند. اما اهورامزدا ماده‌ای که منگ می‌کرد و نامش «بنگ» بود به گاو داد و به جلوی چشم او مالید. تا او را از نابودی نجات دهد. اما او زار و نزار شد و فوراً جان سپرد. اهریمن به سراغ کیومرث بیدار شد جهان را همچون شب تاریک دید. پر از موجودات زشت چون مار، کژدم، وزغ و حشرات و چهارپایان و پرندگان. مهر اباختری[۴]، در برابر ماه اباختر و پنج (۵) اباختران و موجودات اهریمنی به صورت اژدها در فضا می‌تازیدند. سرانجام وارد آتش شد و دود و تاریکی در

۱- راجع به داستان اهریمن باید گفت، که لقب اهریمن گنامینو بوده
چون ناتوانی خویش و همه دیوان را از مرد پرهیزگار دید سست شد و سه هزار سال به سستی فرو افتاده بود (اندر) آن سستی، کماره دیوان (در برابر امشاسپندان) جدا جدا گفتند که «برخیز پدر ما! که (اندر گیتی) آن گونه کارزار کنیم که اهورامزدا و امشاسپندان را از آن تنگی و بدبختی رسد»، و ایشان یک بدکنشی خویش را به دوگان (= تفصیل) برشمردند. آن گنامینوی دروند (= گمراه) رامش نیافت و از بیمی که از مرد پرهیزگار داشت، از آن سستی برنخاست. تا آن که «جهی دروند لقب دختر اهریمن است و به روسپی تعبیر می‌شود» در پایان سه هزار سال بیامد و گفت که «برخیز پدر من، زیرا من اندر آن کارزار چندان درد بر مرد پرهیزگار و گاو بهلم (= بگذارم) که از کار من کس را زندگی نشاید، فرّهٔ ایشان را بد زدم. آب را آزار دهم، زمین را آزار دهم، آتش را آزار دهم، گیاه را آزار دهم و همهٔ آفرینش اهورامزدا آفریده را آزار دهم». و آن بدکنشی را چنان به دوگان (تفصیل) برشمرد که گنامینو سر جهی را ببوسید. رامش یافت و از آن سستی فرار جست. (بندهشن ص ۳۹ به بعد)

۲- ایوگ‌داد *(evagdad)* به معنی گاو یکتا آفریده - لقب نخستین جانور است. در بندهشن چنین آمده این کیومرث است که بلندی قد و پنهایش با یکدیگر برابر است. شاید در اصل کیومرث و گاو نخستین و گیاه نخستین همه بنابه اساطیر کهن چنین بوده‌اند و این موجودات نخستین شباهتی به گیاهان، جانواران و مردمان واقعی نداشته‌اند و بیشتر نقش تخمه نخستین را بازی می‌کردند (اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار ص ۲۰ به بعد).

۳- رود دائیتی یا دائیتی خوب یا (وه) می‌باشد، در اوستا *daitya* نام رودی است افسانه‌ای که در ادبیات دوره ساسانی به رود سند اطلاق شده است.

۴- در اساطیر زردشتی سیارات، یا اباختران، ستارگانی اهریمنی به شمار می‌آیند. زیرا، حرکت ایشان به نظر مردم کج و معوج است. در برابر اباختران، روشنان یا اختران، ستارگانی هستند که هرمزد آفریده زیرا حرکت اینها منظم است. هر یک از اختران در میان اباختران دشمنی دارد. نام هفت اباختر به گفته بندهشن سپاهبدان سیارات است. آنها عبارتند از هرمزد (مشتری)، کیوان (زحل)، بهرام (مریخ)، ناهید (زهره)، تیر (عطارد)، ماه سیاه یا ماه اباختری خورشید سیاه یا مهر اباختری اینها همه در مقابل اختران قرار دارند. (اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش سوم)

آمیخته شد. گوشورون یا (= روان گاو) که گاو تنها را آفریده بود از جسم گاو بیرون آمد و نالان و گریان پیش هرمزد (اهورامزدا) آمد. هرمزد کیومرث را پاسبانی می‌کرد. به علت آمیخته شدن آفرینش به پلیدیها، روان کیومرث از زمین به آسمان بالا رفت و گوشورون هم به دنبال او نالان می‌رفت این بالاترین قدرت و پادشاهی اهریمن بود و تمام توان خود را برای آلوده ساختن دستگاه آفرینش بکار می‌برد و انتهای آسمان را تا یک سوم از پائین‌ترین قسمت آن محاصره کرد، آنطوریکه همه جا تاریک شد. این مقدمه جهان آخرت است که نیروهای پلید بالاخره نابود خواهند شد ـ اهریمن گفت من پیروزم، زیرا آسمان را شکستم و آنرا با تاریکی آلوده ساختم و همانند قلعه‌ای به محاصره خود درآوردم. آب را آلوده کردم. زمین را سوراخ نمودم ـ گیاه را خشک کردم ـ گاو را راندم ـ کیومرث را بیمار ساختم. ستارگان را تیره و تار ساختم ـ استویداد (دیو مرگ) را با یکهزار بیمار آشکار که هر بیمار خود بیماریهای گوناگون دارد فرستادم، تا کیومرث را بیمار کند و آنها را بمیراند ـ آنها چاره‌ای پیدا نکردند. چه این تقدیر بود، زیرا زروان در آغاز پدید آمدن اهریمن گفت که تا سی زمستان (یعنی سی‌سال) جان کیومرث نیک را از مرگ رهائی می‌بخشم.

از تقسیم ستارگان کرفه گر «ثواب کار» و بزه گر «گناهکار» که ترتیب‌دهندگان جدال بین اهورامزدا و اهریمن هستند، کیومرث در آسمان وجود داشت.

هنگامی که اهریمن آفرینش را پلید ساخت، به داخل آسمان رفت. اما آسمان مینو، مانند سرداری دلیر و رشید زرهی فلزین پوشیده با فریاد بلند و خروش سهمگین به اهریمن گفت «حالا تو که اینجا آمده‌ای دیگر تو را رها نمی‌کنم» آسمان این مقابله و نبرد را آماده ساخت و اهورامزدا دور تا دور آسمان قلعه‌ای سخت‌تر آماده کرد (که آنرا آگاهی پرهیزگاران می‌خوانند) و فروهرهای پرهیزگار سواره و نیزه در دست از بیرون همچون زندان بانان که زندان را می‌پایند، مواظب دشمن[1] هستند ـ در همان زمان اهریمن تلاش می‌کرد که به محل اصلی خود که تاریکی باشد بازگردد. اما راهی پیدا نکرد و با بدبینی از ترس اینکه نه

۱ ـ اصطلاح پهلوی آن = دشمن از اندرون پر آبسته سامان است ـ یعنی دشمن را محصور کردند.

هزار سال فرا برسد و هنگام سررسیدن جهان آخرت. این نخستین نبرد آسمان با اهریمن بود.

اهورامزدا نخست آسمان را آفرید - در روایات پهلوی هست که آسمان را از سر آفرید و گوهر و اصل او از آبگینه سفید و طول و عرض آن یکسان و ژرفای دیواره‌اش هم اندازه باگودی آنست.

اهورامزدا پس از آفرینش آسمان، زمین را آفرید و شعله (گرما) در آن نهاد و کوهها را از گوهر و اصل شعله رویانید. و آتشفشانها درست شد.

زمین راگرد و پهناور بدون هیچگونه فراز و نشیبی در وسط آسمان قرار داد.

اهورامزدا اول یک سوم زمین را چون سنگ سخت آفرید و بعد یک سوم دیگر راگرد کرد - یک سوم آنرا باگِلهای نرم آفرید - از تمام کره زمین تنها نیمکره بالای آن شایسته رویش گیاهان و زیست جانوران و مردم است. زیرا همه جای زمین را آب فراگرفته است - در آغاز هزاره هفتم، پس از تازیدن اهریمن بر آسمان و زمین ایزد تیشتر[1] با جام ابر از آبهائی که در ابتدا آفریده شده بود، آب برداشت.

باد آن آب را به آسمان برد و برزمین ببارانید، در پس این باران بزرگ، نیمه بالای زمین نمناک شد و به هفت (۷) قسمت پاره شد - هر پاره راکشور[2] (اقلیم) نام نهادند. پارهٔ میانه را «خونیرس» نام گذاشتند. گسترش آفرینش با ایزد (ستاره) تیشتر است که چهارمین ستاره نام دارد و خدای آب است - تیشتر خدای ماه چهارم است. از این نظر تیر ماه چهارمین ماه سال است. تیشتر باد را به یاری خود خواست و بهمن و هوم را به راهبری «بُرز آبان ناف» و با همکاری فروهرهای پرهیزگار به‌گرد هم جمع شدند. تیشتر سه قسمت شد:

۱- مرد پیکر

۲- گاو پیکر

۳- اسب پیکر

۱ - در مورد ایزد تیشتر در بخش ایزدان مینوی گفته شده است.

۲ - رها کردن (در پهلوی = برهشتن) - شناخت اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش سوم

هر پیکری ده (۱۰) شب در روشنی پرواز کرد و سی شب باران برای نابودی حشرات (خرفستران) رها کرد. قطرات جدا جدا مانند طشتی بزرگ بودند که از آنها آب برداشته شود. با آن ابر همه حشرات نابود شدند، مگر کرم که از خزندگان بود و در سوراخ زمین وارد شد. پس مینوی باد به شکل مردی در روی زمین پیدا شد - بلند و روشن بود و موزه‌ای (کفشی) چوبین بر پای داشت - همان طور که جان، تن آدمی را به حرکت درمی‌آورد و تن با این نیرو حرکت می‌کند فضائی: (باداندروا) را که آن مینوی باد در وجودش بود حرکت داد. در نتیجه در همه زمین باد شروع به وزیدن کرد - باد آب را حرکت داد و به همه زمین آب بخشید - در نتیجه از این آب دریای فراخکرد پیدا شد، دریای فراخکرد تشکیل شده از یک سوم زمین - در داخل دریا هزار (۱۰۰۰) چشمه آفریده شد، این هزار چشمه سرچشمه‌های دریاچه‌ها خوانده می‌شود - هر دریاچه و هر چشمه آنقدر بزرگ است، که اگر سواری (= سوارکاری) ماهر بر اسب تازی همهٔ پیرامون آن بگردد، حداقل چهل (روز) وقت لازم دارد.

گویند که یکهزار و نهصد و بیست فرسنگ طول و عرض آنست - پس آن حشرات (خرفستران) همه مردند و زهر اینها در روی زمین ریخت - برای پاک کردن زهر آن، تیشتر وارد دریا شد واپوش دیو (دیو خشکی) به مقابله او تاخت کرد - در نبرد نخست تیشتر شکست خورد و به پیش اهورامزدا دست نیاز و نماز بلند کرد، تا او زور و قدرت را به تیشتر ببخشاید - اهورامزدا قبول کرد. زوری به اندازه ده اسب نر، ده اشتر نر، ده گاو نر، ده کوه، ده رود ناورو، برای تیشتر فرستاد - تیشتر اپوش دیو را با شکست از خود راند و شروع به باریدن کرد. هر قطره‌ای (سرشک) در اندازه سر مرد و سر گاو - در آن ابر و باران، تازش و کوبش تیشتر و آتش وازشت[1] به دشمنی با اپوش و اسپنجغر[2] بود - تیشتر با گرز آتش اپوش دیو و اسپنجغر را مغلوب کرد - ده شبانه روز باران آمد و زهر حشرات سریع گداخته شد. پس باد آن آب را به کرانه دریای فراخکرد راند. آب سه قسمت شد و سه دریا از این قسمتها بوجود

۱ - آتش وازشت در بخش تعریف آتش و اقسام آن بیاید. از کتاب اساطیر ایران - دکتر مهرداد بهار (بخش سوم)

۲ - اسپنجغر و اپوش در بخش تعریف دیوان بیاید.

آمد. این دریا به نام پوئیدیک - کمرود و سیاه بُن خوانده شد پوئید یک آبش شور است. دریای فراخکرد به طرف جنوب (= نیمروز) درکناره البرز قرار داده شده و دریای پوئیدیک در همان محل (= سامان) قرار داده شده بین این دو دریا، دریای سد ویس است که وصل شده به ستاره سد ویس که در طرف جنوب واقع شده - جز آبجر (= آب جر) و مدّ (اندرپُر) دریاها ارتباط به ماه دارد - از پیش ماه دو باد وزیده می‌شود. مسکن اینها در دریای سد ویس است. یک باد به طرف بالا حرکت - یک باد به طرف پائین - آن بادی که به طرف بالا حرکت می‌کند مدّ نامیده می‌شود و باد به طرف پائین جزر سد ویس دریائی است که درکنار دریای فراخکرد قرار دارد. آن کثیفی و ستبری راکه از دریای شور سد ویس در دریای فراخکرد می‌رود، با یک حرکت و موج پس می‌زند و آب دریای فراخکرد و چشمه‌های اردویسور ناهید را تمیز و پاک می‌کند. پس اهورامزدا ازکوه البرز از طرف شمال دو رودکه به نام «ارنگ»[1] و «ویه»[2] هستند حرکت می‌دهد. بعد از ایشان هیجده رود بزرگ از همان البرز سرازیر می‌شوند. این بیست (۲۰) رودکه سر چشمه ایشان به البرز است، در زمین سرازیر می‌شوند و در مرکز زمین باز بهم می‌رسند.

جز این سه دریای بزرگ دو دریای مشهور دیگر گشوده شدند بـه نـام چیچسپت، دریاچه ژرف نمکین آب آرام و پاک که بر ساحلش آتشکده آذرگشب قرار دارد. دوتای دیگر سوور است که هر آلودی را به ساحل می‌اندازد و خودش پاک و روشن است - زیرا به مانند چشمی است، که هر گرد و خاکی را از خود بیرون می‌زند - بسیار ژرف است و در نزدیکی آن آتشکده «مهر سودآور» قرار دارد که نامش «بُرزین مهر» است - چون سومین دریا به روی زمین آمد، از شکستن و لرزش کناره‌های زمین، کوهها بیرون آمد حدود دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه می‌شدند و رویش و رشد و نمو گیاهان از آنـهاست. تـمام چهارپایان اهلی را آن کوه‌ها پرورش می‌دهند و انسانها (مردمان) از آنها سود می‌بینید به نظر

۱- *(Arang)* همان رود دجله است که به طرف مغرب حرکت می‌کند.
۲- *(Veh)* رودی است به طرف خراسان.

می‌رسد که پیش از آمدن اهریمن بر آفرینش در حدود هزار سال، اصل و منشاء کوه در زمین آفریده شده، وقتیکه اهریمن بر زمین وارد شد، به دنبال لرزش (چندش) زمین کوهها مانند درختی که شاخ آن به طرف بالا می‌روید و ریشه‌اش به زیر می‌باشد در روی زمین پیدا شدند. کوهها زیاد شد و در آن آبها جاری شد - شش هزار سال طول کشید تا این کوهها درست شدند - اما البرز کوه هشتصد سال (۸۰۰) - دویست سال تا به ستاره پایه - دویست سال به ماه پایه، تا دویست سال به خورشید پایه و تا به دویست سال به آسمان بالا (زبرین)[۱]. بعد از البرز «اپرسین»[۲] کوه بزرگتر از همه است - نام دیگرش «ابر سام کوه» است. انتهای آن در سیستان و سرش به مرز فارس به طرف خوزستان است - باز به نظر می‌رسد، که پس از باران بزرگ که در آغاز آفرینش بوجود آمد و باد، آب، را به دریا ریخت - زمین شش قسمت شد و خویزس در بالا بود، به طوریکه زمین، پس از باران، تنها به باد، جدا شد. قسمتی که در پیرامون زمین بود، شش قسمت مساوی شد. هر کدام از این شش قسمت به نام کشور[۳] نامیده شد.

وسط زمین «خونیرس» نام داشت و شش کشور مانند تاجی بود، در میان آن. دریای فراخکرد، در آن قسمت است. طرف جنوب آن (نیمروز) دریا و جنگل بود از طرف شمال را کوهی بلند بیرون آمد.

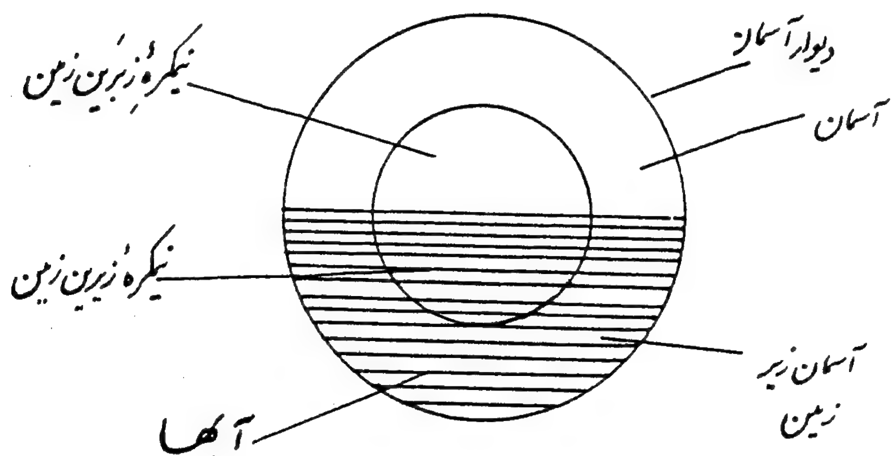
---

۱ - اینها طبقات آسمان است.

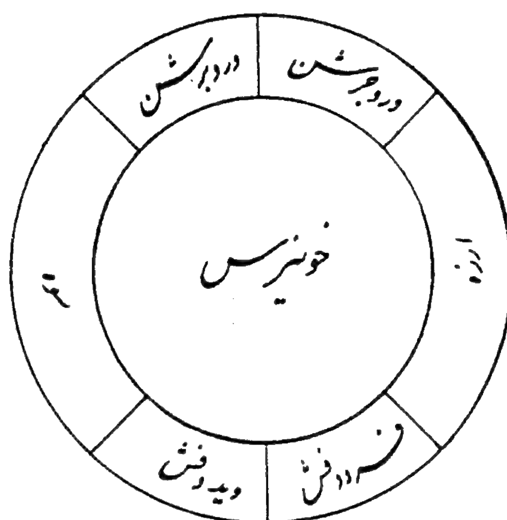
۲ - اپرسین در اوستا *Upairin saena p* - در ادبیات پهلوی منظور کوههای کرمان و فارس است.

۳ - کشور به معنی اقلیم است - کش به معنی مرز و بنا به این تعبیر، کشور یعنی دارای مرز، معنای واقعی کشور «مزروع» است و با کاشتن هم ریشه است، مقصود جمله‌ایست که از آن روی هر بخشی را کشور می‌خواندند که مرزی آن را از دیگر جدا می‌کرد. اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش سوم

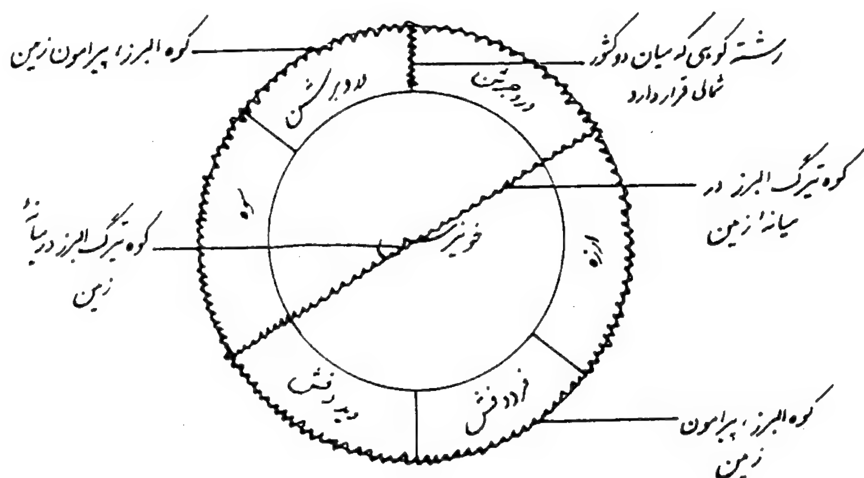
درادبیات پهلوی دورود اصلی وجود دارد به نام اَرَنگ ووه رود که ارنگ را برابر دجله و وِه رود را برابر سند دانسته اند.



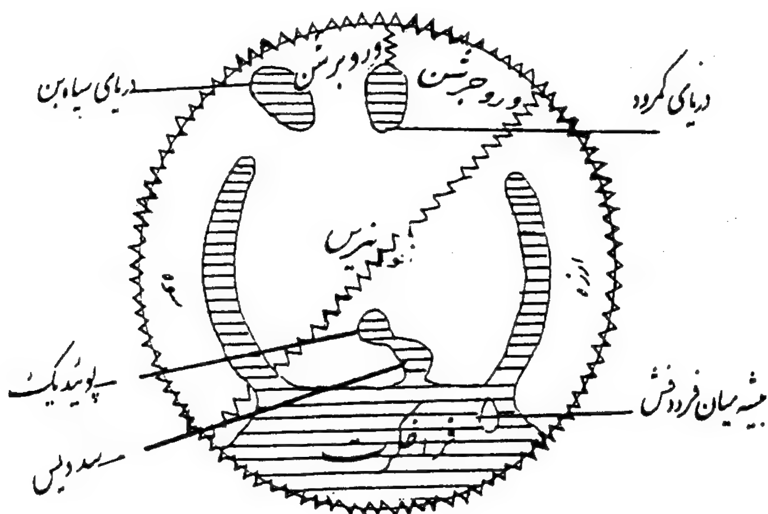
۱ـ نمای آسمان و زمین که درون آن است و آبها که نیمی از آسمان و زمین را پوشانیده اند.



۲ـ نمای نیمکرهٔ شایستهٔ زیست زمین که هفت کشور برآن مشخص شده است.



۳ـ نیمکرهٔ زبرین زمین: هفت کشور و کوههای اصلی زمین.



۴ـ نقشهٔ زمینها، دریاها وکوههای نیمکرهٔ زبرین زمین.

این نبرد سوّمی بود که زمین داشت.

چهارمین نبرد، وقتی بود که اهریمن بر گیاه وارد شد و به مقابله با آن رفت. وقتیکه اولین گیاه خشکید، امر داد که گیاه نماد جهانی اوست، در این جهان او راگرفت و کمی خُرد کرد و با آب باران تیشتری آمیخته کرد. پس از باران بر همه زمین رستنی‌ها پیدا شد - یکهزار نوع (سرده) بوجود آمد، یکصد هزار یا ده‌هزار نوع از انواع مختلف و به شکلهای مختلف روئیدند. امر داد آن ده‌هزار (یکصد هزار) نوع را به توقف (باز پس داشتن) بیماری آراست.

پس امر داد از آن ده‌هزار (در متن صدهزار[۱]) نوع گیاه تخم آنها راگرفت - از همه تخمها درخت همه تخمه را در میان دریای فراخکرد آفرید که از همه نوع گیاه روئیده شود. و سیمرغ، آشیانه بر او داشته باشد. هنگامی که به طرف بالا سیمرغ پرواز کند، تخم خشک آن درخت به آب بیفتد و با باران به روی زمین انداخته شود. در نزدیکی آن درخت، هوم سفید را آفرید - هوم، دشمن پیری، زنده‌گرمردگان و جاودان‌کننده زندگان است.

این چهارمین نبرد بود (نبرد اهریمن برای گیاهان)

نبرد پنجم برای چهارپایان اهلی (دامها: گوسفندان) پیش آمد. اهورامزدا با همان گوسفند به استقبال او رفت. او هم همانند گاو یکتا آفریده مرد (اندرگذشت) زیرا سرشت گیاهی داشت - پنجاه و هفت نوع دانه و دوازده نوع گیاه درمان بخش از هر یک از اندام او بیرون آمدند.[۲] هر گیاهی از اندامی بیرون روید آن اندام را افزایش بدهد، مانند مغز گاو که بر روی زمین پراکنده شد. سپس دانه گرگرو[۳] و کنجد بروید و از شاخ گاو میشو[۴]، کنجد که طبیعت مغز داشتن را دارد، درست شود. خود مغزی است که مغز انسانها را افزایش می‌دهد. از خون، کودک می[۵] پدید آمد که همانا می خودش خون است و از داروهای گیاهی است که به

۱ - متن: متن بندهشن

۲ - از دام دادنسک: نسک چهارم اوستا. و در آن از جهان و آفرینش موجودات در رستاخیز گفتگو شده است.

۳ - دانه گرگر (به کسر هر دو گاف) غله‌ای است گرد و سیاه رنگ، از نخود کوچکتر است.

۴ - میشو از حبوبات است، در فارسی هم آمده به نام کرسنه، طعم آن بین ماش و عدس است.

۵ - کودک می به معنی انگور است در فارسی «مادر می و بچه می» آمده در شعر رودکی.

مادر می را بکرد باید قربان — بچه او را گرفت به زندان

سلامت (درست چهری) خون کمک می‌کند ـ گفته شده از بینی آن ماش پیدا می‌شود که «بنو» نام دارد ـ بنو برای تنگی‌نفس است. باز گفته شده که از شش (ریه) دانه اسفند پیدا شده که بیماری ریوی گوسفندان را درمان می‌بخشد و از میان جگر بند (مجموع جگر، شش و دل) آویشن [1] پدیدار شد، که آن را بهمن (= یکی از امشاسپندان) برای توّقف (باز ایستادن آن گنداکومن [2] و ویرانگری جادوگران آفرید. پس امرداد این روشنی و زور را که از تخم گاو گرفت برای ماه برد. و آن روشنی که در گاو بود به ایزدماه سپرد و در ماه پایه، آن جا، آن تخم را با روشنی ماه آمیخته کرد. اول دو جفت گاو نر و ماده، سپس انواع دیگر آفرید تا مرز دویست و هشتاد.

چهارپایان روی زمین راه رفتند و ماهیها در آب شنا کردند، مرغها در فضا پرواز کردند. دو به دو بازمان جفت‌جویی (= خوش آرامی) با هم دوستی کردند و آنها آبستن شدند و زایش کردند. و تقسیم آنها سه قسمت شد:

۱- چهارپا، روی زمین ۲- ماهی در آب و مرغ در هوا، پس به پنج شکل تقسیم شدند که مسکن: (مانشت) آنها پنج جای است. آبی، سوراخی، پروازی و وحشی (فراخ رفتار) و چرندگان اهلی (چرا ارزان) خوانده شدند.

آبی: ماهی و کُنا و مرغابی بود.

سوراخی: سمور و موش و همه آنهایی که در سوراخ زندگی می‌کنند. پروازی همه مرغان ـ وحشی (دد) که دست‌آموز نیست حیوانات اهلی که هر چه رمه و چرا داشته باشد. پس به پنج قسمت تقسیم کرد که چهار پای گرد سُنب و دوگان سنب و پنج چنگ و مرغ و ماهی، چنانکه گردسنبها که (اسب‌ها) نامیده می‌شوند. دوگانه سنب مانند شتر و گاومیش (گوسفند و بز و غیره) پنج چنگ مانند سگ و خرگوش و موش و سمور و دیگران ـ سپس مرغ، بعد ماهی،

۱- آویشن گیاهی است که آن را یحتّر خوانند در فارسی به صورت آویشن آمده (برهان قاطع) ـ اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش سوم

۲- گنداکومن دیوی است نقطه مقابل ایزد بهمن. اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش سوم

سپس به نوع (سرده) دیگر تقسیم کرد - مثلاً اسب هشت نوع، شتر دو نوع، گاو پانزده نوع، میش (گوسفند) پنج نوع و سگ و خرگوش پنج نوع و سمور هشت نوع، موش هشت نوع، مرغ صد و ده نوع و ماهی ده نوع، آنهائی که نامشان آشکار است و آنهائیکه نامشخص دویست و هشتاد دو نوع که رویهم ده هزار و در متن کتاب یکهزار شکل است، مرغان از کوچک تا بزرگ به هفت نوع آفریده شد.

در نوع اسبان: نخست اسب تازی است و سرکردهٔ آنها اسب سفید زردگوش است و دوتای دیگر پارسی و استر و خر وگور و اسب آبی و غیره.

در بین شترها دو شتر برتر است. گشته کوهان و دوکوهانه، در نوع گاو، سفید و کبود (خشین) سرخ زرد سیاه و خالدار، دو رنگه (پیسه) وکبود (خشین)، گوزن وگاومیش، شتر گاو پلنگ، گاو ماهی و غیره، برای میش یا گوسفند آنکه دُم دارد و آنکه بی‌دُم است و قوچ شاخدار جنگلی (میش تگل وکریشه که سه شاخ دارد و برای سواری شایسته است) و این اسب منوچهر[1] بود، در مورد بُز: خربُز، گوسفند دُم‌دار (= بتی) گوسفند و آهو و پازن

در مورد سمور: قاقم سفید و سمور سیاه و سنجاب و خز و غیره

در مورد موش: موش نافه، بیش موش که زهر را می‌خورد اما نمی‌میرد، برای این زهر می‌خورد که زهر به انسان نرسد، یکی دیگر موش سیاه است که به نام گرزه مار یا گرزه مگوبیس گویند - طرف دریا زیاد است - اگر تخم خود را در غذا بریزد وکسی بخورد، آن گاه وی راگرزه‌ای در تن باشد. اگر هنگامی برسد که جفت‌جوئی گرزه است و موش ادرار کند (میزد) آن کس از آن بیماری پاک شود.

در بین مرغان دو شکل مغایر از دیگر مرغان آفرید. ۱- سیمرغ و شبکور که دهان و دندان دارند و به بچه‌های خود شیر می‌دهند.

این پنجمین نبرد برای گوسفند بود

۱- منوچهر نوهٔ ایرج پادشاه کیانی که بر ایران حکومت می‌کرده.

وقتیکه اهریمن بر کیومرث وارد شد، کیومرث در مقابل او قرار گرفت - وقتیکه کیومرث به سخن اهورامزدا (= مَنتر) که پاک و مقدس و سپند است گوش داد، به پاک بودن اندیشه به فکر کرد، و آن بهترین پرهیزگاری در نابود ساختن دیوها و دروج‌ها بود.

کیومرث سرشتش فلّزین بود که هشت شکل فلّز از اندام‌های او پیدا شد. این فلزها عبارتند از زر، سیم، آهن، ارزیز، سرب، آبگینه و الماس و بالاتر از همه طلا از جان و ریشه آفریده شده - وقتیکه کیومرث در گذشت زر را ایزد زمین (اسپندارمذ) قبول کرد و چهل سال در زمین بود - دو بهم وابسته بودند - روان در قالب آنها بوجود آمد - هر دو یک قد، که معلوم نبود کدام نر، کدام ماده است - پس مشی و مشیانه از صورت گیاه به شکل انسان (مردم) در آمدند و روان به مینوئی [1] در ایشان وارد شد.

چون اهریمن، هفتم بار به سوی آتش رفت، اهورامزدا با همان آتش به طرف اهریمن رفت و پنج آتش بیافرید که عبارتند از:

۱- آتش برزی ساوا - نام اوستائی آن Berezi savah

۲- آتش وهوفرایانا - نام اوستائی آن Vohufrayana

۳- آتش وازشت - نام اوستائی آن Vazishta [2]

---

۱ - مینو: موجود نامرئی و غیر مادی

۲ - کتاب اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار بخش سیزدهم

داستان آفرینش - پیدایش مردم (انسان)

کیومرث:[۱]

آغاز و انجام آفرینش در زمانی محدود به مدت دوازده هزار سال انجام می‌گیرد که این از زمان بیکرانه جدا شده است و به چهار دوره تقسیم می‌گردد. در سه هزاره اول عمر جهان در حالت (مینوئی) سپری می‌گردد که روشنی از تاریکی و قلمرو اهورامزدا از قلمرو اهریمن جداست و خلاء در میان آنهاست. اهورامزدا با دانش کامل خود از وجود اهریمن آگاه است. می‌داند که به جهان روشنایی تجاوز خواهد کرد و اهریمن به علت نادانی، از وجود جهانی دیگر و اهورامزدا و روشنایی بی‌خبر است. اهورامزدا در دوران (مینوئی) موجودات را به صورت (مینوئی) می‌آفریند و اینها به عنوان نیروهای او در نبرد آینده او با اهریمن خواهد بود. مبارزه دو نیروی خیر و شر در پایان سه هزاره اول آغاز می‌شود، بدین گونه که بارقه‌ای از نور که در مرز جهان تاریکی می‌گذرد. اهریمن را از وجود جهان دیگری آگاه می‌کند و او را برای حمله به سوی آن وا می‌دارد و اما در برابر آفرینش از اهورامزدا ناتوانی خود را در می‌یابد و به عقب رانده می‌شود و ضد آفرینش، خود را آغاز می‌کند. یعنی در مقابله با آفریدگان اهوارایی، موجودات بدکار و دیوان گوناگون را در عالم (مینوئی) به وجود می‌آورد. اهورامزدا به اهریمن پیشنهاد آشتی می‌کند. به شرطی که اهریمن آفرینش او را ستایش کند اهریمن آنرا نمی‌پذیرد ولی قبول می‌کند که مدّت نبرد میان نیکی و بدی نه هزار (۹۰۰۰) سال (سه دوره سه هزار ساله) باشد. از این نه هزار سال،و سه هزار سال اول بنابر میل اهورامزدا خواهد گذشت و سه هزارهٔ دوم آمیزشی از خواست اهورامزدا خواهد بود و سه هزاره آخر دوران ناتوانی تدریجی اهریمن می‌باشد.

بدین ترتیب در آغاز سه هزارهٔ دوم از کلّ دوازهٔ هزار سال که بایورش اهریمن آغاز می‌گردد و ناتوانی و بیهوشی او را به دنبال دارد. چون اهورامزدا دعای راستی (اَهُونَورَ) را بر

۱ـ اقتباس از اساطیر ایرانی، دکتر مهرداد بهار، یشتهای پورداوودج اول و اسطوره آفرینش از کتاب شناخت اساطیر ایران، جان هینلز ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضلی

زبان می‌آورد، نیروی معنوی این دعاء اهریمن را به بیهوشی سه هزار ساله فرو می‌برد. در این دوران اهورامزدا به آفرینش «گیتی» می‌پردازد - او آسمان، آب، زمین و نمونه‌های نخستین یا «پیش نمونه»‌های گیاه و چهارپا و انسان را می‌آفریند، بدین گونه گاو «یکتا آفریده «ایوگ داد» پیش نمونه حیوانات سودمند و کیومرث، پیش‌نمونه انسان، در این سلسله مراتب به وجود می‌آیند، همه خلقت در شش نوبت در طول یک سال ۳۶۵ روزه انجام می‌گیرد که سالگرد آنها جشنهای فصلی (گاهنبار) است.

اهورامزدا (اورمزد) گاو یکتا آفریده را در ایرانویج (سرزمین اصلی ایرانیان) در میان جهان و در کنار رود اساطیری دائیتی [1] خوب، در ساحل راست آن، آفرید و کیومرث را در ساحل چپ آن، این گاو مانند ماه سفید و روشن بود و قامتی به بلندی سه نای داشت. اهورامزدا (اورمزد) او را در مدت ۷۵ روز آفرید و سپس پنج روز درنگ کرد که همان پنج روز جشن گاهنبار پنجم است. کیومرث را از روشنی بی‌پایان ساخت که همچون خورشید روشن بود و قامتی به بلندی چهار نای داشت و پهنایش با قامتش برابر بود. آفرینش کیومرث هفتاد روز به درازا کشید. و پس از آن اورمزد به مدت پنج روز درنگ کرد که همان آخرین گاهنبار است - در این سه هزار سال کیومرث حرکت نمی‌کرد نمی‌خورد، سخنی نمی‌گفت، بلند بالا همانند پسری ۱۵ (پانزده) ساله بود و بسیار نورانی و سپید، این آفریدگان «گیتی» در این مدت سه هزار سال همچنان بی‌حرکت و بی‌فعالیت بر جای ماندند، اهریمن نیز همچنان در بهت فرو رفته بود. دیوان بیهوده می‌کوشیدند. تا او را به فعالیت برانگیزند، تنها هنگامی که دیو زنی که جهی (Jahi) نام دارد و نُماد زن بدکاره و پلیدیهای زنانه است برای دومین بار کارهای بد خود را بر شمرد و به او قول داد که در نبرد با اورمزد و برای آزردن گاو و کیومرث و همه آفریدگان اورمزد او را یاری دهد، از بهت زدگی بیرون آمد.

در کتاب بندهشن از صفحه ۱۰۰ تا صفحه ۱۰۷ با عنوان اندر چگونگی مردمان

۱- رود دائیتی خوب یادائیتی وه می‌باشد، در اوستا *daitya* نام رودی است افسانه‌ای که در ابیات دوره ساسانی به رود سند اطلاق شده است.

درباره کیومرث چنین گوید.

در مدّت سی‌سال کیومرث تنها در کوهساران بسر برد. در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای (تخمه‌ای) خارج شده - بندهشن از را نخستین بشر دانسته و می‌گوید، «وقتی برای کیومرث بیماری رسید و او اندر گذشت (مُرد) از سر او سرب، از خون او ارزیر، از مغز او نقره و از پای او آهن و از استخوان او روی و از پیه او شیشه، از بازوی او فولاد و از جان (روان) او طلا درست شد. از انگشت کوچک او مرگ برای کیومرث وارد شد، و همه آفریدگان را تا فرشکرد مرگ رسید.»

نطفه‌ای که کیومرث در هنگام مرگ خود به جاگذاشت، همراه با روشنی خورشید و شد و سه قسمت گردید، دو قسمت آنرا نریوسنگ نگاهداشت و یک قسمت را سپندارمذ، به مدت چهل سال آن نطفه (تخمه) در زمین نگاهداشته شد، بعد از چهل سال از آن نطفه گیاه ریباس[1] تک ساقه (= یک ستون) که دارای پانزده برگ بود در مهر ماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئید که پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند. به نامهای «مشی و مشیانه» که یک قد و یک ساخت بودند، به طوریکه معلوم نبود کدام نر، و کدام ماده است و کدام روان که اهورامزدا آفریده بود، به گفته اهورامزدا، روان جلوتر آفریده شد و تن بعد از او - پس مشی و مشیانه از گیاه پیکری به مردم پیکری تبدیل شدند و روان به صورت مینویی وارد آنها شد - اهورامزدا به مش و مشیانه گفت، اکنون هر دو پدر و مادر جهان هستید. اندیشه نیک اندیشید - گفتار نیک بگوئید و کردار نیک ورزید و دیوان را ستایش نکنید. نخست یکی از آندو درباره دیگری اندیشه کرد و اولین اندیشه شناخت نوع خود (انسان) بود. اولین کار آنها راه رفتن بود. نخستین سخن آنها این بود که اهورامزدا آب و زمین و گیاه و گوسفند و ستاره و ماه و خورشید و همهٔ آبادی راکه پیدائی راستی است آفرید؛ که آنان را بن

۱- ارتباط انسان با گیاه ریباس باید ریشه کهن داشته باشد و به جامعهٔ نوسنگی بازمی‌گردد، ظاهراً گروهی از اقوام ابتدائی ایرانی گمان می‌کرده‌اند که از گیاه ریباس پدید آمده‌اند و این گیاه توتم قبیله‌ای ایشان بوده، بعدها این اسطوره کهن در آسیای میانه میان ایرانیان عمومیت یافته و اصل مکّی شده «اساطیر ایرانی تألیف دکتر مهرداد بهار، ص ۹۹»

و بر (= ریشه و میوه) خوانند.

سپس اهریمن بدسرشت (= پتیاره) در اندیشه آنان راه پیدا کرد و این اندیشه آنها را آلوده ساخت «اهریمن آفرید. آب و زمین و گیاه و دیگر چیزها را» پس نخستین دورغ گفته شد و با این دروغ اهریمن خوشحال شد و به خاطر دروغ‌گویی [۱] آنها، روانشان تا تن پسین (= روز رستاخیز) در دوزخ باشد. به مدت سی روز غذا و بسترشان گیاه بود، پس از سی روز در بیابان به بُزی سپید موی رسیدند و با دهان، شیر پستان بُز را مکیدند، سپس مشیانه گفت مثل اینکه آرامش من با خوردن شیر بهم خورده و از آن سیر شدم و با آن دروغ دیوها نیرو گرفتند. و آن مزه خودش را دزدیدند - پس از سی روز و سی شب به گوسفندی سیاهرنگ و آرواره سفید رسیدند. او را کشتند از درخت سدر (کُنار) و شمشاد با هدایت مینوان آتشی درست کردند با دهان خود آتش را روشن کردند و نخستین بار هیزم کهنج (زالزالک) و همینطور درخت زیتون و سدر و شاخه درخت خرما را سوزاندند و گوسفند را کباب کردند و به اندازه سه مشت گوشت در آتش گذاشتند و گفتند این سهم آتش است - قسمتی را به آسمان انداختند و گفتند این سهم ایزدان است - مرغ کرکس رفت و از آن گوشت خورد - اول حیوانی که گوشت خورد کرکس بود.

نخست خود را با جامهٔ پوستین پوشاندند، سپس موی و پشم را بافتند و آن جامهٔ بافته را پوشیدند و بر روی زمین منقلی کندند (منقل: در پهلوی = کلگ) و آهن را گداخته کردند و با سنگ و استخوان آهن را زدند و تیغی از او ساختند که درخت را با آن بریزند و با آن بدشخوار = بشقاب، کاسه چوبی درست کردند. از آن ناسپاسی که انجام دادند، دیوها ستیزه گر (سُنبه) شدند و بر خود حسادت کردند یکی به طرف دیگر رفت و همدیگر را زدند و موی همدیگر را کندند، پس دیوها از دوزخ فریاد زدند، بیائید دیوها را ستایش کنید. رشک و حسد شما خاموش شود مشیانه پرید و شیر گاو را دوشید و به طرف باختر رفت. با آن دیو

---

۱ - در اساطیر ایرانی، اولین گناه، دروغ گفتن و دروغ اندیشیدن است.

دیو پرستی دیوان قوی شدند و هر دو انسان را فاقد نیروی جنسی کردند تا مدت پنجاه سال نتوانستند دارای فرزند بشوند. پس از پنجاه سال از آنها به مدّت ۹ (نُه) ماه جفتی زن و مرد زاده شد، از شیرینی فرزند یکی را مادر جوید و یکی را پدر - اهورامزدا شیرینی فرزندانی را از آنها گرفت و به اندازه شیرینی خود شیرینی پرورش آنها را داد. از آنها شش فرزند نر و ماده بوجود آمدند، برادر و خواهر با هم ازدواج کردند و همه با مشی و مشیانه جفت‌جفت بودند، از هر یک از آنها تا پنجاه سال داشتند و خودشان تا صد سال مُردند - از آن شش جفت نام یکی «سیامک» بود و زن وی «وشک Vashk» از آنها جفتی زاده شدند بنام «فرواگ» نام زن «فرواگین» از آنها پانزده جفت زائیده شد. از هر جفتی نوع به نوع بود و گسترش مردم جهان از آنهاست. از آن پانزده نوع ۹ (نُه) نوع (= سرده) در پشت گاو «سریشوگ» از راه دریای فراخکرد، بدان شش کشور (اقلیم) دیگر گذشتند و آنجا مسکن گزیدند. شش نوع به خونیرس ماندند، از آن شش نوع یک جفت مرد بنام تاز، زن او به نام «تازگ» بود و آنها در دشت تازیان بود - جفتی دیگر مرد و زن به نام هوشنگ و زن او گوزگ و ایرانیان از او بودند، جفت دیگر مازندران بودند که در سرزمین ایرانند و آنهایی که به سرزمین توران‌اند و آنها که به سرزمین سلم‌اند. روم (هروم) آنهایی که در سرزمین چین زندگی می‌کنند، چینستان است و آنهایی که در دهستان زندگی می‌کنند به سرزمین سند معروفند. آنهایی که به شش کشور دیگر هستند از پیوند فرواگ (پسر) و سیامک (پسر) مشی‌اند. یعنی در خونیرس ده نوع (سرده) انسان هستند - پانزده نوع از فرواگ، این بیست و پنج نوع همه‌شان از نژاد (تخمه) کیومرث بودند - مانند زمینی، آبی، گوش برسینه، چشم برسینه، یک پای و آنکه پردارد مانند شبکور و موی بر تن دارد مثل گوسفندان که خرس نامیده شد و گپی (میمون) و مزندر که قدّ او شش برابر میانه بالایان است و رومیان و ترکان و چینیان و داهیان (= مردم دهستان) و تازیان، سندیان، هندوان و ایرانیان، که آنها در شش کشور هستند.

بخش سوم

در رفتارها و کردارهای بزرگ امشاسپندان[1]

اهورامزدا، آفرینش خود را با آمرزیداری (آمرزشگار) راینیداری[2] (حکـومت) و فره اومندی نگاهبانی می‌کند. آمرزیداری او پرورش آفریدگان است. راینیداری، راستی بر آفریدگان است. و فرّه اومندی (فرهمندی)، اینستکه فرّه را اهورامزدا آفریده است. که این فره‌ها چند قسم می‌باشند فرّه روشن، فرّه کیانی و فرّه آزادگان (ایرانیان) است.

---

۱ - معنی لغت امشه سپنته، در کتاب شناخت اساطیر ایران جان هینلز (ترجـمه خـانم دکـتر آمـوزگار و دکـتر احـمد تفضّلی) آمده امشاسپندان پسران و دختران خدا هستند. زردشت از هفت وجود با «جلوه» خدا سخن می‌گوید، که خدای آنان را برحسب اراده خود آفریده، آنها عبارتند سپنته مینو *Spanta mainyu* (و هومنه: بهمن *Vohumana*، اشه *asha* اردیبهشت، خشره ویریه *Xsha Oravairyo* شهریور، ارمیثینی، *aramaity* اسپندارمـذ - هَورْوُتات *Haoravtat* (خرداد) و امرتات، *amortat* (مرداد) - اما معنی لغوی امشاسپند از کلمه *anasha* به معنی مرگ - سپنت به معنی مقدس، سود، فایده با *a* (نفی) معنی می‌دهد بی‌مرگ مقدس.

۲ - راینیداری با ترکیب دیگری چون رایومند در پهلوی داریم، در اوستا رئونت *(Raovant)* بوده که به مـعنی دارنده شکوه و جلال و فروغ می‌باشد. ریوند (نام قدیم نیشابور (ابرشهر) که به واسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده از کلمه رئونت اوستایی می‌باشد. از کتاب معجم‌البلدان یاقوت حموی - گاتها ترجمه پورداود و مقاله زرتشت ص ۲۴.

فرّه کیانی آن است که به هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان داده شده بود. فرّه آزادگان که برای ایرانیان است.

امّا فره روشن هرگز گرفته نمی‌شود و آن خاص پیشوایان دینی است که به نام (آسرونان) است. فرّه اهورامزدا فره ناگرفتنی است، زیرا خود، آسرون است. اهورامزدا در وجود مینوان، فرّه ناگرفتنی بخشیده، اما مینوان آن فرّه را نمی‌بینید.

در مورد آفریدگان اهورامزدا در کتاب بند هشن آمده است «او نخست امشاسپندان در اوستا: (امشه سنپته amesha spanta) را آفرید که نخست آنها بهمن بود (و هومنه) و رواج یافتن آفریدگان اهورامزدا از او بود ...

پس اردیبهشت، سپس شهریور، بعد سپندارمذ و سپس خرداد و امرداد را آفرید، هفتم خود هرمزد بود[1]، ماه فروردین تا روز آبان است، ماه اردیبهشت، و پنج روز در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان (عرش، در اوستا garon mana) در آنجائیکه مقام خود اهورامزدا است با امشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است، در فروردین یشت می‌خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلّی می‌کند. در مهریشت و فروردین یشت گفته شده که امشاسپندان با خورشید هم اراده هستند. و باز در فرگرد ۱۹ وندیداد می‌گوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت می‌کنند) در نخستین یشت که منحصر به هرمزد است نسبت این فرشتگان به پروردگار معین گردیده می‌گوید این‌ها آفریده من هستند.

شش ماه از سال و شش روز از ماه به اسم این فرشتگان است و هر کدام در جای خود گفته خواهد شد. اهورامزدا خود در روشنی ازلی می‌نشیند و آفریدگان مینو و جهان را می‌پاید، به جهان آنقدر نزدیک است که به مینو، بهمن، اردیبهشت و شهریور او را بر دست راست و سپندارمذ، خرداد و امرداد بر دست چپ و سروش در جلو می‌ایستند «در کتاب بند هشن» مقام و درجه هر یک از آنها معین شده.

۱- ماههای زردشتی به سی روز تقسیم می‌شود و هر روز نامی دارد، نخستین روز هر ماه هرمزد نام دارد. هر ماه به چهار هفته تقسیم می‌شود. کتاب اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار - بخش سوم

بهمن:

در اوستا وهومنه Vohumana در پهلوی و هومن و در فارسی و همن یا بهمن می‌گوئیم، این کلمه مرکب از دو جزء است. و هو، به معنی نیک و خوب و مَنه از ریشه من که ذکرش گذشت. می‌باشد. در فارسی منش یا منشن گردیده، بنابراین هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و می‌توانیم مجموع آنرا به وه منش و خوب منش یا نیک نهاد ترجمه کنیم، بهمن نخستین آفریده اهورامزدا است، مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است، بهمن همان فرشته‌ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه اهورا راهنمائی نمود. این امشاسپندان که واسطه بین اهورامزدا و مخلوقات زمین هستند و هرکدام وظایفی دارند. وظیفه بهمن ریاست تشریفات است «هندیمانگری یعنی بهمن نیک نیرومند آشتی‌بخش» سپاه دیوان را بهمن نابود می‌کند، به همه آفریدگان اهورامزدا آشتی می‌دهد، که با آن آشتی اهریمن نابود می‌شود و با آن رستاخیز (تن پسین) و بی‌مرگی را بهتر می‌شود انجام داد. «آسن خرد» و گوشان و گوشان سرود خرد»[1] ابتدا برای بهمن پیدا شد، هرکسی ایندو خرد را دارد به بهترین زندگی (بهشت) می‌رسد در غیر اینصورت به بدترین شکل زندگی یا (دوزخ) خواهد رسید.

ایزدماه، ایزد گوش (گوشورون) و ایزرام از همکاران امشاسپند و همن شمرده می‌شوند. هر یک از امشاسپندان علاوه بر جنبه روحانی دارای جنبه جسمانی در جهان مادی هستند و حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورامزدا به آنان سپرده شده است. مثلاً پرورش چهارپایان سودمند (گوسپند) به بهمن واگذار شده است. او دارای جامهٔ سپید است. دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم به بهمن است و تیر دومین روز ماه منسوب به اوست، دومین روز بهمن ماه به واسطه توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگی بوده به نام بهمنگان یا بهمنجنه. انوری شاعر گوید:

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی   سخن رفتن و نارفتن ما در افواه
اندر آمد ز در حجرهٔ من صبحدمی   روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

توضیح بیشتر در قسمت گاهنبار خواهد آمد.

---

۱ ـ آسن خرد: به معنی فرد ذاتی، در مقابل «گوشان سرود خرد» که خرد اکتسابی است.

اردیبهشت:

برافکن ای صنم ابر بهشتی　　زمین را خلعت اردیبهشتی

«دقیقی»

در اوستا اشاوهیشت Asha vahista در پهلوی اشاوهیشت یا ارت و هیشت و در فارسی اردیبهشت می‌گوییم راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی و پاکی از معانی آن است و این کلمه در اوستا بسیار استعمال شده است فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر می‌باشد صدو هشتاد بار کلمه اشا تکرار شده، جزء دوم وهیشت می‌باشد که معنی بهتر بهشت می‌دهد در فارسی فردوس از این کلمه است پس به طور کلی به معنی بهترین راستی و درستی است. وظیفه اردیبهشت آنست که دیوان را اجازه ندهد (نهلد) تا روان دروندان (پیروان دروغ) را در دوزخ بیش از مقدار گناهی که کرده‌اند مجازات و کیفر دهند. اردیبهشت از لحاظ پرهیزگاری برترین امشاسپند است و همچنین زیباترین او نماینده قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان است، هماورد اصلی او ایندره است، که «روح ارتداد» در آدمی است، او همکار آذر، سروش و بهرام است.

شهریور

ز شهریورت باد فتح و ظفر　　بزرگی و تخت و کلاه و کمر

«فردوسی»

امشاسپند بعدی شهریور می‌باشد: در اوستا خشروئیریه Xshathra vairya- در پهلوی خشتریور و در فارسی شهریور یا شهریر گفته می‌شود، به معنای شهریاری مطلوب. از جهات بسیاری شهریور، انتزاعی‌ترین امشاسپند است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت اهورامزدا است.

وظیفه (خویشکاری) شهریور شفاعت (در پهلوی Xadag - govih) درویشان در پیش اهورامزدا به عهده اوست. او نگهبان و پشتیبان و حامی فلزات است (فلّز در پهلوی = ایوخشت)، ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور، روز شهریور در

شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان، آنرا آذرجشن می‌گفتند. هماورد اصلی او دیوسئور و (Sauru) که به قول بند هشن دیو حکومت بدو آشوب و مستی است، باز به قول بندهشن ریحان (شاسپرغم) مختص به شهریور است. ایزدمهر، ایزد آسمان انیران از یاران و همکاران شهریور شمرده می‌شوند.

سپندارمذ:

سپندارمذ پاسبان تو باد　　ز خرداد روشن روان تو باد

«فردوسی»

در اوستا سپنت آرمئیتی Spenta Armaiti در پهلوی سپندارمت، در فارسی سپندارمذ یا سپندارمد و اسپندارمد و اسفندارمذ گفته می‌شود سپنت صفت است به معنی مقدس، مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است در عالم جسمانی فرشته‌ایست موکل زمین و او را دختر اهورامزدا خوانده‌اند. او وظیفه دارد که هماره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگاهدارد، هر که به کار کشاورزی بپردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی اسفندارمذ را فراهم کرده. در گاهان آمده که او پرورش‌دهنده آفریدگان است (یسنه ۴۶ - بند ۱۲) و مردم از طریق او تقدّس می‌یابند (یسنه ۵۱ بند ۲۱) او در طرف چپ اهورامزدا می‌نشیند چون زمین زیر نظر اوست، زمانی فرزند پارسایی زاده می‌شود او خرسند و خوشحال می‌گردد. هماوردان اصلی او ترومیتی «گستاخی» و پَرِیَمیْتی (کج‌اندیشی)اند. ترومیتی در اوستا Taromaiti در پهلوی ترومت Taromat پریمیتی (در اوستا = Pairimaiti) است آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم به سپندارمذ است که در این روز جشن می‌گرفته‌اند.



۱ـ بسیاری از دانشمندان این تصویر را که بر روی یکی از سکه های کوشانی دیده می‌شود، همان وهُومَنَه (وَهْمَن) دانسته‌اند. این شخص برتخت نشسته و عصایی در دست و دیهیمی برسر دارد که همگی بر قدرت شاهانه او دلالت می کند.



علی‌رغم لباس‌نظامی رومی‌اش ـ زره وجوشن و کلاه خود کاکل‌دار ـ این تصویرهمان شَوَرُاُورو(Shaoreoro) خدای کوشانی است که احتمالاً گونه‌ای از خْشَتْرَه وَیْریَه (=شهریور) ایرانی، یعنی«شهریاری مطلوب»است.



«آشی خَشْوی»(Ashaeixsho) کوشانی اَشَه وَهیشْتَه (=اردیبهشت) ایرانی یا بهترین راستی، سومین امشاسپند. در این تصویر او را با هاله‌ای از نور می‌بینیم که دست خود را احتمالاً به منظور دعا دراز کرده است.



اَرْدُخْشو (Ardoxsho)، تصویری کوشانی که بعضی او را همان آشی اُخْشو(Ashi-Oxsho)، مینوی تقدیر یا مینوی پاداش و دختر اَهورَه مزدا و خواهر مهر و سروش و رَشْن‌دانسته اند و بعضی دیگر او را بااَرْدوی وَخْشَه(Ardvi Vaxsha) که ایزدبانوی‌آب و رطوبت ومتعلق‌به شرق ایران و مرتبط با اَرْدوی سُور آناهیتای بزرگ است، یکی شمرده اند.

خرداد و مرداد

در اوستا هوروتات Haurvatat امرتات در اوستا Ameretat و در پهلوی خردات و امردات آمده است، این دو فرشته همیشه با هم نامیده می‌شوند. نسبت به سایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد، هوروتات از کلمه haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا، بسیار استعمال گردیده، به معنی کامل و تمام و بی‌نقص و بی‌عیب می‌باشد، هوروتات، سرور سالها و ماهها و روزهاست. تمام خوبیهای ایزدان در جهان در روز خرداد که نوروزست می‌آید. اگر در آن روز جامعه نیکو به تن کنند بوی خوش ایجاد کنند و از مردم بد و کثافات دور باشد و ستایش گاههای روز را که ایرنام[۱] ayaranam و اسنیه نام[۲] asnyanam هستند انجام بدهند، آن سال نیکوئی برای ایشان بسیار زیاد است و بدی از ایشان بسیار دور کسیکه آب را آرامش ببخشد یا بیازارد، خرداد از او آسوده یا آزرده بود، او همکار تیر و باد و فروردین است. خرداد به معنی تمامیت و کلیّت است و به معنی کمال می‌شود استفاده کرد، مظهر مفهوم نجات برای افراد بشر است. یشت چهارم از آن خورداد است. سومین و پنجمین ماه موسوم به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه نیز به اسم این دو فرشته است، این دو روز را در ماههای مذکور عیدی گرفته‌اند به اسم جشن خوردادگان و مردادگان[۳] به قول سنّت حضرت زرتشت در خرداد روز از فروردین ماه تولّد یافته و در این روز مبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستاخیز بوقوع خواهد پیوست. ایزد تشتر و ایزد فروردین و ایزدباد از همکاران خرداد و ایزدرشن و ایزداشتاد و ایزدزامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده می‌شوند. دیو گرسنگی و تشنگی تئرو Tauru و زئیریچ که در بند

۱- ایره - *ayara* (مربوط به روز) نام مجموعه سی ایزد است که هر یک ایزد روزی است (یسنه ۱ و ۲ بند ۱۷)

۲- اسنیه *asnaya* (مربوط به روز) نام مجموعه ایزدانی است که بر پنج بخش روز فرمان می‌رانند.

۳- به قول «برهان قاطع» خرداد روز در خرداد ماه موسوم است به جشن نیلوفر

برون رفت شادان به خرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز

«فردوسی»

روز مـــرداد مـــژده داد بـدان که جهان شد به طبع باز جوان

«مسعود سعد»

هشن تاریچ و زاریچ نامیده می‌شوند از دشمنان و همستاران (= رقیبان) خرداد و امرداد هستند این دو دیو هم مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکی نامیده میشوند معنی امرداد = بی‌مرگی و سرور گیاهان است. او گیاهان را می‌رویاند و با آزار گیاه او آرزده مـی‌شود. گـل سـوسن مخصوص به خرداد و گل چمبک[1] از آن مرداد است. خرداد و مرداد، دو موجود مـادینه هستند.

ایزدان یا موجودات قابل ستایش

ایزد:[2]

که در اوستا yazata گفته شده، صفتی است که از ریشه yaz (یز) به معنی پرستیدن و ستودن است. یسنا (از بخشهای پنج‌گانه اوستا) و همچنین یشت (هم از بخشهای اوستا) است از همین ریشه می‌باشد. پس یَزَّته، به معنی در خور ستایش.

اما می‌دانیم که در آئین زرتشتی امشاسپندان تنها موجودات آسمانی نیستند بلکه این ایزدان یا (فرشتگان) موجوداتی هستند که مقامشان بعد از امشاسپندان در پیش اهورامزدا قرار گرفته، آنها تعدادشان زیاد است. اما از آنهائیکه اهمیت بیشتری دارند سخن گفته خواهد شد. ایزدان به دو قسمت مینوی و جهانی تقسیم می‌شوند. اهرامزدا در رأس ایـزدان مـینوی و زرتشت در رأس ایزدان جهانی قرار دارد.

چه بسیار کلمه (یزته yazata) به تنهائی در مورد همه فرشتگان بکار برده شده است. اما در زبان پهلوی به صورت (یزد yazd) آمده و همانست که در فارسی ایزد شده است اما در

۱- چمبک گلی است زرد رنگ خوش‌بو و تند در تحفه‌المؤمنین ضبط است که چنبه به هندی زنبق را گـویند، در فرهنگها چنپا و چنپی درج شده و شعرا نیز استعمال کرده‌اند. بهرحال در ایران یک قسم گل یاس به این نام معروف است و یک قسم برنج نیز در گیلان موسوم است به چنپا، این کلمه اصلاً از هند آمده سانسکریت چمپاکا و در هندوستان چمپا گویند (از یشتهای پورداوود) ج (۱) ص ۱۹.

متون بالا اقتباس از یشت‌های پور داوود - ج اول و اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار است.

۲- مزدیسنا و ادب پارسی دکتر محمد معین ص ۲۴۱

ادبیات فارسی ایزد، به معنی فرشته نیست بلکه به معنی خدا و آفریدگار کل است، در حقیقت اطلاق خاص به عام شده است. در شعر منوچهری

ایـزد امـروز همه کـار بـرای تـو کـند همه عالم بـه مـراد و بـه هـوای تـو کـند

نی در خور مسجدم، نه در خورد بـهشت ایـزد یـارب گِـل مـرا از چـه سـرشت؟

«خیام»

گرمی فـروش حـاجت رنـدان روا کـند ایـزد گـنه بـبخشد و دفـع بـلا کـند

«حافظ»

و بسیار مثالها، اما یزدان که جمع ایزد فارسی (و Yazd پهلوی - ایزدان)(و در پهلوی یزدان) است و همین جمع پهلوی است که در زبان فارسی باقیمانده و مخفّف ایزدان به شمار رفته، که در فارسی باز به معنی مفرد (یعنی خداوند) بکار رفته. نظر به اینکه اهورامزدا سرور بزرگ مینوان است. دقیقی در مورد زرتشت می‌گوید:

بـه شـاه جـهان گـفت پـیغمبرم تـرا سـوی یـزدان هـمی رهـبرم

در دین زرتشتی امشاسپندان تنها موجودات آسمانی نیستند، ایزدان (یزته‌ها yazata در اوستا) هم وجود دارند که مقام آنها بعد از امشاسپندان است. تعدادشان بی‌شمار است. اما آنهائیکه اهمیت بیشتری دارند درباره‌شان سخن گفته می‌شود.

ایزد سروش:

عـفو الهـی بکـند کـار خـویش مـژده رحـمت بـرساند سـروش

«حافظ»

سروش در اوستا سراوش sraosa گفته می‌شود، به معنی اطاعت و فرمانبرداری، به خصوص اطاعت از اوامر الهی و شنوائی از کلام ایزدی، از ریشه سرو Sru (به معنی شنیدن است) در اوستا بسیار استعمال شده در فارسی کلمات سرود و سرائیدن از آن باقی مانده.

سروش، یکی از مهم‌ترین ایزدان[1] آئین مزدیسناست، مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است. در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است. حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده می‌شود. «در مقاله امشاسپندان گفته شد که نخست سپنت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته، پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده، برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را به جای سپنت مینو قرار داده‌اند و گاهی همه برای کامل کردن عدد مقدس (هفت) سروش را آخرین امشاسپند قرار داده، وهمن در سر جای گرفته است. نظر به وظیفه اطاعت، این فرشته اول کسی است که زبان به ستایش اهورامزدا و نیایش امشاسپندان گشود، نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گاتهای زرتشت را بسرود او بود، ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه می‌نویسد. سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پرودگار به زمزمه نمودن امر کرد. پیوسته بر دست راست مهر حرکت می‌کند و در واپسین قضاوت همکار اوست. و مانند مهر همیشه بیدار و هرگز به خواب نمی‌رود مخلوقات مزدا را پاسبانی می‌کند. کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبانی می‌کند. گردونه سروش مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سمهای آنها زرّین است کشیده می‌شود. مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در یک بارگاه هزار ستون و ستاره نشان می‌باشد.

سروش در اوستا عموماً به ضد دیو و دروغ تعریف شده است. برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار به دور زمین می‌گردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است. «فرگرد هیجدهم و ندیداد از فقره ۳۰ تا ۶۰» سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پرسش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چارهٔ بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست.

مرغ سحر خیز خروس از طرف سروش فرشته شب زنده‌دار گماشته شده که بامدادان

---

۱ - پورداوود یشت‌ها صفحه ۵۱۷

بانگ برداشته مردم را از پی ستایش خداوند بخواند. در اوستا کلمه خراوس (Xraos داریم که خروس فارسی از همان ماده است ولی نرینه ماکیان نیست، بلکه به معنی خروشیدن و فریاد برآوردن از آن اراده می‌شود. به مناسبت بانگ زدن و فریادکشیدن و خروش برآوردن خروس را به چنین اسمی نامزد کرده‌اند.

وقتی که سه قسمت از شب می‌گذرد، آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را به یاری خود می‌خواند، تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند، آنگاه سروش خروس را بیدار نموده به بانگ زدن وادار می‌کند. این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده می‌گوید، ای انسان برخیز نماز اشا (asha)[1] بجای آورد، به دیوها نفرین فرست. وگرنه دیو دراز دست بوشاسب[2] به شما غالب آید دوباره جهان خاکی راکه در سپیده دم بیدارگشته به خواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب، هنوز وقت برخاستن تو نرسیده، ترا با آن سه چیز بهتر از همه (پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک) کاری نباشد. ترا جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد. در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی از خروس که مایه نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده، از آن جمله می‌نویسد «عجم خروس را و بانگ او را نیکو و خجسته دارند. خاصه سفید و گویند در خانه که او باشد دیو در نیاید» ابوریحان[3] در شب زنده‌داری سروش وگماشته او خروس چنین ذکر می‌کند «روز هفدهم ماه که موسوم است به سروش روز در همه ماهها روز مبارکی است». سروش اول کسی است که بر زمزمه امر کرد پاسبانی شب سپرده به اوست. او نسبت به پریها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته پریها را رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را می‌درخشاند، جوّ هوا را خنک می‌سازد، آب را شیرین می‌نماید خروس را به بانگ زدن می‌گمارد، در چارپایان انگیزه باروری برمی‌انگیزد. یکی از آن اوقات سه گانه در طلوع فجر است که گیاه

۱ - منظور نماز معروف اشم وهو

۲ - بوشاسب = دیو خواب و رؤیا

۳ - آثارالباقیه چاپ از زاخو ص ۲۱۹

نمو می‌کند. محافظت روز هفدهم ماه به سروش ایزد سپرده شده است به جز اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً به اسم سروش برمی‌خوریم بهمن یشت به سروش شغل پیک و قاصدی داده.

در هر جای از کتاب بندهشن که ذکری از سروش شده، مثل اوستا از رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص به او دانسته است.

اردای ویراف[1] مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده. تمام سؤالات او را این دو فرشته جواب گفته‌اند. در مینو خرد[2] آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش بپرسید. مینو خرد در پاسخ گفت، اقامتگاه او ارزه (aresah) (کشور غربی می‌باشد) و پس از آن در سوه (savah) (کشور شرقی) و در همه جای جهان، سروش در ادبیات پهلوی، واپسین امشاسپند یا ایزد است و دیو خشم که واپسین کماره دیو است در برابر او قرار دارد.

دیو خشم را سروش در پایان دوازده هزار سال از میان می‌برد، حافظ آتش است و آتش به از باز می‌گردد. نگهبانی تن جهانیان بر عهده سروش است. همچنانکه نگهباتی روح و روان بر عهده اهورامزدا است.

روان گذشتگان (مردگان) در پناه سروش به «چینودپل» می‌رسد. روان را او پس از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند.

برای او هفت سال باید یزش (دعا و نیایش) درون[3] و آفرینگان[4] بکنند، تا آن سرور، سروری و سرداری خود را به آنها نشان دهد.

---

۱ - اردای ویراف نامه فصل ۴.

۲ - مینوی خرد، فصل ۶۲ فقرات ۵ و ۲۵ ترجمه وست *West* - کماره دیو (نقطه مقابل امشاسپند قرار دارد).

۳ - درون *dron*: نان گندمی است که به شکل قرصهای کوچک پخته می‌شود و زردشتیان پس از بـه جـای آوردن آئینهای خاص، در تشریفات دینی آن را می‌خورند. این واژه به معنی بخشش و هدیه هم آمده است.

۴ - آفرینگان *afrinagan*: نام نمازی است که زردشتیان در طی سال در جشن‌ها به جای می‌آورند. اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار - بخش ۴



مجسمهٔ مهر در قصر واتیکان Vatican (رُم)

مهر:

در اوستا و در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی متیر Mithra و در سانسکریت Mitra و در پهلوی میتر Mitra شده. مهر یکی از ایزدان دین زردشتی است و دارای مقام بلندی است چه بسیار آتشکده در عهد باستان به نام او بوده، چنانکه فردوسی می‌گوید:

چـــه آذرگشب و چـــه خـــرداد مـــهر فـــروزان چـــو نـــاهید و بـــهرام و مـــهر

هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم مهر ماه نیز مهر نامیده می‌شود. یشت دهم که بعد از فروردین یشت بلندترین یشتهاست به نام اوست این یشت یا سرودرا، به صورتی که اکنون بر جای مانده است، معمولاً متعلق به تاریخی در حدود ۴۵۰ ق.م می‌دانند، گر چه مطالب آن بسیار قدیمتر از این زمان است. مهر، مانند میتره در هند کاخی دارد که آن را آفریدگار ساخته است و در آن «نه شب وجود دارد و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه بیماری مرگ آور، و نه پلیدی که خدایان شریر [۱] آنها را آفریده‌اند.»(یشت ۱۰، بندهای ۵۰ - ۴۹، گرشویچ مهریشت ص ۹۹)

مهر در گردونهٔ خویش که چهار اسب سفید نامیرا آن را می‌کشند و نعل آنها از زر و سیم است، به پیش می‌راند «او نخستین خدای ما فوق‌الطبیعه‌ای (= مینوئی است که پیشاپیش خورشید نامیرای تیز اسب که به سراسر هَرا [۲] می‌رسد نخستین (خدایی) است که قله‌های زیبای زرگون را فرا می‌گیرد، و از آنجا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که ایرانیان در آن جایگزین هستند، نظارت می‌کند.»(یشت ۱۰)

---

۱ - به جای خدایان شریر در متن اوستا «دیوان» آمده است. معنی دیو در اصل «خدا» بوده. سپس معنی خدای مطرود و خدای شریر او غیره پیدا کرده است.

۲ - *Hara* = کوه البرز است.



۳) مرتبهٔ سوم مرتبهٔ «سرباز» بود. برای تشرف به این مرتبه شخص بایستی برهنه وچشم بسته زانوزند. تاجی که بر نوک شمشیر نهاده‌شده‌بود، بدو تقدیم می‌داشتند، اما او آن را نمی‌پذیرفت، زیرا برآن بود که فقط مهرتاج سر اوست. این اندیشه که مهر وپرستندگان اوجنگجویان راه راستی بودند، عقیده‌ای است که درمیان هندیان و ایرانیان رواج داشته است.



۴) مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ «شیر» بود که نخستین مرتبه از مراتب اعلی به شمار می‌رفت. از نقش برجستهٔ کونییک چنین برمی‌آید که دارندگان این مرتبه در ضیافت همگانی ماسک حیوانی را بر چهره می زنند. در نقشهای برجستهٔ دیگر، تنها نیم تنه‌های قرمز مشخصی را با نوارهای ارغوانی بر تن دارند. نماد شیر مشتمل بر نماد برق و بیلچهٔ آتش نیز بود. برای ورود به مرتبهٔ آتش شیر مراقبت از آتشدان رابرعهده دارد. جزء سوم از نمادهای شیر چیزی مانند جغجغهٔ فلزی است‌که غالباً در آیینهای رازآمیز به کار می‌رود.



۵) در هنگام ورود به مرتبهٔ «شیر» و مرتبهٔ «پارسی» داوطلب تشرف با عسل تطهیر می شد. نمادهای مرتبهٔ «پارسی» خوشهٔ غله و داس است، زیرا دارندهٔ چنین مرتبه‌ای را «نگاهبان میوه» می‌نامیدند. (پروفیری Prophyry)



۶) «پیک خورشید» دارای بعضی از نمادهایی است که نشانه های سل(Sol) هستند یعنی تاجی که دارای شعاع است، مشعل و خورشید. تشرف‌یافتگان به این مرتبه در «ضیافت همگانی» در جایگاه سل قرار می گرفتند.



تولد مهر از تخم مرغ گیهانی. این خدا در یک دست مشعلی فروزان و در دست دیگر خنجری دارد. مشعل نشانهٔ نوری است که به جهان می تابد و خنجر نشانهٔ سلاحی که با آن گاو را می کشد. صور منطقه البروج مهر را احاطه کرده‌اند که نشانهٔ مفهوم گیهانی تولد اوست. تولد از تخم‌مرغ اقتباسی از فرهنگ اورفئوسی (Orphyc) است.

ایزدمهر:

«نظم یا راستی» را حفظ می‌کند. بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد، کسی است که چون پیمان مربوط به ادوار گوناگون تاریخ جهان به پایان رسد، به داوری می‌پردازد. به سبب توجه مهر به «راستی» این ایزد به داوری روان پس از مرگ می‌پردازد و گرز خود را هر روز سه بار بر بالای دوزخ می‌گرداند، تا دیوان به گناهکاران عقوبتی بیش از آنچه سزاورا آنند، تحمل نکنند.[۱]

وظیفه (خویشکاری) او علاه بر داوری جهانیان، چون دارنده چراگاههای فراخ است و یک هزار گوش و ده هزار چشم (ده هزار = بیور) است، عهده‌دار و حافظ دشتهاست که مردم بتوانند بدون ترس در آن دشتها حرکت کنند. کتاب دین درباره مهر می‌گوید که به همه ممالک (دیه‌ها) شاه است (= دهُبد) و به همه کس و به همه چیز برسد و عدالت را به کار برد. او همکار سوک است، جایگاه او میان خورشید و ماه است.[۲]

یکی از دانشمندان که مدتی در میان زردشتیان زیسته است، شرح می‌دهد که یکی از مادران پارسی از اهالی کراچی که در یافته بود، یکی از نوه‌هایش برای چیزهای جزئی دروغ می‌گوید، به او نصیحت می‌کرد به یاد داشته باشد که مهر ناظر اوست و حقیقت را می‌داند.

در مهر یشت این اندیشه که خدای پیمان «راستی» و « نظم است» را حفظ می‌کند، با این تصویر پردازی بیان شده است.

«جنگجوی توانای نیرومند» با نیزه‌ای سیمین، زرهی زرین و شانه‌های سخت که سرخدایان و مردمان شریر را در هم می‌کوبد، و از پیش او روح مخرّب (= اهریمن) ...، «خشم» بدخواه ...، « کاهلی» درازدست ... و همهٔ خدایان شریر مافوق‌الطبیعه (= مینوئی) ترسان به پس می‌گریزند.»(بند ۹۷ گرشویچ، همان مأخذ، ص ۱۲۱)[۳]

۱- عبارت بالا از کتاب شناخت اساطیر ایران ترجمه خانم آموزگار و آقای دکتر تفضلی است.

۲- اساطیر ایرانی - تألیف مهرداد بهار بخش چهارم

۳- از کتاب شناخت اساطیر ایران نوشته جان هنیلز، ترجمه آقای دکتر تفضلی و خانم دکتر ژاله آموزگار - ص ۱۲۴ به بعد



۱) تشرف یافتگان به کیش مهر به هفت مرتبه تقسیم می شدند که از پایین‌ترین مرتبه آغاز می شد و به بالاترین مرتبه پایان می یافت. مراتب مختلف ظاهراً نماد صعود روان ازمیان آسمانها بوده است. نمادمرتبهٔ اول «کلاغ» بود. به روایت جروم (Jerome) اعضای این مرتبه ماسک کلاغ بر چهره داشتند. این موضوع شکلی را که درطرف چپ صحنهٔ «ضیافت همگانی» در نقش برجستهٔ کونییک (Konjic) می‌بینیم، توجیه می کند.



۲) نماد مرتبهٔ دوم «عروس» بود، وشخص تشرف‌یافته همچون عروسی به ازدواج کیش مهر درمی‌آمد. وی نیم‌تنهٔ زردکوتاهی که نوارهای سرخی داشت برتن می‌کرد، و گمان می‌کردندکه صاحب چنین مرتبه‌ای از حمایت زهره (ناهید) برخوردار است.

ایرانیان بالطبع ایران را سرزمین «پیمان» به شمار می‌آوردند و می‌دانیم که جنگجویان پیش از رفتن به جنگ با «کشورهای ضد مهر»[۱]، «بر بالهای اسبانشان به درگاه مهر دعا می‌کنند» و یکی از تاریخ‌نویسان رومی روایت می‌کند که شاه ایران «پیش از رفتن به جنگ، همراه با سرداران و کارگزاران خویش همگی به گرداگرد صفوف مردان مسلح می‌گشتند، و به خورشید و مهر و آتش مقدس جاوید نماز می‌گزاردند. (کونیتوس روفوس، تاریخ اسکندر، چاپ چهارم، ص ۲ و ۱۳).

اعتقاد پرستش مهر در سرزمینهای دیگر

علاوه بر اعتقاد و پرستش در سرزمینهای هند و ایران. به نظر می‌آید که پرستش این خدا از طریق ملتزمان بزرگان ایرانی در آسیای صغیر، ارمنستان، کاپادوکیه، کیلیکیه و پونتوس[۲] در غرب گسترش یافته است. اما مسئله این است که چگونه و در چه زمان. یکی از احتمالات، دیدار تیرداد شاه ارمنستان ازرُم است.

وی در سال ٦٦ م. به رُم رفت تا تاج شاهی را از نرون دریافت کند. وی خطاب به امپراطور گفت: من به نزد شما آمده‌ام، گویی به نزد خدای خود آمده‌ام تا شما را بپرستم، همانگونه که مهر را می‌پرستم، و چنان خواهم بود که شما تصمیم بگیرید، زیرا شما «تقدیر» من و «بخت» من هستید.»

همچنین آورده‌اند که تیرداد نرون را به «محفل مغان»[۳] در طی مراسمی وارد ساخت، که احتمالاً اشاره به آیین «ضیافت همگانی» هم کیشان مهری است.

۱ - یعنی کشورهای پیمان‌شکن

۲ - پونتوس در شمال شرقی آسیای صغیر در کنار دریای سیاه.

۳ - اعتقاد هند و ایران باستان بر این بوده که داوری و نبرد واپسین علیه شرّ و بدی بوسیله این جنگجو و داور بزرگ انجام می‌شود. و با این عقیده، در دوران مسیحیت دو دسته پیشگوئی یا غیب‌گوئی که گمان می‌شود اصل ایرانی داشته‌اند، درباره منجی آینده رواج داشت. در هیچ یک از این دو مورد، نام منجی ذکر نشده، اما احتمال دارد در هر دو مورد شخصی باشد که در پس تصویرپردازیها نهفته است. در یکی از پیشگوییها سخن از ستاره‌ای در میان است که مغان را به محل تولد منجی در غاری بر قله کوهی رهنمون می‌شود. در صورتی که بتوان این پیشگوئی را با داستان مغان در انجیل یکی دانست و به یقین تاریخ آن را تعیین کرد، شاید بتوان گفت که این پیشگوئی ایرانی زمینه جالبی را برای داستان مغان فراهم آورده است. در غیب‌گوئی دیگری، ظهور منجی‌ای در پایان جهان پیشگوئی شده است که همراه با آتش خواهد آمد تا بدکاران را نابود سازد پارسایان را نجات دهد.
شناخت اساطیر ایران - نوشته جان هینلز - ترجمه دکتر آموزگار و دکتر احمد تفضلی ص ۱۲٦.



صحنهٔ ضیافت همگانی مهر پرستان که در نقش برجسته ای در کونییک (Konjic) یوگسلاوی دیده می‌شود. سُل (Sol) و مهر بر میزی که بـا چرم گـاو پـوشیـده شـده، تکیه داده انـد و که ماسکهای مرتبهٔ خود را در کیش رازآمیز مهر بر چهره دارند، نیز در خدمت اند. درجلو صحنه میزی قرار دارد که روی آن چهار قرصه نان برای ضیافت آیینی نهاده اند و بر روی هر کدام‌از آنها علامت صلیب دیده می شود. این علائم احتمالاً هم به دلائل عملی بوده است ـ که بریدن نان راآسان می کرد ـ و هم اهمیت نمادین داشته است، زیرا صلیب نماد قدیمی خورشید است. ضیافت در غاری که نماد گیهان بود، برگزار می شد.



صحنه ضیافت همگانی کیش مهر متعلق به حدود ۱۴۰ میلادی که آنرا دکتر ب. هویکمس (Dr. B. Heukemes) در سال ۱۹۶۵ در لادنبورگ(Ladenburgh) کشف کرد. این نقش برجسته و دیگرآثار پیدا شده همراه آن پس از آنکه اجازه اتمام کاوشهای آن محل و معبد مهر صادر شود، منتشر خواهد شد. این نقش برجسته(که ارتفاع آن ۱/۴۰ و عرض آن ۱/۵۰ مترو قطر آن ۳۰ سانتیمتر است) در اصل رنگین بوده است. مولف خود را سخت مدیون دکتر هویکمس می داند که اجازه داد نخستین عکس از این نقش برجسته مهم نشر یابد. این صحنه مهر و سل را نشان می دهد که جام در دست دارند و بر بالشی که با پوست گاو پوشیده شده تکیه زده اند و در پشت میزی نشسته اند که با پوست گاو پوشیده شده و پایه های آن از پای گاو است و درروی آن میوه نهاده شده است. ظاهراً طاق که دارای سبک خاصی می باشد، نمودار غار است.



تقریباً در همهٔ معابد مهری صحنه ای از گاوکشی در مرکز نقوش برجسته وجود دارد. مهر را می‌بینیم که در حال قربانی کردن گاو در غاری است. غار به صورت طاقی مزین به شاخ و برگ نشان داده می‌شود، و آفریدگان گوناگون (سگ و مار و عقرب) از چشمهٔ آن بهرهٔ زندگی می یابند. ویژگی حیات بخشی این قربانی گیهانی را (توجه کنید به نیم تنهٔ خورشید و ماه) با گندمی‌که از دم گاو می روید، نمادپردازی کرده اند. این نقش بر جسته از دو جهت جالب توجه است، یکی وجود طاقچه های مثلثی بر بالای سرهای مشعلداران است که در آنها چراغ می نهاده اندو دیگری کاربرد مبتکرانهٔ نقاشی بر روی نقوش بر جسته است: قرمز برای جامهٔ خدا ونیم تنهٔ خورشید و ماه، و سیاه برای گاو.

به طور خلاصه باید گفت که آئین مهرگرائی (میترائیسم) در جهان باستان گسترش پیدا کرد و در بسیاری جریانات دینی و همچنین بعدها هم در ادبیات و فلسفه و هنر و عرفان اثر گذارد.

ایزد آب

ایزد آب به نام اردویسور ناهید می‌باشد در اوستا aredvisura anahita آمده این اسم مرکّب است از سه کلمه که هر سه کلمه صفت می‌باشد. جزء اول اردوی از کلمه ارد ared که به معنی بالا برآمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردیده کلمه (اَرِدْوی) در اوستا فقط اسم رودی است، به این معنی جداگانه در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است. بارتولومه معنی لفظی آن را رطوبت و نمناکی ضبط کرده است ولی غالباً با کلمات (سُوْرَ suvra) و (اَناهیت anahita) یکجا آمده است. suvra (سوْر) صفت است به معنی قوی و قادر، در سانسکریت هم به معنی نام آور و دلیر است سورن که نام یکی از خانواده‌های شریف عهد اشکانی بوده است به معنی دلیر و پهلوان است و از همین کلمه اوستایی است. جزء سوم که اناهیت باشد نیز صفت است. و از دو جزء تشکیل یافته، (اَ) که از ادات نفی است و آهیت به معنی پلید و ناپاک. در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ ـ آهیت به معنی پلید و ناپاک به کار رفته.

در اوستا ـ به صورت رودی توصیف شده که به بزرگی تمام آبهای روی زمین است که از فراز کوه (البرز هکر) به دریای فَراخ کرت فرو می‌ریزد. اقیانوس را به جوش و خروش در می‌آورد. رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است.

رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است. هر یک از رودها و دریاهای آن به اندازه‌ای بلند و فراخ است که سوار تند روی در مدت چهل روز طول و دور

آنرا می‌تواند بپیماید. یکی از آن رودها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب می‌کند. در کنار هر یک از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریچه درخشان برای ناهید برپاست. در هر قصری در بالای ایوانی بستر پاکیزه و معطری گسترده است. باز خود کلمه اردویسور آناهید لغتاً به معنی «همه آب بودن یا آبان» مادر آبهاست، نگه‌دارنده تخمه موجودات نر می‌باشد.

این کلمه در پهلوی آهک (ahok) می‌باشد که در فارسی به صورت آهو تحوّل یافته و به معنی عیب و نقص گرفته شده، خاقانی شاعر می‌گوید:

بینی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است

شاعر به هر دو معنی توجه داشته (غزال و عیب)[۱]

وظیفه (خویشکاری) اردویسور آناهید به عهده داشتن زاد و ولد و منبع همه باروریهاست نطفه همه بزان را پاک می‌گرداند، رحم همه مادگان را تطهیر می‌کند، و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. در حالی که در جایگاه آسمانی خود قرار دارد، سرچشمهٔ دریای کیهانی است. او نیرومند و درخشان، بلندبالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده و در خور آزادگی خوش تاج زرین هشت پر هزار ستاره بر سردارد، جامه زرین بر تن و گردنبندی زرین بر گردن زیبای خود دارد. این توصیفهای روشن حکایت از آن دارد که از زمانهای قدیم تندیسهای این ایزد بانو در آئینهای پرستش او وجود داشته است. زیرا یکی از تاریخ‌نویسان قدیم یونان (برسوس)[۲] روایت می‌کند که این شاه مجسمه‌هائی از او را در شهرهای دور دست بابل و دمشق و همدان و سارد و شوش بر پا کرده بود. ناهید، ایزدبانوی محبوب مردم در بسیاری از سرزمینها شد. در ارمنستان « فرّه و زندگی ارمنستان، زندگی بخش، مادر همهٔ خردها، خیرخواه همه نژاد بشر، دختر اَرَمزدای[۳] (اهوره مزدا) بزرگ و نیرومند توصیف شده

۱- یشتهای پورداوود - ج (۱) بخش آبان یشت

2- Berossui

3- Aramazda

است»[۱] اما در آبان یشت گفته شده که هرمز او را می‌ستاید، هوشنگ، جم، اژی‌دهاک (ضحاک) فریدون، گرشاسب، افراسیاب، کاووس و دیگرانی چند برای او قربانی‌ها می‌کنند و از او نیازهای خود را می‌خواهند. گردونه او را چهار اسب نر می‌برند که باد، باران، ابر و تگرگ‌اند. برای پیروزی بر دیوان و دشمنان باید از او یاری خواست.

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمی‌ترین یشتهاست به نام آبان یشت نام دارد.[۲]

معابد معروف ناهید

بنا به گفته بروسوس مورّخ کلده که در سه قرن پیش از میلاد مسیح نوشته از اردشیر دوم پادشاه هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالک تحت تصرف شاهان هخامنشی منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد بر پا نمود. آثار خطهای میخی این موضوع را نشان می‌دهد. اما معبد ناهید در همدان به خصوص بسیار مجلّل و در همه جا معروف بوده.

ایزیدروس خراکس isidorus charax ـ جغرافی‌نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی می‌زیسته، هم از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد آناهید که در کنگاور است. نام برده یکی دیگر از معابد معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده و آثارش هنوز کمی موجود است پلینیوس Plinius مورخ رومی که در سال ۷۹ میلادی درگذشت، می‌نویسد که در معبد ناهید یک مجسمه بسیار سنگین ناهید از طلا موجود بوده که اکنون سردار رومی در مقابل و مخالفت با اشک پانزدهم (فرهاد چهارم ۲۳۷ میلادی به غارت رفت و به قول پروفسور هرتسفلد Hertsfeld از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب می‌شده. گذشته از اینها در حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است. در این نقش نرسی پادشاه ساسانی (۲۹۳ - ۳۵۳ میلادی) به پا ایستاده، نگینی که علامت قدرت است از او می‌گیرد. ناهید چون فرشته آب بوده، معمولاً پرستشگاههای آن

۱ و ۲ـ کتاب شناخت اساطیر ایران ترجمه خانم دکتر آموزگار و آقای دکتر احمد تفضلی نوشته شده. بخش امشاسپندان و ایزدان مینوی

در نزدیک آب بنا می‌شده. معابد ناهید در ایران برای زنان (راهبه‌ها) محل تقوی و پرهیزگاری بوده. برای ناهید جشن به خصوصی به نام جشن ساکائه که یکی از اعیاد ایران قدیم بوده برپا بوده است.

شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر [1]

مورخین یونان ناهید (آناهیتا) اوستا را (انائیتیس Anaitis) نوشته‌اند. غالباً او را ارتمیس Artemis انائیتیس گفته‌اند. یعنی الهه پاکدامنی و عفت. مورّخین رُم و بیزانس او را دیانا Diana خوانده‌اند. به نام این الهه همانطور که گفته شد در ممالک وسیعی که تحت سلطه ایران بوده آتشکده ساخته شده. در سراسر آسیای صغیر تا به نزدیک دریای یونان در شهر سارد پایتخت لیدی، مورخین قدیم از معابد او خبر داده‌اند، به ویژه در کشورهای آسیای صغیر، مورد ستایش بوده، به ویژه در ارمنستان به مناسبت آنکه شعبه‌ای از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است و همچنین دین زردشت در این زمان آنجا نفوذ داشته. ایزدان مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده می‌شده‌اند. به طوریکه ایالت اکیلیزن Akilisen، همانجائیکه سرچشمه‌های رود فرات است. در یک قرن پیش از میلاد مسیح در عهد استرابون جغرافیانویس یونانی انائیتس نامیده می‌شده است.

در این معبد دختران شریف و نجیب مدتی همچو راهبه‌ها در خدمت معبد به سر می‌بردند و بعد از مدتی شوهر اختیار می‌کردند.

آگاتا نگلوس Agalhangelus مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی خبر می‌دهد که معبد ناهید در شهر (ارز Erez) مانند شوش دارای مجسمه تمام طلا بوده است. اما بعدها با پیدایش دین مسیح در ارمنستان معابد تبدیل به کلیسا شد. اما هنوز آثار این اعتقاد در کیش عیسوی به جا مانده، همانند ایزدمهر.

---

۱ - یشتهای پورداوود - ج اول - آبان یشت



دونقش ازآناهیت برروی یک تنگ سیمین زرنگارموزهٔ کلولند Cleveland

(هنرساسانی سدهٔ ۵ میلادی) نقل ازکتاب Archaeologia Mundi, Iran II. Lukonin

ایرانیان قدیم آب را محترم می‌داشته‌اند [۱]

عنصر آب همیشه نزد ایرانیان بسیار محترم بوده است. به طوریکه مورخین قدیم یونانی هم از آن ذکری کرده‌اند.

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم بیش از میلاد مسیح گرفته، تا با آگاتیاس Agathias مورخ یونانی قرن ششم، بعد از مسیح، ستایش این عنصر را به ایرانیان نسبت داده‌اند. هرودُت می‌نویسد که «ایرانیان خورشید، ماه و زمین و آتش و آب و باد را ستایش نموده برای آنها فدیه و نیاز می‌آورند.

باز همین مورّخ در جای دیگر کتابش مٰی‌نویسد «ایرانیان در میان رود، بول نمی‌کنند، در آب تفو نمی‌اندازند. در آن دست نمی‌شویند و تحمّل هم ندارند که دیگر آن را به کثافاتی آلوده کند و احترامات بسیاری از آب منظور می‌دارند» مقصود هرودت آب جاری است.

ممّد آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی‌نویس نقل می‌کند «ایرانیان در آب جاری استحمام نمی‌کنند. در آن لاشه و مردار نمی‌اندازند، عموماً آنچه ناپاك است در آن نمی‌ریزند. استرابون گسترده‌تر از هرودت از ستایش آب در نزد ایرانیان می‌نویسد: «وقتیکه ایرانیان می‌خواهند از برای آب نیاز و فدیه بفرستند به کنار دریاچه یا جوبیار یا چشـمه‌ای می‌روند، در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی می‌کنند به خصوص احتیاط می‌کنند که آب را به خون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه‌های مورد می‌گذارند، مُغها آن را با چوبهای مقدس (مقصود برسم می‌باشد) لمس می‌کنند و کلام مقدس (مقصود منترا می‌باشد) می‌سرایند زیت آمیخته با شیر و عسل به روی زمین (نه در آب) می‌ریزند. شاخه‌های برسم در دست گرفته با سرودهای مفصل قربانی را به پایان می‌رسانند.

در قرنهای چهارم و ششم میلادی از مورخین این عهد هم خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی‌شستند. مطلقا به آن دست نمی‌زدند مگر برای نوشیدن و به گیاه

---

۱ - یشتهای پورداوود ج اول - آبان یشت

آب دادن. حتی آب شور دریا هم مقدس بوده است. آب دریاچه ارومیه (در اوستا به نام چیچست) از آن یاد شده است و در سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند نیز این دریاچه محترم است.

آذر ایزد

آذر ایزد که به خاطر اهمیت در اوستای جدید یکی از امشاسپندان به حساب آمده، آتش و آذر هر دو از یک ریشه آمده. در اوستا آتر Atar و آترش Atarsh هر دو آمده. این دو در پهلوی آتور atur، اتر atar و آتش atash شده و در فارسی آذر، آور، آتش، آدیش [1] تش [2] (به تخفیف) [3]. واپسین قضاوت به یاری او انجام خواهد یافت (یسنه ۱ بند ۲) در یسنه ۲۵ بند ۷ آمده است: «آذر پسر اهورمزدا را ما می‌ستائیم، ترای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما می‌ستائیم، همه اقسام آتش را ما می‌ستائیم.»

در بندهای ۴۶ - ۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب آژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است. که از طرف سپنت مینو ضد ضحاک برانگیخته شده، تا وی را از رسیدن به فرّ یعنی فروغ سلطنت باز دارد.

در ادبیات پهلوی آذر، به اتفاق اردیبهشت، دین ووای که فرو باریدن باران را به تأخیر می‌اندازند از میان می‌برد.

ایزد ماه

ایزد ماه در اوستا و حتی کتیبه هخامنشیان همان ماه آمده است. اما در سانسکریت ماس می‌گویند (mas) ماه روشنی‌بخش جهان است و در مدت پانزده روز اضافه می‌شود و پانزده روز باریک می‌شود. ماه نماد مردان است (تخم به جنس ماده می‌دهد) در ۱۵ روز

---

۱ - در شعر انوری آدیش (آتش) آمده

گر کند چوب آستان تو حکم   شحنه چو بها شود آدیش

۲ - در لهجه دزفولی (tash) گفته می‌شود. مولوی گوید:

موسی اندر درخت هم تش دید   سبزتر می‌شد آن درخت از ناز

۳ - مزدیسنا و ادب پارسی - دکتر محمد معین ص ۲۷۴

افزایش نیکی به مردم جهان می‌بخشد و پانزده روز که باریک می‌شود ثواب (کرفه) از مردم را قبول می‌کند و به گنج ایزدان می‌سپارد. از آغاز تا پنجم ماه را اندر ماه می‌نامند. از دهم تا پانزدهم، پُر ماه و از بیستم تا بیست و پنجم که ماه رو به کاهش است «گشفتگی» می‌نامند. اصطلاحاً این پنج قسمت را پنجه می‌گویند. از آن جائی که آب به ماه پیوند نزدیک دارد، به آن سه پنجه همه آبها افزوده می‌شود. در این هنگام درختان بهتر می‌رویند، میوه‌های بیشتر می‌رسند. در مورد ماه گفته شده که «ماه ایزد روشنی بخشنده ابراومند (ابردار) است. او گرمابخش است و برای درختان رویش بیشتری می‌آورد. (رویش اومند)، رمهٔ گوسفندان را افزایش می‌دهد. هر چیزی را تر و تازه نگاه می‌دارد. بخشنده حاجات است (= در پهلوی: آیفت) آبادیها را بهتر می‌سازد.[۱]

ایزد آسمان:

در اوستا asan , asman است. از ایزدان کم اهمیت اوستایی است (یسنه ۱ بند ۱۶، یسنه ۳، بند ۱۸)

در ادبیات پهلوی یک مینوی آسمان است و دیگر خود آسمان، مینوی آسمان خود آسمان را نگاه می‌دارد، تا اهریمن به آن نرسد. آگاهی پرهیزگاران با همکاری اوست.

واژه اسن (asan) به معنای سنگ است. آسمان ایزد روز بیست و هفتم هر ماه است و ثروت می‌بخشد، در نبرد با اهریمن وظیفه دشوار زندانی ساختن اهریمن و دیوان را به عهده دارد. مینوی آسمان سواره همراه با نیزه بزرگ در بیرون آسمان ایستاده است.

خورشید:

خورشید که در اوستا huare و در پهلوی خورشت گویند. در گاتها هَوِر بدون شت آمده و در سایر قسمتهای اوستا نیز تنها دیده می‌شود. فردوسی گوید:

ز عکس مـــی‌زرد و جـــام بـلور   سپهری شد ایوان پر از ماه و هور

۱- شناخت اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار - بخش ایزدان

شَت: صفت است، به معنی درخشان و درفشان، بعدها جزء این کلمه گردیده کلمه خور در فارسی همان هور می‌باشد.

لغت دیگری که برای خورشید به کار برده می‌شود کلمه آفتاب است که مرکّب از کلمه آب که به معنی روشنی و درخشندگی است و تاب به معنی تابیدن و گرم کردن است و آن فرشته‌ای است که غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «به واسطه فرّ و شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان دربار راه خود می‌پیمایند».

در رشن یشت گوید «تو ای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هرایتی Haraiti برای احاطه کردن به ستارگان و ماه و خورشید باشی، ما ترا به یاری خواهیم خواند، در آغاز یشت ششم که مخصوص به خورشید است، چنین گوید «ما خورشید فناناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود می‌سازیم، خورشید از قدیم نزد ایرانیان مقدس بوده است. در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست، کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصور شده است و در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزدا است و زیباترین پیکر را دارد (یسنه ۱ بند ۱۱) در بندهشن آمده است، وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان درگذشت. نطفه‌اش به کرهٔ خورشید انتقال یافته در آنجا پاک گشته محفوظ ماند، یکی از وظایف خورشید تطهیر کردن است. در وندیداد (فرگرد ۲ فقره ۴۰) آمده که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میلشان به ناپاکان می‌تابند. یشت دهم به نام اوست، روز یازدهم ماه خورشید یا «خیر روز» نامیده می‌شود. ابوریحان بیرونی می‌گوید «دی که اسم ماه دهم سال است نیز به خور ماه موسوم است. در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد، آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیورزم گاه)

در یشت ششم آمده است که خورشید (هور) زمین و آنچه در اوست پاک نگه می‌دارد. اگر خورشید نبود دیوان همه زمین را آلوده می‌ساختند، ستایش از ستایش اهورامزداست. زمانیکه او غروب می‌کند دیوان دست به کار می‌شوند (یشت ۴ بند ۸) او دارای اسب تیز رواست (اروند‌اسب) او بی‌مرگ است. در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی سامی هم عقیده هستند. مهر و خورشید و ستارگان در اوستا با هم ذکر شده در

فروردین یشت آمده، «ما درود می‌فرستیم به فروهرهای پاکان که به ستارگان و به ماه و به خورشید به انیران (روشنی بی‌پایان) راههای مقدس بنمودند. چه پیش از این مدت زمانی به واسطه وجود و ضدیت دیوها غیر متحرک بودند». خراسان که از قدیم تا به امروز ایالت شرقی ایران است به معنی مشرق است (بند هشن فصل دوم) چه جزء آسان به معنی برآینده و بالا رونده است.

فخرالدین گرگانی در منظومه و یس و رامین در مورد خراسان گوید

به لفظ پهلوی هر کس سرآید　　خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان پهلوی باشد خور آمد　　عراق و پارس را زو خور برآمد
خراسان است معنی خور آیان　　کجا زو خور برآید سوی ایران

ایزد گوش = درواسپا[1]

گوش، که گوشورون است، مینوی روان گاو یکتا آفریده است. پنج گونه گوسپندان (چهارپایان سودمند) از او آفریده شده است و گاو هدیوش رام، ایزدی است که آرامش‌بخش همه آفرینش است. نام او اکثراً همراه نام مهر آمده است. یشت نهم موسوم است به درواسپا در اوستا گااوش (Gaosh) و در فارسی گوش می‌گویند گئوش (Gaosh) یا گئو (Gao) با گوش (وسیله شنوائی) ارتباطی ندارد. کلمه گاو در اوستا همانطور که گفته شد به همه چهارپایان سودمند اطلاق می‌گردد. در خود اوستا، برای تشخیص به چارپایان خُرد مانند میش و بُز (انومیه anomaya یا پسو Pasu) گفته شد و به چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو خر (ستؤر staora) نام داده‌اند و هر یک از چارپایان بزرگ خرد و بزرگ جداگانه اسمی دارد. و بسیار نزدیک به فارسی، پس کلمه گاو در اوستا اسم جنس است. این معنی از خود کلمه گوسفند نیز به خوبی برمی‌آید که امروز برای میش استعمال می‌کنیم، ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است. از جزء اخیر این کلمه که سپند یا سفند است در کلمه امشاسپند

۱ـ شناخت اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار - بخش یازدهم

گفته شد که به معنی پاک و مفید است و جزء اولی آن همان گاو است که شکل اوستایی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدس (گئوسپنت) که مقصود همان گاو است نه میش، اما بعدها از گئوسپنت چارپایان کوچک اراده کرده‌اند و بعدها در فارسی منظور میش می‌باشد. در اوستا برای میش نر کلمه maesa و برای میش ماده مشی maeshi به کار رفته است. در فارسی دری در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز نعمت گاو در سر یک رشته از اسامی جانوران دیده می‌شود، مانند گاومیش، گاو گوزن، گاو گراز، گاو کرگدن و گاو ماهی، و این خود دلیل است که کلمه گاو در زبان اوستا هم اسم چنین بوده است.

گاو در ایران باستان بسیار اهمیت داشته آنقدر مهم که حتی نام فرشته (ایزد) حافظ جانوران از کلمه گاو مشتق شده است. دلیلش به علت سود و فایده فراوانی است که در چه گاو ماده و چه نر دارا می‌باشد گاو نر و رزاو که به معنی گاو ورز و کشت می‌باشد برای سرزمینی مانند ایران که کشاورزی مسئله بسیار حائز اهمیتی است سودمند و کارساز است. در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندان آنها برای زراعت توصیه شده است (گاتها - یسنه ۳۲، قطعه ۱۴ و یسنه ۳۳، قطعه ۳ و ۴)

گردونه و بارکشی با این جانور بوده است. در مهر یشت فقره ۳۸ صحبت رفته که گردونه باورز او کشیده می‌شود فردوسی در این مورد می‌گوید.

ز گاوان گـردونکشان چـل هـزار همی راند پـیش انـدرون شـهریار

نظر به این فواید جای تعجب نیست که گاو در آئین مزدیسنا عزیز و گرامی می‌باشد. و از ایزد نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود. در چندین جای گاتها، از فرشته گوشورون یا روان نخستین، ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گماشته شده، یاد گردیده است. در سایر قسمتهای اوستا نیز به کالبد و روان این فرشته درود فرستاده می‌شود. نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به «گوش روز» موسوم است. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد «گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیر سور، در این روز سیر و شراب خورند و از

برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند» در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط شده است. فرشته نگهبان چارپایان گهی، گوش خوانده می‌شود و گهی، درواسپا که از این دو کلمه یک فرشته اراده شده است. در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۴، نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است، کلمه درواسپا مرکب از دو جزء دروَ + اسپ، دروَ (drava) در اوستا به معنی صحّت و تندرستی می‌باشد همین کلمه در فارسی امروز به صورت درست گفته می‌شود بنابراین کلمه درواسپا به معنی درست دارنده اسب، اینجا اسب به معنی اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود می‌باشد. در آغاز یشت نهم نیز درواپا، سالم نگهدارنده چارپایان خرد و بزرگ نامیده شده است. اسب هم برای تعیین نام فرشته (ایزد) چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است، به خصوص در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما، که از برای نبرد محتاج آن بوده‌اند. و نیز اسب گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسیاری از اسامی خاص ایرانیان مانند لهراسب و گشتاسب جاماسپ، گرشاسب و پوروشسب و غیره با کلمه اسب ترکیب یافته است. در هر جائی که درواسپا ذکر شده، آن را بدارندهٔ اسبهای زین شده و گردونهای تندرو و چرخهای خروشنده متصّف کرده‌اند. دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسبهای قوی پیکر و سالم استغاثه می‌کنند.

حتی اسب خورشید از اوست. در «گوش یا درواسپا یشت» هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای غلبه کردن به هماوردان خویش یا برای موفق شدن به امری بدو نماز برده و یاری درخواست می‌کنند. نخست هوشنگ پیشدادی دوم جمشید، سوم فریدون، چهارم هوم[1] پنجم خسرو، ششم زرتشت، هفتم کی گشتاسب، این نامداران، همانهایی هستند که در آبان

---

۱ - فردوسی چنین گوید

یکی مرد نیک اندر آن روزگار ز تخم فریدون آموزگار

کجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از بر و بوم بود

هوم، یکی از مردان خداپرست بود که در کوه به پرستش خدا مشغول بود و افراسیاب به دست او به بند کشیده باشد. یشتها - پورداوود جلد اول

یشت از اردویسور اناهید تمنای رستگاری نمودند.

ایزدرشن (رشن راست)

رشن، مینوی راست است، در اوستا rashnu، به معنای تقوی آمده، او پسر اهورامزدا و سپندارمذ است (یشت ۱۷، بند ۱۶) با بهرام و مهر به میان سپاهیان می‌روند و پیروزی را نصیب راستکاران می‌کند. یشت دوازده از آن اوست، این کلمه از (رز raz) که به معنی مرتب ساختن و نظم دادن است گرفته شده. کلمه مذکور به این معنی در اوستا بسیار استعمال شده، از آن جمله است در مهر یشت فقره ۱۴، لغت فارسی آراستن از همین ریشه است، همچنین کلمه دیگر اوستائی rasman (رَسمن) که به معنی میدان جنگ است باز از همین ریشه است. رشن با ایزد ارشتاد در بسیاری جاها با هم آمده است (یسنه ۱ فقره ۷ و یسنه ۲ فقره ۷)

روز هیجدهم ماه به رشن اختصاص دارد. در دو سیروزه کوچک و بزرگ هم در فقره هیجدهم به فرشته موکل روز هیجدهم درود فرستاده شده است.

در ادبیات فارسی رشن بدون (ن) گفته شده است، چنانکه حکیم فردوسی گوید:

چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پدرام و خوش

و عنصری نیز گوید:

درآمد در آن خانهٔ چون بهشت به روز رش از ماه اردیبهشت

این فرشته ضد دزدان و راهزنان است و وجودش مایه بیم و هراس آنان است. این فرشته همه جا وجود دارد. در سراسر کشور روی زمین، در بالای کوهها، در میان اقیانوس، حتی در عالم بالا عالم ستارگان و ماه و خورشید و فضای انیران (روشنی بی‌پایان) و عرش بالا (گرزمان) مرد پاکدین با عبارت و اطاعت خود باید توجه این ایزد را در هر جائی که هست به خود جلب نماید. روان مردمان را به سبب گناه و کرفه (ثواب) می‌سنجد (آمار) می‌کند. (در مهر یشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷) رزیشته به معنی راست‌تر و درست‌تر صفت خاص اوست. در پهلوی رزیستک razistak گفته شده، کلمات فارسی (رجه) و (رژه) که به معنی صف و ردیف است از ماده رزیشته می‌باشد. در بند هشن آمده که نسترون (نسرین) گل

مخصوص رشن می‌باشد. رودکی می‌گوید:

از گیسوی او نسیم مشک آید — وز زلفک او نسیم نسترون

ارد:

مینوی (ایزد) پرهیزگاران است. برای پاکی زمین آفریده شده است. وقتی بر روی زمین دیوها پلیدی بیاورند او (مینوی پرهیزگاران، آنرا پاکیزه بکند).

وظیفه (خویشکاری) او اینست که در هر غروبی[1] از هر آفریده‌ای پرتوی (خورگی) به پیش اهورامزدا برود. در وقت او شهین‌گاه[2] آن پرتو (خورگ) به ستاره پایه می‌آید و اوش بام آن را می‌پذیرد.

در وقت بامداد (بامدادگاه به دریای[3] اوروئس می‌آید و مینوی پرهیزگار آن را بپذیرد و به گردونه، که ری ray[4] است بیاید و در هر زمان خورگی (پرتو و فروغ) خود را بـه او بسپارد. او زمین را آرامش ببخشد یا بیازارد، آن زمان سپندارمذ از او آسوده یا آزرده شود. همکاری او با ایزدان آبان، هوم، دین، مارسپند می‌باشد.

اوش بام:

در اوستا ushah به معنای بامداد روشن است و خود ایزدی است که نُماد پرتو خورشید است. پیش از فراز آمدن خورشید به آسمان ایزد دیگری به نام «بامیا» (bamya) به آسمان

۱- غروب در پهلوی = (ایوار)

۲- هر روزی به پنج‌گاه تقسیم می‌شود. ۱ـ نخست هاون گـان *havamgah* که بـامداد است، سپس ربیه وین‌گاه *rabihvingah* که نیمروز است، سپس (او زیرین‌گاه *uzarengah*) که غروب است. سپس انی‌وی سرو سریم‌گاه *airusuayrimgah* که آغاز شب است تا نیمه‌شب، واپسین بخش اوشهین‌گاه *ushahingah* که از نیمه‌شب تا بامداد است.

۳- ری *(Ray)* در پهلوی همان *ratha* (رَثَ) در زبانهای باستانی است که معنای گردونه دارد جزء نخستین ارتشتار از آن ساخته با شهر ری ارتباطی ندارد. این کلمه با شهر ری فوق دارد. اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار

۴- دریای اوروئس شاید همان *urvaza* اوروذا در اوستا باشد که نام رودی است که به دریای کیانسه (= دریای کیانسه که در اوستا *kansaoya* که معروف است نطفه زردشت در عمق آن نگهداری شده) و با دریاچه هامون یکی دانسته‌اند. شاید دریای اوروئس نام دیگری برای هامون باشد (یشت ۱۹، بند ۶۶). پژوهشی در شناخت اساطیر ایرانی - دکتر مهرداد بهار - بخش یازدهم

می‌آید و گردونه خورشید را رهبری می‌کند. (یشت ۱، بند ۱۴۳) در نوشته‌های پهلوی ایندو به صورت واحد اوش بام در آمده‌اند. اوش بام آن زمانی است که تیغ خورشید برآید، هنگامی که روشنی خورشید پیدا و خورشید ناپیداست، تا هنگامی که خورشید ظاهر شود، این زمان بام اوش است وظیفه (خویشکاری) او به هوش داشتن مردمان است.

ایزد تیر، (تیشتر)

تیر یا تیشتر[1]:

در اوستا Tishtrya ایزد باران است. سرور ستارگان است. هیچ پری و جادوئی نمی‌تواند به او آسیب برساند. یشت هشتم به نام اوست. اهورامزدا او را شایسته ستایش بودن چون خود آفریده، او نیروی نیکوکاری است. تیر یا تیشتر چهارمین[2] ماه سال است و روز سیزدهم هر ماه به نام اوست که به نام تیر ماه یا تیر روز است، در اوستا مهر و تیشتر و ایزدان انیران (روشنائی بی‌پایان) با هم یکی آمده (یسنه ۱ فرگرد ۱۱) او در نبردی کیهانی با اَپوُشَه (اپوش aposh) دیو خشکسالی که تباه سازنده زندگی است، درگیر می‌شود. تیشتر «ستاره تابان و شکوهمند» نخستین ستاره و اصل همه آبها و سرچشمه باران و باروری است. گفته‌اند در دهه نخستین این ماه، تیشتر به صورت مردی پانزده ساله در می‌آید. پانزده سالگی در تفکر ایرانی سن آرمانی است. در دهه دوم به صورت گاو نری و در دهه سوم، به صورت اسبی در می‌آید. بنا به روایت بند هشن تیشتر در آغاز آفرینش به این پیکره‌ها درآمد و باران ایجاد کرد. هر قطره بارانی که وی به وجود آورد به اندازه طشتی شد تا آب به بلندی قامت مردی زمین را فراگرفت. جانوران موذی به ناچار به سوراخهای زمین فرو رفتند و آنگاه مینوی باد (مینو: روح) آبها را به کرانه‌های زمین برد و بدین گونه دریای فراخکرت (دریای کیهانی) را

۱- تیشتر را با شعرای یمانی یکی می‌دانند. مطالب متن بالا از کتاب شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ترجمه خانم دکتر آموزگار و آقای دکتر احمد تفضلّی، ص ۳۵ تا ۳۷

۲- این ماه، تیر نام دارد که مشتق از صورت فرضی قدیمی «تیری» است. تیری، یکی از خدایان قدیم ایرانی بوده است که آیین‌های او با آیین‌های تیشتر در آمیخته است «از یشت‌های پورداوود جلد اول.

ایجاد کرد. در یشت هشتم نبرد میان تیشتر و اپوش دیو گفته شده است، که تیشتر به صورت اسب زیبای سفید زرین گوشی، با ساز و برگ زرین به دریای کیهانی (فراخکرت) فرو رفت. در آنجا با دیو اپوش که به شکل اسب سیاهی بود و باگوش و دُم سیاه خود ظاهری ترسناک داشت روبرو شد. رو در رو، سه شبانه‌روز با هم جنگیدند، اما اپوش نیرومند از کار به در آمد، تیشتر با «غم و اندوه» به سوی اهورمزدا فریاد برآورد که ناتوانی او از آن است که مردمان نیایشها و قربانیهای شایسته‌ای بدو تقدیم نکرده‌اند. آنگاه اهورامزدا خود برای تیشتر قربانی کرد، نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاو نر (ورزاو) ده کوه و ده رود، در او دمیده شد. بار دیگر تیشتر و اپوش رو در روی هم قرار گرفتند. اما این بار تیشتر که نیروی قربانیها به او قدرت بسیار بخشیده بود از کارزار پیروز بیرون آمد. سپس برای مدت ده شبانه‌روز، باران فرو ریخت، چرک و زهری که از جانوران موذی در روی زمین مانده بود، با آب مخلوط گردید. از این روست که آب شور پدید آمد.

بندهشن در فصل یازدهم می‌گوید «زمین پیش از بارندگی، تشتر یک قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او به وجود آمد و زمین را به هفت کشور جدا از هم تقسیم نمود».

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت شده است، از تشکیل دریاها سخنی نیست، دیگر آنکه در بند هشن ستیز میان تشتر و اپوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم می‌شود، اما در تشتر یشت این جنگ دائمی است، همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق و روزی کوشا است. در خود تشتر یشت فقره ۵۲، اهورامزدا به زرتشت می‌گوید که من تشتر را مثل خود شایسته شکر و سپاس آفریدم، برای آنکه تشتر ایزد باران است و خوشی و خرمی و روزی سرزمینهای آریائی از اوست.

مینوی خرد می‌گوید (۶۲ - ۴۲) انواع اقسام تخمها به واسطه تشتر با باران فرو می‌ریزد. مدّت جنگ تشتر و اپوش سه شبانه‌روز قرار داده شده است. این مدت همان است که پیش از بارندگی، انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی در فضای آسمان دیده می‌شود، گهی برق

می‌درخشد و گهی رعد می‌غرّد. تا آنکه از پریها با تشتر در زد و خورد هستند. در فقره هشتم از تیر یشت می‌گوید که آنها به شکل ستارگان دنباله‌دار در میان زمین و آسمان پراکنده و به دشمنی مشغول هستند. تا آنکه بالاخره شکست یافته فرشته باران بدون معارضه فرمانفرما می‌شود. نمونه‌ای از فقره هشتم تیر یشت «کرده ۵»

> تیشتر ستاره را یومند فرهمند را می‌ستائیم کسی که بر پریها غلبه کرد کسی که پریها را در هم شکند، وقتی آنها به شکل ستارگان دنباله‌دار[1] در میان زمین و آسمان پرتاب شوند به نزدیک دریای فراخکرت نیرومند خوش منظر ژرف که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است. او به راستی به صورت اسب مقدسی (به سوی دریا) آید. او را از آب امواج برانگیزاند و باد چُست وزیدن آغاز کند. آنگاه این آب را ستویس[2] به هفت کشور رساند، وقتی که او در موقع تقسیم پاداش حضور به هم رساند (آنگاه تیشتر) زیبا و صلح‌بخش به سوی ممالک آید. تا آنکه آنها از سال خوب بهره‌مند می‌شود. این چنین ممالک آریائی از سال خوش برخوردار گردد.

این ستارگان دنباله‌دار در ایران، از ۱۸ ماه مرداد (امرداد) تا ۲۰ آبانماه بسیار دیده می‌شود. پس از انقضای مدت سی‌روز که اوقات جلوه تیشتر است. سه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد، تقریباً می‌رسیم به ماه باران، یا به ماهی که به مناسبت بارندگی آبانماه نامیده شده است. از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه تیشتر فاتح در تمام شبهای ماه مذکور

۱- مقصود از ستارگان دنباله‌دار (ذوذنب) و شهاب می‌باشد. به قول زمخشری در مقدمه‌الادب «ستاره دیوانداز» و به قول بند هشن = موش پری. اساطیر ایرانی، دکتر بهار بخش چهارم.

۲- ستویس نام یکی از ستارگان در اوستا می‌باشد. در دو سیروزه (یکی از قسمتهای خرده اوستا - فقره ۱۳ از تیشتر و ستویس) ونند و هفتورنگ (نام این چهار ستاره) یاد شده. به آنها حامل نطفه آب، نطفه زمین و نطفه گیاه نام گذاشته شده. «یشت‌ها (ج ۱) پورداوود»

در آسمان دیده می‌شود.

اسطوره ایزد تیشتر نمونهٔ بسیار زیبا و دلکشی است. نتیجه مبارزه فرشته باران با دیو خشکی برای سرزمین خشک و کم باران موجب گردید که ایرانیان مخترع و به وجود آورنده ساخت قنات بشوند و از پرتو آن مشکل کم آبی تا حدی در ایران باستان حل گردد.

نتیجهٔ دومی که می‌توان گرفت، اینکه در مقابل نعمتها و برکات خداوندی، از جمله ابر و باران ... دادن خیرات مبرّات تعلیم داده شده و این شکر و سپاس است برای نعمتهای خداوندی، به قول سعدی شیرین سخن:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بُرز یزد:

در اوستا apam napat، ایزد آبهاست. در اوستا فرزند آبها نام گرفته (یشت ۸، بند ۳۴) می‌گوید «ای اسپتیمان زرتشت اپم‌نپات به همراهی باد چالاک و فرّ در آب آرام گزیده و فروهرهای پاکان بهر یک از مکانها در جهان مادی مقداری معین از آب تقسیم کند».

او نیرومند و بلند قامت است و دارای اسب تند رواست. او به مانند اهورامزدا و ایزد مهر سرور است و به مانند امشاسپندان درخشان و پر نور، در اوستا بُرز به صورت (berezant) به معنی بلند قامت که نام خاص او شده، دروداها (کتابهای کهن دینی هندوان باستان) به معنی خدای آبها آمده.

ایزد علم و دانش

چیستا chista که در اساطیر ایرانی ایزد علم و معرفت است (مهر یشت فرگرد ۱۲۶) چیستی، ترکیب دیگری از چیستاست[1] این فرشته مونث است. چیستا همیشه با صفت رزیشت

---

۱ - چیتا در زبان سانسکریت به معنی اندیشیدن و تصور آمده. اقتباس از یشت‌های پورداوود - ج دوم

razishta (= راست‌ترین) همراه است. گذشته از قطعات مختلف اوستا، تمام دین یشت به ایزد علم متعلق است. در فرگرد دوّم دین یشت آمده: «ای علم، راست‌ترین مزدا آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی، منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی به من برس». پور چیستا (= پُر دانش) نام جوانترین دختر زرتشت است. در پهلوی به معنی فرزانک (فرزانه) می‌باشد.

ایزد منتر (mantar)

منتر که خود فرشته‌ای است، به معنی گفتار ایزدی می‌باشد.

ایزد دین

واژه دین در اوستا به صورت دئنا (daena) آمده و مانند فرشته چیستا ایزد دین هم مونث است ریشه آن (da) می‌باشد که به معنی اندیشیدن و شناختن است در سانسکریت دهی (dhi) گفته شده. این لغت اصلاً آریائی است امّا در عربی هم داریم دلیل اینستکه آکادیها (akkad) که در عراق امروزی سلطنت می‌کردند و زبان آنها سامی است (ریشه زبان عربی)، بعدها بابلیها تمدن آنها راگرفته‌اند، کلمه (دنو denu و دینو dinu) به معنی قانون و قضاء آمده، واژه دانو به معنی حکم کردن و واژه دیّان daian و دیانا daiana به معنی حاکم و قاضی است و واژه (مدنیتا medinta) به معنی مدینه شهر، در عربی از آن گرفته شده و از زبان آرامی داخل زبان عربی گردیده، ترکیب «یوم‌الدین» خودگویای این دلیل است.

معنی دیگر دین در زبان عربی به معنی «رسم و عادت» و معنی دیگر «کیش و آئین است». در قدیمترین آثار مکتوب ایران «گاتهای زرتشت» که قدمت آن تا نُه هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد مکرّر به کلمه «دئنا» برخورد می‌کنیم. در یسنا به معنی «کیش و آئین» آمده در بسیاری از قسمتهای اوستا مانند یسنا، ونـدیداد، مـهر یشت، تشـتر یشت، گـوش یشت، فروردین یشت، زامیاد یشت[1] به معنی خصایص روحی و جبران آمده که در روز واپسین در جهان آخرت، در سر پل چینوت اگر شخصی نیکوکار باشد، دین به صورت دختر بسیار زیبا جلوه می‌کند و اگر شخص زشتکار و بزهکار باشد به صورت زنی زشت و کریه منظر در مقابل

۱ـ اقتباس از یشتهای پورداوود

روان او ظاهر می‌شود. در داستان ارداویراف نامه داریم، که «وقتی ارداویراف مقدس از سیر و گردش بهشت برگشت و آهنگ سیر به سوی دوزخ نمود، دوباره به پل چینود (چینوت) رسید و در آنجا روان گناهکاری را دید که در سه شب اول بعد از مرگ بسیار ناراحت بود رفتار نکوهیده او به شکل زنی زشت و کریه در آمده و او را به سوی دوزخ می‌کشانید. این گزارش در کتاب «دینکرت و شکندکمانیک و یچار» و کتاب صدر در بند هشن در روایت فارسی (روایت کامه بهره) هم آمده در تفسیر پهلوی اوستا (زند) کلمه دین دنیا (dina یا دینک dinak) گردیده «او دختر اهورامزدا و مادر او زمین است (یشت ۱۷، بند ۱۶ - ۱۵) و آسودگی زنان را می‌پیماید (یسنه ۱۳ - بند ۱) همه موجودات (زندگان) و درگذشتگان (بودان) و آیندگان (بوندگان) از او پیدا می‌شوند. او نخست بر بهمن آشکار شد و او از میان برنده عصیان (او یوزیشن oyozishn) است. او تسلیم سازنده است دیوی را از ایزدی جدا و آشکار کرده، خشمگینی و ناپاکی در آن نیست. با پذیرش دین، دیوان شکست می‌خورند با پرستش آن اهریمن و دیوان نابود می‌شوند. با پرستش آن نیروی ایزدان مینوی افزایش می‌یابد، کامگاری تیشتر و دادگستری پادشاهان و نیک روزیهای آن‌ها با پرستش دین است[1]».

دهمان آفرین:

در اوستا dahma afriti به معنای «دعای مرد متقی»[2] آن مینو و ایزدی است که وقتی مردم دعا بکنند آن فرّه برسد، وظیفه او نگهبان خواسته‌ای است که مردم با زحمت بدست آورده‌اند. در هر شبانه‌روز چهار بار به تن تمام زنده‌ها و ریشهٔ همه گیاهان و به ستیغ کوهها می‌آید، و هر کسی کار نیک بکند، نیکوئی او را باو باز می‌گرداند.[3]

اریامن امشاسپند:

آن مینوئی است که درمان همه دردی را به آفریدگان بخشیده، در اوستا airyaman به معنای دوست است. در وندیداد ۲۲، بندهای ۲ و ۷ تا ۲۴ گفته شده، وقتی اهریمن ۹۹/۹۹۹

۱ - از کتاب اساطیر ایرانی - تألیف دکتر مهرداد بهار (بخش رفتارهای ایزدان مینوی) - بخش یازدهم
۲ - در فارسی آفرین می‌شود.
۳ - شناخت اساطیر ایرانی - تألید دکتر مهرداد بهار - بخش یازدهم

بیماری را به زمین آورد. اهورامزدا به نیر یوسنه «قاصد خود» مأموریت داد که به خانه ایرمنه (اریامن) برود و به وی بگوید که اهورامزدا به تو فرمان داده که به زمین بیائی و درمان ۹۹/۹۹۹ بیماری را برای آفریدگانش با خود بیاوری و اریامن چنین کرد.

ایزداشتاد:

ارشتاد Arshtat که معمولاً در فارس اشتاد گفته می‌شود، ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده به اوست، ارشتات به معنی راستی و و درستی (اَرش arsh) به معنی راست می‌باشد. در یسنای ۱٦ فقره ٦ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۲٦، در ردیف سی فرشتگاه روزهای ماه شمرده شده است. در اوستا و کتب پهلوی به نام فرشته (ایزد) مونث است. وظیفه او به نقل از بند هشن بزرگ «اشتاد رهنمای مینویان و جهانیان است، زامیاد موکّل زمین است. گفته شده است که رشن روانهای مردگان را شمرده و اشتاد و زامیاد آنها را به پلّه ترازو می‌گذارند». در جای دیگر به نقل از بند هشن بزرگ، «هنگامی که روانهای مردگان از برای حساب کردار نیک و زشت خود به سر پُل چنوات (چینود پل) آیند، آنگاه اشتاد معاون امرداد که موکّل گیاهها و بیمرگی است، به همراهی رشن و زامیاد فرا رسند. اشتاد در روز واپسین در وقت محاکمهٔ اخروی و سنجیدن (آمار) اعمال وظیفه دارد، در سایر کتب پهلوی هم باین وظیفه اشاره شده است.

زامیاد یا زام یزد:

در اوستا zam، به معنی زمین است. در واقع همان سپندارمذ (وندیداد باب ۲ بندهای ۱۰ - ۱۸) او مینوی زمین است.

در پهلوی زمیک است و در فارسی زمی نیز گفته شده است[1]. وظیفه او در «اشتاد» گفته شد.

---

۱ - نظامی در شعر خود گوید:

اساسی که در آسمان و زمی است به اندازه قدرت آدمی است

بخش چهارم

نیروهای شر

در برابر نیروهای خیر، که به نام امشاسپندان و ایزدان سخن گفته شد. نیروها و عاملین شر وجود دارند، که سر دسته و بزرگ آنها به نام انگره مینیو (لقب اهریمن) می‌باشد. که نیروهای شر بسیار اهریمن را یاری می‌دهد.

در اوستا به این نیروهای شر و مظاهر زشتی و خرابکاری و پلیدی دیو Daeva (دیو) اطلاق می‌شود. در گاتها وندیداد و قسمتهای متأخر اوستا، همواره دیوان را با مردم بد، جانوران شرور و موذی با هم نام می‌برند. شمار دیوان اهریمن برابر است با نیروهای خیر.

کماریکان:[1]

همانگونه که شش امشاسپند از عمال مهم اهورامزدا به شمار می‌روند که وی به وسیله

---

۱ - مباحث دیوان و کماریکان - اقتباس از یشت پورداوود جلد اول و شناخت اساطیر ایران - دکتر مهرداد بهار - بخش یازدهم

آنها، خوبیها را در جهان می‌پراکند، اهریمن نیز شش عامل شر آفریده است، که توسط آنان بدیها را در دنیا منتشر می‌سازد. این شش را «کماریکان» kamarikan نامند. از اینقرار:

۱- اکمنه aka-manah (به معنی اندیشه پلید) در برابر وهومنه «بهمن» مظهر اندیشه‌های پست و شرارت و نفاق.

۲- ایندره indra (نام خدای دیرین آریائی) در برابر اردیبشهت، روح بدعت و فریبنده و گمراه کننده مردم.

۳- سوروه (ساوول دیو): saurva (در سانسکریت sarva، نام خدای آریائی) در برابر شهریور مظهر بی‌نظمی و سستی و دیو آشوب است.

۴- نااونگ هئی‌تیا (Naong haethya) (در برابر اسپندارمذ) مظهر بهتان و نافرمانی و طغیان.

۵- تئوروی Taurvi (در برابر خرداد) موجب اتلاف و فساد و شکست و گرسنگی و تشنگی.

۶- زئیریش zairish (برابر امرداد) وی شریک تئوروی است.

بر این شش تن، گاه خود اهریمن را می‌افزایند و گاه ائشمه Aeshma «دیو خشم» را که در برابر سروش است، تا عدد هفت کامل شود و از مظهر کارهای ناسپاسی و سرپیچی است.

دیوان:

علاوه بر کماریکان، اهریمن پیروان دیگری نیز دارد که به نام مطلق دیوان خوانده می‌شوند. دیو که در پهلوی dev و در اوستا daeva، در هند باستان deva (خدا) است این کلمه در قدیم به گروهی از خدایان آریائی اطلاق می‌شده ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی «اهورامزدا» قسمتهای مرکز و جنوب ایران دین زرتشت را قبول کردند. اما سه ولایت شمال ایران، توران و مازندران و گیلان به دیوپرستی قدیم آریا باقی ماندند و آسمان و هوای شمال ایران پر بود از دیوها که معبودان اهل شمال بودند. به عقیده آریائیان خدایان (دیوها) از پرستندگان خود غذا می‌گرفتند. و پرستندگان، حیوانات را به عنوان قربانی در آتش می‌ریختند و از بو و دود آنها خدایان غذا می‌یافتند. مخصوصاً وقتی که باران نمی‌آمد برای این بود که خدایان گرسنه‌اند. قربانی‌ها را می‌سوزاندند تا خدایان سیر شوند و باران بفرستند.

دیوهای هوا و آسمان برای تحصیل غذا به هوا و آسمان شمال ایران می‌رفتند. و از همانجا به مزداپرستان مرکز و جنوب ایران حمله می‌کردند و اینها را آلوده و بیمار می‌ساختند به خصوص وقتی که باد شمال می‌وزید. دیوهای مازندران را به مرکز و جنوب می‌آورد و آفات برای مزداپرستان فراهم می‌شد.

پیش از زردشتی شدن شمال، به تدریج عقیدهٔ اهل مرکز و جنوب ایران این شده بود که دیوها در مازندران بر زمین آمده در جنگلهای آن خانه کرده‌اند وقتی رستم، پهلوان شاهنامه از هفت منزل کوهستانی البرز (هفتخوان) گذشته به مازندران رسید، آن مردانیکه پوست به تن کرده بودند و موهای سرشان بلند بود و راست ایستاده بود، دیو تصور کرده چون خودش مزداپرست بود. دیده بود که آنها تصویر دیوها را با موی بدن و شاخ و دم می‌کشند.

امروزه هندوها هنوز هم خدایان بد یعنی اسوره‌ها را با شاخ و دم تصویر می‌کنند. خدایان عهد قدیم یا دیوان، گمراه کنندگان (شیاطین) خوانده شدند. اما، کلمه دیو نزد همه اقوام هندوار و پایی به استثنای ایرانیان معنی اصلی خود را محفوظ داشته، در هند کلمه deva هنوز هم به معنی خداست.[۱]

فردوسی گوید:

تو مردیو را مردم بدشناس — کسی کو ندارد به یزدان سپاس

دقیقی در شاهنامه راجع به گشتاسب، پس از پذیرفتن دین زرتشت فرماید:

گزینش بدادند شاهان همه — به بپیشش دل نیکخواهان همه

مگر شاه ارجاسب، توران خدای — که دیوان بد ندی بپیشش به پای

در اینجا مراد از دیوان، دیویسنان می‌باشد.

امیر خسرو دهلوی در تحفه الاحرار گوید:

دیو نژادی چو یکی تیره ابر — لب چو خم نیل کبود و ستبر

---

۱ - *zeus* نام پروردگار بزرگ یونانی - *Deus* خدای لاتینی و *Dieu* در زبان فرانسوی از همین ریشه است - مزدیسنا و ادب پارسی - دکتر محمد معین ص ۲۴۶

رنگ چـــو انگشت بـیفروخته چهر چـو چـوبین طـبقی سـوخته

میتوخت (دیو)

در اوستا به معنی سخن دروغ است، دیو بدگمانی و بدخواهی است (دُژ چشمی)

دیو خشم:

نام دیوی است در گاهان گفته می‌شود که بدکرداران بد و روی می‌آورند (یسنه ۳۰، بند ٦) و پرهیزگاران به از میان بردن او می‌کوشند (یسنه ۴۸، بند ۱۱) او دشمن رمه‌هاست. در اوستا او دشمن اشه و پیام‌آور اهریمن است (یشت ۱۹، بند ۴٦) در صدد بوجود آوردن جنگ و ستیز است. اگر نتواند در «آفرینش خوب» شری به وجود آورد. به سور «آفرینش بد» متوجه می‌شود و در اردوی دیوان نزاع برپا می‌کند. خشم آنانی را که تحت تأثیر مسکرات قرار می‌گیرند، همراهی می‌کند و دیوان «ژولیده مینو» فرزندان او به شمار می‌روند. سروش ایزد از کارهای خرابکارانه او در جهان جلوگیری می‌کند و بالاخره جهان را او از خشم رها می‌کند.

اگهِ تش:

دیو دروج انگار، در اوستا akatash به معنای آفریننده بدی است نام او دوبار در اوستا آمده (وندیداد ۱۰، بند ۱۳ - وندیداد ۱۹، بند ۴۳) در پهلوی nigerayih است منظور اینکه آفریدگان را از هر چیز نیکو انکار می‌کند.

زرمان:

در اوستا Zauruan به معنای پیر و پیر اندیشه و دیو پیری است این دیو بددم کند (بددم به معنای بدنفس است).

چشمک:

دیوی است که زمین لرزه می‌آورد و گردباد را ایجاد می‌کند و به مقابله (در پهلوی پتیارگی) ابر می‌شود.

ورن:

دیوی است، که عمل جنسی قبیح می‌کند و مردم را به بیراهه می‌کشاند.

بوشاسب:

bushasp که در اوستا به صورت bushista ظاهراً معنای آنچه را پیش آمدنی است دارد. هنگامی که خروس در سحرگاه می‌خواند، بوشاسب می‌کوشد که همه جهان را در خواب نگهدارد و پرهیزگاران را از انجام دادن پندار و گفتار و کردار نیک باز دارد و به‌کار بد انگیزد (وندیداد ۱۸ و بند ۱۵ تا ۱۷ و ۲۳ تا ۲۵)

بیشتر به نظر می‌رسد که بوشاسب در اصل به جای آنکه دیو تنبلی بوده باشد دیو اعتقاد به تقدیر بوده است و اندک اندک و نتیجه عمل او مشخص کننده وجود او گشته است. در فرهنگ فارسی به خواب و رویا گشته

نـــه در بـیدار گـفتم بـه بـوشاسب　　　نگـویم جـز بـه پـیشش تـخت گشتاسب

سیج:

در اوستا ithyajah در واژه a-ithyah به معنای درد و ویرانی می‌باشد، سیج دیـو یا دروجی است که نابودی را برای بشر می‌آورد. در بند هشن آمده که سیج به هر خانه‌ای که کودک بود، می‌کوشد.

هیچ:

در اوستا haechah به معنای تنگسالی و خشکی است شاید واژه هیچ در فارسی از این واژه باشد تاگزندی به آن خانه برساند.

آزدیو:

در اوستا azay (آژی) به معنای حرص و آز است، دیو آز، در اوستا دشمن ایزد آذر می‌باشد. (وندیداد ۱۸، بند ۱۹، ۲۱، ۲۲) آن دروجی است که اگر تمام خواسته و ثروت گیتی را به او بدهند، هرگز سیر نمی‌شود. اما در آئین قربانی کردن شیر و چربی او را از پای درآورد (یسنه ۱٦، بند ۸ و یسند ۱٦، بند ۸ و یسنه ٦۸، بند ۸)[1]

---

۱ ـ از کتاب اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار ص ۸۷ بخش یازدهم

پنی:

(در پهلوی Panig) به معنی خسّت است، که دیو خست می‌باشد و آن همه چیز را انبار می‌کند و خودش هم نمی‌خورد و به هیچ کس هم نمی‌دهد. ضمناً، مردی که با زن خود راضی نیست و چشمش به زن دیگری است، گفته می‌شود وجودش دارای دیو پنی می‌باشد).

نس:

در اوستا nasu نوشته شده در فارسی نسای، نسای به معنی تن مرده است، و معنی ناپاکی می‌دهد. او دیوی است که بر تن‌های مرده فرمان می‌دهد و چون نام امشاسپندان به خصوص نام خرداد را بر سر مرده بخوانند، از پای در می‌آید (یشت ۴، بندهای ۲ تا ۳ و ۸) او از همه سوارخهای تن شخصی که مرده را به تنهائی حمل می‌کند، وارد می‌شود (وندیداد ۳، بند ۱۴) او همچو مگسی که از طرف شمال بر سر مرده در می‌رسد (وندیداد ۷، بندهای ۲ تا ۴) اما سگی چهار چشم او را می‌راند (وندیداد ۸، بندهای ١٦ تا ۱۸) همچنین، شستن مرده با گمیز (ادرار گاو) و خواندن گاهان زردشت و فراخواندن ایزدان می‌تواند او را دور کند.

فریفتار:

دیوی است که مردم را فریب می‌دهد.

اسپزک:

دیوی است که سخن‌چینی می‌کند.

اناست:

دیو زورگوئی است.

اگاش:

دیو شورچشم است، و مردم را چشم می‌زند، در اوستا (ائیٰ قاش): دارای چشم بد است.

دیو استویداد:

در اوستا asto-vidatu به معنی زوال تن. او دیو مرگ است. در امان ماندن از او و دیو

خشم، به یاری ایزد سروش و مهر امکان دارد (یسنه ۵۷، بند ۲۵ و یشت ۱۰، بند ۹۳) در وندیداد ۴ بند ۴۹ و وندیداد ۵، بندهای ۸ تا ۹) نام او آمده و او باوای بدتر یکی دانسته شده است. می‌دانیم که میان جهان اهورامزدا و اهریمن را خلاء یا «تهیگی» فاصل است. در ادبیات اوستایی تازه و پهلوی این جهان تهی خود به دو قسمت تقسیم شده است،که بر بخش زبرین آن «وای به» و بر بخش زیرین آن «وای بدتر» فرمان می‌رانند.

در وندیداد ۵، بندهای ۸ تا ۹ دیو استویداد به صورت «استودی دوتوش (یعنی شکننده استخوان) آمده که انسان را می‌کشد. در این دو بند، در سؤال زرتشت از اهورامزدا آمده، آیا آب انسان را می‌کشد؟ اهورامزدا جواب می‌دهد: «آب انسان را نمی‌کشد، بلکه دیو استودی دوتوش (شکننده استخوان) انسان را می‌کشد.»

همین حالت برای آتش می‌باشد، اینجا نشان دهنده معصومیت و بی‌گناهی آب و آتش باشد.

دیو شور چشمی:

دیوی است که وقتی مردم چیزی ببینند، و ایزدان را نام ببرند، آن چیز را از میان می‌برد.

بت دیو:

در اوستا buti (بوایتی)، این واژه در اوستا معنای روشنی ندارد، اما در (وندیداد ۱۹، بندهای ۱ تا ۳) آمده این دیو بُوایتی نام دارد و وظیفه‌اش تباه کردن و هلاکت و فریب دادن است و از بین بردن زردشت، در بند هشن او را با بودا یکی شمرده‌اند (بند هشن ص ۱۸٦ - س ۱۱) بنا به اعتقاد بودائیان، روان بودا در کسانی دیگر حلول می‌کند و بنابراین در هر زمان بودائی دیگر وجود دارد که او را بوذاسف می‌گویند و در سنکریت bodhi-sathva

اپوش دیو و اسپینجگر

دیوانی هستند که با ایزد باران ساز (تیشتر) در جنگ بودند آتش و از یشته (vazishta) از گرز تشتر شراره کشیده سپینجگر برخاست، این خروش همان است که هنوز هم پیش از

بارندگی از رعد (آتش برق) شنیده میشود.

دُژ یا ئیریا:[۱]

(Duzyairya) دیو بدسالی و قحطسالی که رقیب دیگر تیشتر است (فقره ۵۱ تیشتر یشت).

کندک دیو:

برای جادوگران به عنوان باره و حصار می‌باشد.

نو به نو دیو:

نوبه نو دیو، دیوی است که هرگاه آفریدگان (مردمان) گناه می‌کنند برای آنها شادی و خوشحالی می‌کند.

اباختران:

ستارگان سیاهی هستند که بر ضد اختران (ستارگان خوب) می‌ایستند. آنها از دیوان می‌باشند و تعدادشان هفت تن می‌باشد. گو چهر سر و دنب و موش پری دنب‌دار از جمله آنها می‌باشد.

۱- داریوش در یکی از کتیبه‌های تخت جمشید (پرسپولیس) از این دیو در هراس افتاده گوید (اورمزد این مملکت پارس از از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا) و دروغ نگهدارد، نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بدسالی (قحطی) و دروغ گردد. یشت‌های پورداوود، جلد اول ص ۳۳۴.

بخش پنجم

در چگونگی پیدایش دین

دین نخست بر زمین،بر سپندارمذ (فرشته زمین) آشکار شد، علت پیدایش دین بر سپیدارمذ (فرشته زمین)، این بود که افراسیاب (پادشاه توران زمین) آب را از ایرانشهر (سرزمین ایران) بازداشت از (جریان آب جلوگیری کرد) و برای باز آوردن آب سپندارمذ (فرشته زمین) کنیزوار به خانهٔ منوچهر [1] پادشاه ایرانشهر آمد و جامهٔ روشنی پوشیده بود که دو فرسنگ بود و کُستی زرین بسته بود. کستی ۳۳ بند داشت که سی و سه (۳۳) گناه با او همراه بود که همه گناهان از آن سی و سه گناه تقسیم می‌شود.

نام زردشت سیصد سال پیش از ملاقات او با اهورامزدا بر زمین خوانده شده، در آن زمانیکه میان تورانیان با ایرانیان بر سر سرزمین «ونابگ» که مال هیربدان بود جنگ بود اهورامزدا گاوی بزرگ را آفرید که مرز ایران در مقابل توران زمین بر پشت، بالای دنب (دُم) آشکار بود. گاو در یک بیشه‌ای نگهداشته شده بود و با آن گاو سرزمین مشخص می‌شد تا

---

۱ - منوچهر نواده ایرج، پادشاه ایران - کُستی تعریف آن بیاید، کاووس (پادشاه کیانی) و اسپور (واسپوهر) شاهزاده

اینکه کاووس [1] از روی میل بسیار (پرکامگی) خواست. قسمتی از سرزمین توران را جزو سرزمین ایران کند. وقتی گاو رادید اینکار به نظرش دشوار آمد. از آن جائیکه نیرومند بود نمی‌خواست که با آن گاو آن سامان (سرزمین) آشکار باشد. هفت برادر بودند که هفتمین آن سریت نام داشت سریت تن بزرگ و زور بسیار داشت و به کاووس کمک می‌کرد، او از درباریان (و اسپوران) [2] بود. کاووس از او درخواست کرد که گاو را بکشد وقتی سریت رفت که گاو را بکشد. گاو با زبان انسان پرخاش کرد که مرا مکش، زیرا آنکسی که فروهرش در هوم [3] مرگ جاویدان (دور دارنده) نگهداری شده بر روی زمین پیدا می‌شود و او نامش زردشت پسر سپیتمه است و بدی راکه تو کردی در جهان می‌گوید و تو را به عنوان بدکردار می‌نامد و این بدکرداری برابر مرگ او باشد. سریت، بعد از شنیدن آن سخن به طرف کاووس آمد و او را از سخن آگاه کرد که گاو با تعجب گفت هر کسی در زمین به جنگ بیشتر علاقه دارد دستور کشتن من را می‌دهد. کاووس گفت: برو بهمان بیشه‌ای که سرکردگان «پریان» در آنجا هستند و حالت بخشش را از دل بیرون ببرید.

سریت (srit) به طرف بیشهٔ «پریان» رفت و آنها را با دهانهای گشاده دید آنها فریاد زدند که «بکش و مبخشای» و با این حرف بخشایش از دل او بیرون رفت، و داخل بیشه شد و با مشتش پشت گاو را شکست. گاو ناله زد و فریاد کرد. پس از کشتن او ناراحت بود و دستور کشتن خودش را به کاووس داد. کاووس گفت من ترا نمی‌کشم. سریت گفت اگر مرا نکشی من ترا خواهم کشت. کاووس گفت: مرا مکش، زیرا من شاه جهان هستم ... کاووس گفت برو به همان بیشه که در آن پرئی به پیکر سگ می‌باشد و ترا خواهد کشت. سریت به آن بیشه رفت و آن پری سگ پیکر را دید پری دو تا شد و او همه آنها راکشت. تا تعدادشان به هزار تا رسید و آنها سریت را در جاکشتند و بعد پاره کردند.

---

۱ - کاووس - پادشاه کیانی، اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار بخش هفدهم ص ۱۹۱ به بعد

۲ - واسپور (واسپوهر) = شاهزاده - اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار - بخش هفدهم ص ۱۹۱ به بعد

۳ - هوم = تعریف آن بیاید

در پیدایش فرّه زردشت پیش از تولّد (زایش)

در کتابهای دینی گفته شده، به مدّت چهل و پنج سال قبل از تولّد زردشت، فرّ (فروغ و روشنایی) زرتشت در وجود مادرش پدیدار شد[1] - مادر زرتشت دوغدویه نام داشت و این پیدایش در سّن ۱۵ (پانزده) سالگی دوغدویه بود و از روشنی بی‌پایان، پرتو گرفته در آسمان به زمین فرود آمده بود، به طوریکه تمام خانه دوغدویه را فراگرفته بود. سه شب تمام این آتش همه جا را پُر نور کرده بود و به خاطر این فروغ و روشنی بسیار، پدر دوغدویه که دیوان او را گمراه کرده بودند، فکر کرد که او را جادو کرده‌اند و او دیوانه شده است و او را از خانه بیرون کرد.

فروهر زرتشت که در هوم بود، با شیر گاو آمیخته شد. وقتیکه نزدیک زادن او شد، اهریمن صد و پنجاه (۱۵۰) دیو را برای کشتن زرتشت فرستاد و به صورت مینوئی (موجود نامرئی) پیش مادر زرتشت رفتند. نام این دیوها، تب دیو، درد دیو، و باد دیو بود. او از تب و درد و باد می‌رنجید.

در آنجا جادوگری به نام استرگ (starag) بود، او پزشک حاذق جادوگران بود و مادر زرتشت مجبور شد برای بهبودی خویش پیش او برود. اهورامزدا فریاد برآورد، که به طرف جادوگران مرو، روغن گاو را با آتش هیزم گرم کن و به شکمت بمال - و او این فرمان را به گوش گرفت و با انجام این کار حالتش بهبود یافت - اهریمن و همکاران وی وقتی آتش را دیدند، برگشتند.

در شبی که زرتشت زاده شد، اهریمن سپاهیان بسیار جمع کرد، بعضی گویند هزار دیو، بعضی گویند دو هزار دیو که همه اینها به مقابله با ایزدان جمع شدند، فرّه زرتشت از دور پیدا بود و آنها نتوانستند به زرتشت دسترسی پیداکنند - اهریمن، اکومن دیو (دیوی که ضدّ بهمن است) را فرستاد، زیرا او نفوذ بیشتری داشت - اهورامزدا بهمن را به مقابله او فرستاد و اکومن

۱- فرّه زرتشت به شکل آبش بی‌سر روشن (ازلی) فرود آمد و به آتش فرّه‌ای (که در وجود مادر زرتشت بود پیوست) اقتباس از گزیده‌های زاد اسپرم - ص ۵۱ تا ۵۲

نتوانست کاری بکند. بهمن در وجود زرتشت نفوذ کرد و باعث شد به محض تولّد زرتشت شروع به خندیدن کند. هفت جادوگر نشسته بودند و با این خنده جادوگران تعجب کردند - زرتشت فرمان اهورامزدا پذیرفت.

دو روز دیگر پوروشب (پدر زرتشت) از جادوگران پرسید علت خندهٔ کودک در هنگام تولد چیست؟ در حالیکه کودکان معمولاً می‌گریند آنها جواب دادند زیرا سرانجام مرگ خود را در این جهان می‌بیند و آنهایی می‌خندند که پرهیزگار باشند. در هنگام زایش، زرتشت پنج برادر داشت، به نامهای برادروش برادر ویشن، تور برادرُوش «ازان و ودست» تور برادُرش، مخالفتر از همه آنها بود، چهار برادر دیگر زرتشت دوتائی که قبل از زرتشت بودند نامهایشان رُتوشتر و رنگوشتر، و دوتائی که بعد از زرتشت بودند «ودْریگا» ویـنَدتش. وسطی آنها زرتشت بود. سه هزارسال به پایان آن مانده بود. در گاهان زرتشت گفته شده که «آن هر دو را از تو پرسم ای هرمزد: از آمدن تا کنون، و چه رسد از اکنون فراز». پنج برادر زرتشت از نژاد کرپان بودند. پوروشسب به یکی از آنها گفت نشان و نُماد فرزند مرا نگاه کن، او رفت که زرتشت را بکشد. زرتشت سرش را پیچاند، جادوگران از او ترسیدند. اهورامزدا برای حفظ آن به مدّت ده شب سپندارمذ وارد و یسور واردای فرور ماه را برای سکونت (= میهمانی) به زمین فرستاد و دست آن برادر دیو صفت خُشکیده شد. پوروشسب زرتشت را به جادوگر داد. او زرتشت را به پای گاوان انداخت وگاو جلوئی که به دنبالش صد و پنجاه گاو بودند، ایستادند و پوروشسب دوباره او را به خانه برد. آن جادوگر دو روز دیگر او را به پای اسبان انداخت. صد و پنجاه اسب از کنار او رفتند. روز سوم هیزم روشن کردند و زردشت را در میان آنها گذاشتند و او نسوخت (این یک آزمایش دینی بود، روز چهارم او را به آشیانه گرگ بردند گرگ در آشیانه‌اش نبود. وقتی گرگ نزدیک رسیدن به لانه‌اش بود، پاهایش خشک شد. شب که فرا رسید، فرشتهٔ بهمن و سروش پرهیزگار میش کریشه را پیش او آوردند تا از پستان او نرم نرم و اندک‌اندک (گواره گواره) شیر بنوشد. نرم نرم و اندک‌اندک[1] شیر بنوشید، فردا صبح

۱- نرم نرم و اندک‌اندک غذا دان در پهلوی = گواره گواره

مادر زرتشت به امید آنکه استخوانهای او را از لانه بردارد رفت. اما دید میش کریشه بیرون آمد و دوید، مادر زرتشت فکر کرد که او شاید گرگ باشد اما دید نه کاملاً زردشت صحیح و سالم است.

زردشت در آذربایجان در سرزمین موقان که در ۶۰ فرسنگی دریاچه اورمیه است (دریای چیچست، نام باستانی آنست) متولّد شده، جدّ زرتشت از راغ بوده و گشتاسب از نوذر - راغ پسر دورسرو durosrav پسر منوچهر است، که زرتشت از نژاد (تخمه) او بوده، نوذر پسر منوچهر است که گشتاسب هم از نژاد (تخمه) او بوده، یک روز یکی از آن پنج برادر که از کرپان[1] بودند. زرتشت را دید، همه اطراف خود را نگاه کرد. پوروشسب پرسید، برای چه اطرافت را نگاه می‌کنی.

او جواب داد، برای اینکه دیدم روان این کودک به آسمان بالا رفت. از سخن این کودک روان مردمان به بهشت خواهد رفت. به پائین گناه کردم، چون از کردار دیو و دروج و جادوگر و پری، زیرزمین پنهان می‌شوند و مجبورند به دوزخ بروند. به همه سوی و اطراف نگاه کردم، چون سخن این کودک به تمام هفت کشور (هفت اقلیم) می‌رسد و او قانون و داد هفت کشور شود. زرتشت قبائی خواهد پوشید که از هفت پوست است و به او فرّه هفت امشاسپند می‌بخشد، تور برادُروش بالا رفت، وقتی زرتشت او را دید رفت و پنهان شد.

در جلسه‌ای که دیوان و جادوگران با هم تشکیل دادند، نظر دادند که زرتشت دیوانه شده و پند کسی را نمی‌پذیرد. خبر به پوروشسب رسید و گفت به نظر می‌رسد که من دارای فرزندی شده‌ام که آسرون و ارتشتار و استریوش باشد و خُل و دیوانه است و روحش تباه و فاسد شده زرتشت جواب داد، فکر کن که پسر تو آسَرون و ارتشتارو و استریوش (کشاورزان) است، بعد او به دستور پوروشسب دو اسب آماده کرد و با پدرش پیش جادوگران (کرپان)

---

۱ - کرپان = جادوگران

رفت و داستان را برای یکی از برادرهایش گفت آن جادوگر جامی برداشت و مقداری از ادرار خود را در آن ریخت، برای اینکه او را هم مانند خودشان بکند. زرتشت جام راگرفت و بلند شد و رفت. در راهی که می‌رفت، دو اسب را دید که تشنه هستند، به آنها آب داد و گفت رفتن من پیش جادوگران بی‌نتیجه بود و فقط از اینکه به اسبهای تشنه آب دادم، روان خود را افزایش دادم.

در یکی از روزها، جادوگری به نام دور سرو، که یکی از پنج برادر زرتشت بود، به خانه پوروشسب آمد پوروشسب یک جام که پر از شیر اسب بود جلوی اوگذاشت و گفت دعا بخوان . زرتشت با پوروشسب مخالفت کرد، برای سه بار پوروشسب اصرار کرد. بالاخره زرتشت با خشم جام را به زمین زد و ریخت وگفت من پرهیزگاران، درویشان و مرادن و زنان را دعا می‌کنم.

دروسرو به زرتشت گفت که من دو چشم ترا از حدقه در می‌آورم و ترا خواهم کشت. زرتشت با او مجادله کرد وگفت که من می‌توانم ترا بمیرانم، آنها مدتی به هم خیره شدند (در پهلوی = توزنگری [1])تا اینکه سرشت ایزدی زرتشت بر او غالب گردید.

وقتی زرتشت به سن پانزده سالگی رسید، برادرانش سهم خود را از پدر خواستار شدند. اما سهم او یک کُستی بود که پهنای دولای آن چهار انگشت بود و سه بار دور کمر پیچیده می‌شد. این را امشاسپند بهمن در هنگام تولدش به او راهنمایی کرده بود.

از دیگر رفتارهای پسندیده او اینکه او هفت زن و مردی که بسیار پیر بودند از روخانه‌ای مانند پل عبور داد.

در بیست سالگی هر روز جامی آهنین که پر از نان و شیر و دیگر خورشها بود به درویشان و مستمندان می‌داد. او حتی به دیگر موجودات خداوند محبت می‌کرد. به طوریکه، سگی راکه هفت بچه (توله) زائیده بود و سه روز بود که غذا نخورده بود. زرتشت به محض

۱- توزنگری به مقابله به یکدیگر خیره شدن، که یکی با قدرت نگاه خویش دیگری را مغلوب کند. کتاب اساطیر ایرانی تألیف دکتر مهرداد بهار

دیدن آن فوراً رفت و غذا آورد اما وقتی رسید که سگ از گرسنگی مرده بود.

او بسیار جوانمرد بود، به طوریکه معروف است در تنگسالی که زمانی پیش آمد علوفه‌ای (در پهلوی: واستر) که پدرش برای ستوران جمع کرده بود او خودش به ستوران داد.

او با مردمانیکه دانش بیشتری داشتند مشورت می‌کرد و نظر می‌خواست، حتی اگر گناهکار بودند، زیرا می‌خواست از دانش آنها کمک بگیرد. اما به آنها پند می‌داد و می‌گفت باید به درویشان رسید. علوفه (:واستر) به گوسفندان می‌داد و هیزم برای آتش می‌برد و هوم را به آب می‌ریخت و برای هوم هاونگ (= هاون) کردن.

به طرف ساحل رود دائیتی رفت آب به صورت چهارخانه بود. زرتشت از این آب گذشت، آب اول، تا ساق پایش بود. بار دوم، تا زانوی او بود. بار سوم، تا کشالهٔ ران و بار چهارم تا گردن او - این چهارخانه نشانهٔ این بود که دین او به حد کمال خواهد رسید. یعنی پیدایش خود زرتشت ظهور او شیدر بعد او شیدرماه و سرانجام سوشیانس وقتی از آب بیرون آمد و لباس پوشید بهمن امشاسپند را به شکل مردی زیبا روی و روشن و درخشان دید - گیسوئی بالای سر داشت، جامه‌ای ابریشمین بر تن که هیچ بُرشی و درزی نداشت. قدش نُه (۹) برابر زردشت بود. بهمن از زرتشت پرسید تو کیستی؟ و چه می‌خواهی و چه خواهی کرد. جواب داد که من زردشت پسر اسپیتمه هستم. آرزوی من پرهیزگاری است. من دلم می‌خواهد آنقدر پرهیزگار باشم که ایزدان مرا رهنمون باشند بهمن به زرتشت فرمود که می‌توانی به انجمن مینوان بروی در حالیکه بهمن نه گام برمی‌داشت و زردشت نودگام می‌توانست بردارد. او به نزدیک امشاسپندان دیگر رفت آنها آنقدر روشن بودند که از شدّت نورشان زردشت سایه خود را بر زمین نمی‌دید. انجمن مینوان در ایران ویج بود در خراسان و ساحل رود دائیتی، زردشت نماز برد (تعظیم کرد) و گفت نماز بر هرمزد (اهورامزدا) نماز بر امشاسپندان و در جایگاه سؤال کنندگان نشست. زردشت از اهورامزدا پرسید، نخستین شکوه از جهان تنومند (جهان مادی) چیست؟ گفت اندیشه نیک، دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک. زردشت پرسید کدام نیک و کدام بهتر و کدام بهترین.

اهورامزدا، پاسخ داد، نام امشاسپندان به دیدار آنها بهتر و فرمانبرداری آنها بهترین. اهورامزدا نشان داد که ماد و مینو (یعنی اهورامزدا و اهریمن نه در آرزو و خواسته (کام) و نه در سخن، نه در کنش، نه دین و نه وجدان یکسان نیستیم. آن کسانیکه روشنی دل را می‌خواهند. جای آنان با روشنان است و آنهائیکه تاریکی را می‌خواهند، جایشان با تاران است. در همان روز سه بار خرد همه آگاه[1] را اهورامزدا به سوی زردشت بُرد. در باریافتن اول به حضور اهورامزدا آسمان را با درخشش بسیار به زردشت نشان داد. سر او به بالاترین نقطه آسمان بود و پایش بر آسمان پائین تکیه داشت. آسمان به مانند پوششی بر خود داشت و شش امشاسپند همه دیده می‌شدند.

امشاسپندان سه آئین پساخت[2] در دین را نشان دادند. اول گذر از آتشها، که زرتشت با «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک» سه گام جلو رفت و نسوخت.

دوم - فلّز (ایوشست) گداخته که بر سینه او ریختند و فلّز گرم سرد شد که زردشت آن فلز سرد را با دست گرفت و به امشاسپند داد.

اهورامزدا گفت که پس از گسترش دین پاک تو، آنزمانی که در دین اختلاف افتاد. شاگردان تو باید این آزمایش راکه نامش آزمایش فلّز است انجام بدهند.

آزمایش سوم - بریدن شکم وی باکارد و خون آمدن، اما او دست مالید و فوراً سالم شد. اهورامزدا گفت با این سه آزمایش نشان داده شد که دین تو استوار و محکم است، اهورامزدا وظیفه امشاسپندان را به زردشت گفت.

اول - هفت گونه جانور که آنها نماد جهانی بهمن هستند برشمرد.

۱- همه آگاه = (در پهلوی، هروسپ آگاه)

۲- پساخت: اصطلاح خاصی است که برای سنجش و ارزش یک شیوه دینی به کار می‌رفته و فقط با انجام پساخت می‌توانست به مقام پیشوایی برسد. گذر از آتشان عبارت است از گذشتن از میان دو کوهه آتش که در میانشان راهی باریک بوده است. اگر شخص می‌توانست از میان دو کوههٔ آتش بگذرد. صداقت او در مدعای خویش اثبات می‌شد. در ادبیات فارسی سیاوش از میان دو کوههٔ آتش می‌گذرد و پاکی خویش را اثبات می‌کند. در داستان ویس و رامین بنا به دستور موبد قرار می‌شود که ویس و رامین از میان دو کوههٔ آتش بگذرند و پاکی خویش را اثبات کنند ولی ایشان می‌گریزند، چون در گفته خویش و کردار خویش صادق نبوده‌اند، این آزمایش در مورد ارداویراف هم به کار رفته است. «کتاب اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار ص ۲۱۲ و نیز گزیده‌های زادسپرم بخش بیست و دوم»

دوّم - از آب زی‌ها (ماهیان) ماهی به نام ارز (araz) از آنهائیکه در سوراخ زمین زندگی می‌کنند قاقم سپید و سمور سپید از پرندگان کرشفت مرغ Karshift و سیمرغ از انواع ددان (فراخ رفتاران) خرگوش از چرندگان خر بُز سپید که اینها به زبان مردم (انسان) اهورامزدا برای بقا و آزار نرساندن آنها زرتشت را پند داد.

سوم - وظیفه اردیبهشت که وظیفه حفظ همه آتشها و نیکو داشتن آتش بهرام است.

چهارم - باریابی شهریور که نگاهبان مینوی فلزات است.

پنجم - باریابی سپندارمذ که نگهبان زمین است.

ششم - باریابی خرداد، که مینوی بادها، رودهاست و حفظ و سپاسداری آبها بر عهده اوست.

هفتم - باریابی امرداد، که مینوی گیاهان است، که به ملاقات زردشت آمدند. وظیفه او حفظ (پهریز) گیاهان است.

کسانیکه دین زرتشت را اول بار قبول کردند

بعد از ده سال مدیو ماه آراستایان[1] به دین زرتشت درآمد. بعد از باریابی از پیش اهورامزدا دین کامل (بونده، منظور دین زرتشت) را برای مردم آشکار کرد. پس از آن به مدت دو سال کویها و کرپ‌های گشتاسب از روی دشمنی سی و سه دروغ به زرتشت بستند، به نشانه سی و سه بند دین (منظور کُستی که دارای سی و سه بند است) که برزیر جامه‌ها می‌بندند. بعد زرتشت به راهنمائی اهورامزدا به قصر و یشتاسب (گرشاسب) رفت تا شاید او را به دین خود در آورد. جادوگران (کوی‌ها و کرپ‌ها) توطئه‌ای علیه او ترتیب دادند و زرتشت را به جرم اینکه پیشگوئی می‌کند و با مردگان سر و کار دارد، به زندان انداختند. آنگاه معجزه‌ای اتفاق افتاد، اسب سیاه محبوب شاه بیمار شده و چهار دست و پایش در شکمش جمع شده بود، بطوریکه نمی‌توانست حرکت کند زردشت پیشنهاد کرد که سلامتی کامل را به اسب بازگرداند منتها با چهار شرط.

۱ـ مدیوماه آراستایان = پسر عموی زرتشت بوده - گاثاها - از استاد پورداوود صفحهٔ ۲۰۷.

۱ـ شاه دین او را بپذیرد.

۲ـ شاهزاده اسفندیار جنگجو برای «دین بهی» نبرد بکند.

۳ـ ملکه «دین بهی» را بپذیرد.

۴ـ نام توطئه گران افشا شود.

گشتاسب قبول کرد و «دین بهی» را پذیرفت و اسب سلامتی کامل را بازیافت. بعد سه امشاسپند (بهمن، اردیبهشت و آذر بر زین مهر) در دربار ظاهر شد، فرّه آنان تمام کاخ را فرا گرفت به شکلی که شاه و درباریانش به لرزه افتادند. اما ترسشان از میان رفت و به آنان قول داده شد که اهورامزدا پشتیبان آنها است و پیروزیشان بر دشمنان تضمین شده. درخواست شاه را برای دیدن جایگاهش در بهشت در عالم شهود پذیرفتند و به پسرش پشیوتن (= پشوتن) جاودانگی بخشیدند. اسفندیار برای دفاع از «دین بهی» رویین شد و به وزیر بزرگ خرد جهانی عطا گردید. فر شوشتر (Frashoatra) برادر جاماسپ[1] هم آئین تازه را پذیرفت. بدین‌گونه با قبول درباریان به دین بهی گسترش آن از اینجا آغاز گردید. و معجزات پیامبر ظاهر گشت. زرتشت چهار بار از این شهریار که دوست و پشتیبان او بود نام برده.

او دارای سه دختر و سه پسر بوده است. یکی از پسران در گاتاها یاد کرده شده (یسنا ۲، بند ۵۳) که پسر بزرگ زرتشت است و از پیروان و مبلغان صدیق پدر می‌باشد. (به نام ایست واستر) «فروهر پاک دین ایست واستر isatvastra، پسر زرتشت را می‌ستاییم فروهر پاک دین اوروتت نره Urvata Nara، پسر زرتشت را می‌ستاییم، خورشید چهر Hvara chitra (هورَچتیر) پسر زرتشت را می‌ستائیم.»(فروردین یشت بند ۹۳)

به موجب روایت بند هشن (فصل ۳۴ و فروردین یشت بند ۱۳۹) این سه پسر هر یک در رأس یکی از سه طبقه مردم قرار داشتند. ایست و استرا، پیشوای روحانیون و او روتت نره برزگ و خورشید چهر سپهسالار و رئیس سپاهیان محسوب می‌شد. در قسمتی از یشت‌ها از

۱ـ جاماسپ وزیر کی گشتاسپ ـ دارای فرّ ایزدی شد و به آیین بهین گروید و خواستار بخشایش کشور مینوی (بهشت) مزدا است ـ گاتاها پورداوود صفحهٔ ۲۰۷.

سه پسر آینده زرتشت سخن رفته است. او دو یا سه بار ازدواج کرده. در اوان جوانی از قوم و قبیله خود همسری اختیار کرد، معلوم نیست که این همسر جزو مهاجران بوده یا نه، اما گمان می‌رود قبل از مهاجرت فوت کرده باشد. یا در مهاجرت فوت کرده باشد. یا در مهاجرت شوهرش را همراهی نکرده - بهرحال دختر فرزانه‌اش به نام پوروچیستا در شرق با جاماسپ وزیر خردمند و یشتاسب ازدواج می‌کند.

در یسنای پنجاه و سوم شرح این عروس آمده است. اما در بند سوم این یسنا دختر خود را از دودمان هیچتسب (Haechatasp) و سپنتمان معرفی می‌کند که معلوم است از قبیله و اجداد خویش می‌باشد. این دختر جوانترین دختر وی بوده است.

دختران دیگر زرتشت به نام فرنی (Freni) و تری‌تی thriti می‌باشند. همسر او پس از مهاجرت دختر فرشوشتر هوگو بوده است. مخالفین زرتشت یعنی کویها و کرپانها و اوسیج بودند[1] نام اوسیج در اوستا یکبار ذکر شده (یسنای ۵۱، بند ۱۷) در (یسنای ۴۴، بند ۲۰ آمده)«این را می‌خواهم از تو بپرسم، آیا دیوها از شهر یاران خوب بوده‌اند. آنان به چشم خود می‌بینند که چگونه کرپان و اوسیج برای خوشنود ساختن آنان به گاو ظلم و بیداد می‌کنند و کاوی‌ها[2] به جای آنکه آنان را بپرورانند و به راهنمایی آنها به زراعت بیفزاید، آنها را همیشه به ناله در می‌آورند».

۱- اوسیج = یکی از دیوان است که شرح آن گذشت.

۲- کاوی‌ها یا کویها = کرپانها که اول از خدایان بودند ولی بعد از زرتشت از دیویسنان شدند. مطالب بالا اقتباس از کتاب زرتشت و تعالیم او نوشته هاشم رضی

هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس[۱]

بعد از ظهور زرتشت باید مدت یکهزار و پنجاه سال بگذرد. (که این مدت را هزاره دینی می‌گویند) آنوقت شخصی به نام اوشیدر در پنجاه سالگی به ملاقات اهورامزدا می‌آید. در همان روز، ایزد مهر و خورشید در وسط ظهر می‌ایستند (نیمروز = ظهر) و تا ده شبانه‌روز ایستادن آنها در بالاترین نقطه آسمان ادامه دارد. اوشیدر، دین را پاک کند. برای سه سال گیاه خشک نمی‌شود. مردم جهان را به پرهیز از بدی و همکاری با خوبان تشویق می‌کنند. اینکار در روایات پهلوی «هماتمانسری می‌گویند»، در آنجا گرگی که پهنایش چهارصد و پنجاه گام و درازایش چهارصد و سی گام است پدیدار می‌شود.

به دستور اوشیدر، مردم سپاه درست می‌کنند و به جنگ گرگ می‌روند. اول یَزِش می‌کنند (آئینهای دین را به جای می‌آورند). پس اوشیدر مـی‌گوید کـه بـا آن تـیزترین و پهن‌ترین شمشیر چاره آن را بسازید، بعد مردم آن دروج (گرگ) را با اَشتر، کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند. یک فرسنگ دور تا دور زمین و گیاه را زهر آن بریزد و آن همه جا را تباه می‌سازد. (در متن بسوزاند)

از آن دروج جهی (دختر اهریمن) به شکل ابر سیاه و به شکل مار می‌شود و برای چهارصد سال باران ملکوسان[۲] ببارد. وقتیکه زمان آن باران برسد، نخستین سال، بـزرگان (دین برادران) به مردم می‌گویند «انبار سازید زیرا باران خواهد آمد» مردم انبار ساختند آن سال باران نبود، سال بعد همینطور ادامه داشت و مردم بدون اعتقاد می‌گویند کـه آنـچه را مزدیسنان می‌گویند نبود. زیرا قبلاً این را هم گفته‌اند و این انبارهایی که ما ساخته‌ایم به مدت ده زمستان هم از بین نمی‌رود و انبار نسازند. آن سال باران باشد، سال اول سه بار در تابستان، سه بار در زمستان باز ایستد. سال دیگر دوبار در زمستان، دو بار در تابستان باز ایستد. سال دوم یکبار در زمستان و یک بار در تابستان باز ایستد. سال چهارم ماه خرداد روز دی به مهر

۱- از کتاب اساطیر ایرانی تألیف دکتر مهرداد بهار ص ۱۰۱ - اما در کتاب تاریخ ایران باستان نوشته ماریان موله در ۳۰ سالگی آورده

۲- باران ملکوسان، ملکوسان از ریشه marok به معنی میراندن، کشتن - در اوستا marksha می‌باشد.

اندک زمانی باز نایستد. پس مزدیسنان نفرین کنند و با نفرین مزدیسنان بی‌اعتقاد می‌میرند. جان مردم و گوسپند اندک و تنگ باشد. پس در آن زمان مردم و گوسفند را از ورجمکرد[1] و در جاهای مختلف ماندگار شوند، اینها شایسته و نیکو کردارند. زیرا آن دروج نیرومند، آنها را نمی‌تواند بکشد وقتی زمستان تمام شود. گوسفندان در کوه و دشت پیش مردم می‌آیند. مردم ما را همچو فرزند خودشان دوست می‌دارند، اردیبهشت از بالا بانگ می‌کند که گوسفندان را مکشید. هر گاه یکسال گذشت و آنها رو به کاهش رفتند، بعد بکُشید. مزدیسنان همان کار را کردند، گوسفندان پیش مردمان می‌آیند و می‌گویند، قبل از آنکه حرص و آز به ما غالب شود ما را بکشید و بخورید.

در پایان هزاره، اوشیدر ماه در پنجاه سالگی به ملاقات اهورامزدا آید. خورشید به مدت بیست شبانه‌روز، در آسمان ایستاده به مدت شش سال گیاه نباید بخشکد. او آدمهای دادگر را به کار می‌گیرد. و عدل و داد را گسترش می‌دهد. مارها به یک جای می‌روند. و ماری که ۸۳۳ (هشتصد و سی و سه) گاو پهنا و هزار و ششصد و پنجاه و شش گام درازا دارد، آشکار می‌شود.

مزدیسنان به دستور اوشیدر ماه سپاه آراسته می‌کنند و به جنگ مار می‌روند. اوشیدر ماه می‌گوید دعا کنید (یزش) آنها یزش و دعا می‌کنند. زیرا آن مار خواهد آمد و در حدود یک فرسنگ دور زمین و گیاهان را زهر می‌ریزد و همه جا را می‌سوزاند. و از آن مار دروج جهی (دختر اهریمن بیرون می‌آید) و به صورت ابر سیاه رنگ و بعد به صورت انسان در زمین ساکن می‌شود در آن هزاره ضحاک (دهاک) از بند رها می‌شود و بر مردمان و دیوان حکومت می‌کند و دستور می‌دهد، هر کسی آب و آتش و گیاه را آزار ندهد او را پیش من بیاورید تا من او را بکشم (در متن: من او را بجوم) آب و آتش و گیاه، از بدی که مردم به آنها می‌کنند با گله (گرزش) پیش اهورامزدا می‌روند، می‌گویند فریدون را دستور بده تا بیاید و

۱- ورجمکرد = بارو قلعه‌ای است که ساخته جمشید است و بنا به روایت در پایان هزاره اوشیدر، این بارو مردمان را از نو به کار آید و نژاد بشر و چهار پای سودمند (گوسفند) از آن باز آراسته گردد. وندیداد داستان جمشید)

دهاک را از میان ببرد، زیرا با وجود این ما هیچکدام روی زمین نیستیم. پس اهورامزدا با امشاسپندان پیش روان فریدون می‌روند و اهورامزدا را می‌گوید، برای از بین بردن دهاک، آماده باش، زیرا با وجود او همه مانا بود خواهیم شد. روان فریدون می‌گوید که من نمی‌توانم او را از بین ببرم. آنها پیش روان سامان گرشاسب رفتند.

عمر ضحاک (دهاک) به اندازه‌ای می‌باشد که بتواند یک چهارم گوسفندان را از بین ببرد. پس از آن در پایان هزاره اوشیدر ماه، سوشیانس در پنجاه سالگی به ملاقات اهورامزدا رسید آنروز هم خورشید در بالا به مدت سی‌روز در اوج خود بود (اوج: بالست) وقتی سوشیانش از ملاقات خود برگشت، کیخسرو به پیشباز او آمد. کیخسرو سوار بر ایزد وای بود و جواب داد که نام من کیخسرو هست. سوشیانس گفت تو همان کیخسروئی هستی که دارای هوش بسیار هستی (هوش دوریاب) کیخسرو جواب می‌دهد بلی، سوشیانس گفت بسیار نیکو رفتار کردی.

افراسیاب تورانی و تبهکار را تو از میان بردی، سوشیانس به کیخسرو می‌گوید بیاو دین مزدیسنان را قبول کن. کیخسرو دین را قبول کرد بعد از پنجاه و هفت سال کیخسرو[1] پادشاه هفت کشور شد. و سوشیانس، موبد موبدان پس گرشاسب با توس که یکی از پهلوانان بود باگرز قوی در مقابل او می‌ایستد و تیر را در کمان می‌گذارد، توس به گرشاسب می‌گوید، دین را قبول کن و به ستایش گاهان گرز را بگیر و بیفکن. زیرا اگر تو دین را قبول نکنی و گرز را نیفکنی ترا با این تیر می‌شکافم، گرشاسب از بیم توس[2]، دین را قبول می‌کند و گرز را می‌افکند. تمام مردمی که دین را قبول می‌کنند، زنده می‌مانند و هر که سوشیانس پیشوای آنهاست و با فرشکرد سازان که یار سوشیانس هستند تا رستاخیز می‌ایستند.

اهورامزدا، استخوان را از زمین، و خون را از آب، و موی را از گیاه، و جان را از باد می‌خواهد. در روز رستاخیز (تن‌پسین) به شکل اصلی خود در می‌آورد و سوشیانس دعا

۱- کیخسرو پسر سیاووش، نوهٔ کاووس، یکی از جاودانانی است که در پایان جهان برای نو آراستن زمین و مردمان و فرشکرد سازی باز می‌آیند.
۲- توس از پهلوانان ایران باستان.

می‌کند و یک پنجم مردگان را برمی‌خیزاند. باد و یشت یک پنجم، چهار یشت یک پنجم پنج یشت یک پنجم دیگر، پس همه را برخیزاند (هر کس پدر و مادر و برادر و خواهر ...) خود را بشناسد. همه گونه خورشها و همه گونه آسایش وجود دارد. و خورش و مزه هزار برابر آغاز آفرینش می‌باشد. اهورامزدا زمین را دو برابر می‌کند و مردم همه ملزم به نیکوکاری می‌شوند زنی که شوهر نداشته باشد، دارای شوهر می‌شود و همینطور مردی که زن نداشته باشد صاحب زن می‌شود. وقتیکه مردگان را برخیزانند ایزدان مهر و رشن، گناهکاران را به مجازات خود برسانند. آنهائیکه شایسته مرگ هستند (مرگ ارزان‌اند) یعنی شایسته اعدام هستند. دوباره زنده می‌شوند و برای مدت سه شبانه روز در دوزخ می‌اندازند و مجازات آنها نه هزار سال باشد.

شب سوم به اوش بام (آغاز سحر) سپندارمذ می‌ایستد و می‌گوید آنهائی که شایسته اعدام هستند، تنها در وند تباهکار نیستند، بلکه هر کس را به اندازه گناهیکه از وی سرزده است مجازات کنید (پادافراه: شهریور فلّز [1] امشاسپند) همه کوههای جهان را ذوب می‌کند بگذارد و در محل آزمایش دینی (پساخت گاه) بایستد و همه مردم دروند را در آن فلّز بگذارند در آخر دروندان با آن فلّز از گناه پاک بشوند. فرق آنها با نیکوکاران، اینستکه این سختی که به آنها وارد شده در گیتی برای آنها فلّز گداخته گذاشته‌اند و برای پرهیزگاران شیرگرم به بدنشان می‌مالند.

پیش از آنکه سوشیانس مردگان را برخیزاند، سپاهی به دستور وی آراسته می‌شود، این سپاه در مقابل شرک (دروج اهلموغی) قرار می‌گیرد. سوشیانس از مشرک (دروج اهلموغ) می‌پرسد که آیا، پاسخی می‌توانی درباره گناهت بدهی او جواب می‌دهد، من زاده اهریمن هستم سوشیانس یشت می‌خواند (دعا می‌خواند) آن دروج حمله می‌کند، زمین بانگ برمی‌دارد که من نمی‌توانم آن دروج اهلموغ را در خود جای دهم. (جای دادن = در پهلوی =

۱ - فلّز *ayoshust* (ایوشت در پهلوی می‌شود) (اساطیر ایرانی دکتر مهرداد بهار) بخش هفدهم

میهمانی) و این تحمّل را ندارم،[1] زیرا او می‌خواهد مرا پاره کند و از بین ببرد. همانند گرگ برای گوسفندان به مزدیسنان (مردمان دیندار) می‌گوید به سوی او بروید. و چاره کار او را بسازید. و مزدیسنان سپاه او را آراسته می‌کنند و تا پائین نقطه زمین (فرودین) بـا او نـبرد می‌کنند سرانجام شهریور به پائین‌ترین نقطه زمین که به صورت سوراخی است وارد می‌شود و با این کار تمام درونداان و دروجان به دوزخ می‌افتند. وقتی مجازات آن در و جـان تـمام می‌شود. سوشیانس یشتی دوباره بخواند و یک پنجم درونداان دیگر نابود شوند، دوباره یشتی دیگر می‌خواند و یک پنجم در وندان دیگر تا بالاخره پنج بار این کار را تکرار می‌کند. آز آسیمه[2] به اهریمن می‌گوید «ای اهریمن نادان آفریدگانت را می‌جوم. اول - آز دیو، آفریدهٔ خشم را که دارای درفش خونین است. دوم - زمستان دیو آفریده. سوم - (سدیگر) سیز نهان رویش. چهارم - زرمان دژ دفیت[3] را بجوم، بعد آز دیو آفریده به اهریمن می‌گوید، من هم ترا خواهم جوید.

اهریمن به پیش سپند مینو می‌رود و شکایت می‌کند که من خودم آزدیو را آفریدم. حالا همهٔ آفریدگان مرا جویده و می‌خواهد مرا هم بجود. تو بیا با او ستیزه کن (در پهلوی ستیزه = داوری کردن معنی می‌دهد) اهورامزدا به سروش پرهیزگار می‌گوید که آز دیو را از میان ببرو و اهریمن را با آن بوی بد که از آغاز با دیوهای آفریده خود داشت گنده بوی) به سوراخی که در آسمان ایجاد شده بود و آنها بیرون آمده بودند. انـداخت و او را سست و بی‌هوش ساخت. بعد در وندان مجازات شده (با فلّز گداخته) سالم بیرون می‌آیند. انـجمن «ایستواستران» آنجا حضور دارند و به کارهای کرفه و ثواب آنها پاداش می‌دهند و دعا ویشت می‌خوانند و با این یشت زمین به اندازه سه نیزه بالا می‌رود، باز یشت می‌خوانند و به اندازه سیصد نیزه بالا می‌رود. با یشت سوم سه هزار نیزه، با چهارم سه بیور (بیور: ده‌هزار) با پنجم یشت به ستاره پایه و گرزمان می‌رسد.

---

۱ - تحمل نتوانم کرد: این را برخود نتوانم = در پهلوی *nePatukhem*

۲ - راجع به دیوان سخن گفته شده

۳ - دژ دفت = بد دم *duz daft* - اساطیر ایرانی تألیف دکتر مهرداد بهار - بخش هفدهم

پس در آنجا اهورامزدا، امشاسپندان و تمام ایزدان و مردمان پاک حضور دارند و ستاره و ماه بالاترین بخشنده آفرینش است. مردم از لحاظ جسمی و عقلی مانند چهل ساله‌اند همه بی‌مرگ (بی‌هوش) (هوش: مرگ) بی‌پیری، بی‌گرسنگی و بی‌تشنگی می‌باشند کار این مردم اینستکه به ملاقات اهورامزدا بروند و بر او نماز بگزارند و در نهایت آرامش و خوشی با هم زندگی کنند، دوست باشند باخر دو دانش باشند.

همه گوسفندان و (جانوران اهلی) باشند. ماده‌ها (مادگان) با یک ماده و نران با یک نر آمیخته بشوند، تا باز به گاو یکتا آفریده (ایوگ‌داد) بپیوندند. پس تن گاوی که به جهان مینوی ساخته بودند، در تن مردم آمیخته شود و مزه گوشت در تن مردم بگذارد، بطوریکه مردم دیگر گوشت خوار نیستند (میل به گوشت ندارند). مرد و زن با هم کام‌گزاری دارند، اما زایش دیگر وجود ندارد.

در رستاخیز و تن پسین [1]

در کتاب دین نقل شده وقتی مشی و مشیانه بوجود آمدند، اول آب نوشیدند، بعد شیر، سپس گوشت خوردند، به این خاطر مردم وقتی می‌خواهند از این جهان بروند اول از گوشت، سپس از شیر و بعداً از نان خوردن نیز می‌افتند و تنها با آب اکتفا می‌کنند.

اما در هزاره اوشیدر ماه، نیروی حرص و آز کاسته می‌شود، بطوریکه انسان با یک وعده خوراک برای مدت سه شبانه‌روز سیر می‌شود بعد از گوشت خوردن، سپس از شیر خوردن و بعد گیاه خوردن و سرانجام آب خوار می‌شوند. ده سال مانده به ظهور سوشیانس غذا نمی‌خورند، اما زنده می‌مانند. بعد وقتی سوشیانس بیاید، مرده را برمی‌خیزاند و چنین گوید، که زرتشت از اهورامزدا پرسید «تن را که باد وزانید و آب برانید، از کجا باز گیرند و رستاخیز چگونه بود؟ او پاسخ داد که «چون آسمان را بی‌ستون به مینوئی ایستاده، دور کرانه،

---

۱ ـ مطالب مذکور، از کتاب بند هشن از ص ۲۲۰ تا ۲۲۸ اقتباس شده.

روشن و از گوهر خماهن[1] آفریدم و چون زمین را آفریدم که همه جهان مادی (در پهلوی axviastomand) را برد و او را نگهدارنده‌ای مادی نیست. چون خورشید، ماه و ستارگان اندر وای (= فضا) به تن روشن در جنبش آفریدم، و چون دانه را آفریدم که اندر زمین بپراکنند، باز روید و چون نیز من اندر گیاه، رنگ آفریدم گونه گونه و چون نیز من گیاهان و دیگر چیزها را آتش دادم به ناسوختن، و چون نیز من اندر زهدان مادر کودک (در متن پسر آمده) آفریدم و نگهداری کردم و جدا جدا، موی و پوست و ناخن و خون و پی و چشم و گوش و دیگر اندام بیافریدم، و چون نیز من به آب پای دادم که بتازد و چون نیز من ابر را به مینوئی آفریدم آن آب مادی (در پهلوی getig) گفته می‌شود و در فارسی گیتی، را برد و آن جای که او را کام است بارد، و چون نیز من وای (= ایزد باد) را آفریدم که آشکارا (= چشم دید) به نیروی باد، به زیر و زبر، همان گونه که کام (کام = خواسته) اوست بوزد و با دست فراز نشاید گرفتن، یکی یکی آنها را دوباره آفریدم، بر نگر که چون آن نبود، آن گاه من آنان را بساختم. اینک که بُوند (باشند) چرا باز نشاید ساختن؟ زیرا بدان هنگام از مینوی (= موجود نامرئی) زمین استخوان، از آب خون، از گیاه موی، و از باد جان را، همانگونه که در آغاز آفرینش پذیرفتند، بخواهم.»

۸ـ نخست مردهٔ کیومرث برانگیخته میشود (نخستین انسان) سپس مشی و مشیانه، بعد دیگر مردمان برای مدت پنجاه و هفت سال، سوشیانس مرده را برانگیزاند. و همهٔ مردم را برایستاند، چه پرهیزگار چه مردم دُروند (= باطل کار) پس وقتیکه همه تن‌ها و کالبدهای مادی (= استومند) آنها را درباره درست کند، آنوقت به آنها چهره (= صورت) بدهند و از روشنی خورشید یک نیمه به کیومرث و یک نیمه به مردم دیگر بدهند. سپس مردم (= انسان، بشر) مردم را بشناسد، روان، روان را و تن، تن را. که مثلاً این پدر من است، این برادر من است و ...

پس در انجمن «ایستواستران isatvastaran» هر کس که نیک‌کرداری و بدکرداری خودش را می‌بیند. آدم پرهیزگار در مقابل دروند آنقدر آشکار است، مانند گوسفند سیاه در

۱ـ خماهن: فلزین بودن آسمان، اشاره است به اصطلاح پهلوی *xaham* که به معنای فلز گداخته است. این واژه در اوستا به صورت *Xaenayangha* آمده است و صفتی است برای آسمان و خود گوهر آسمان است.

مقابل گوسفند سپید. در آن انجمن اگر پرهیزگاری با آدم دروند دوست بوده، دروند گله می‌کند که چرا مرا از کار زشتم آگاه نکردی؟ پس پرهیزگار را از دروند جدا می‌کنند. پرهیزگار را به گرزمان (= بهشت) می‌برند و دروند را به دوزخ. در مدت سه شبانه روز روان و جسم دروند باید مکافات (پادافراه) کار خود را ببیند. اما پرهیزگار به مدت سه شبانه‌روز در گرزمان جسم و رانش (تن اومند و جان اومند) شادی می‌بیند. در آنجا پرهیزگار به حال دروند، گریه می‌کند (مثلاً پدر پرهیزگار، فرزند دروند) همچو دروندانی مانند ضحاک (دهاک) افراسیاب و وامون[1] و اینهائی که گناهانشان زیاد بوده و در جهان جزای آنها اعدام (مرگ ارزان) بوده است، سه شب پادرافراه می‌دهند، که آنرا پادافراه «سه‌شبه» می‌خوانند، در آن فرشکرد[2] سازی، از مردم پرهیزگار پانزده مرد و پانزده کنیزک زنده‌اند و به یاری سوشیانس می‌رسند. گوچهر مار، که در آسمان است. از زیر مار به زمین می‌افتد. سپس «آتش واریامن» و ایزد فلزی که در کوهها و پشته‌ها (گریوه‌ها) جای دارد مانند رودی روی زمین جاری شوند. سپس همه مردم را در آن فلّز گداخته عبور دهند، و هر که پرهیزگار است آن آنگاه چنان احساس کند (= سهیدن گمان کردن = احساس کردن) که در شیر گرم قرار دارد، و هر که دروند و ناپرهیزگار است آن احساس را دارد که در جهان (گیتی) در فلّز گداخته رفته باشد. پس با آن عشق و محبت (در پهلوی = dosharm) بزرگ همه مردم به هم می‌رسند. پدر و پسر و برادر و دوست، مرد از مردمی پرسد که آن چند (= اند) سال کجا بودی، آیا در قضاوت و سنجش (= دادستان) تو پرهیزگار بودن یا دروند؟

نخست روان، تن را می‌بیند و از او سؤالات می‌کند همه مردم با صدای بلند اهورامزدا و امشاسپندان را ستایش می‌کنند. اهورامزدا که بخشندهٔ آفرینش بود (در پهلوی = فرجام بخشنده آفرینش angardenid-dan) بود، مردگان را زنده کرد و دیگر آفرینش خود را بپایان رسانیده، یَزش (= آئین و مراسم دینی) را سوشیانس با مردم پرهیزگار، آغاز می‌کند و گاو

---

۱ - وامون = در کتاب بند هشن (*Vatan*) آمده

۲ - فرشکرد: بازسازی جهان در آخر زمان و پس از شکست اهریمن و نیروهای شرّ انجام می‌گیرد.

هدیوش (hadayosh) را با آن یزش می‌کشند. از پیه آن گاو، هوم سپید انوش (انوش = anosh خوراکی است که غذای بهشتی است و بی‌مرگی آورد) درست کنند و به همه مردم بدهند و همه با خوردن این غذا جاودانه می‌شوند.

باز در کتاب دین (= نامه دین) آمده، مردمانی که بالغ (= پیمان) بودند، چهل ساله می‌شوند و آنهائیکه کوچک و نارسید (نابالغ) بودند. به پانزده سالگی دوباره بیافرینند. پس سوشیانس، به فرمان خدا همه آنهائیکه سزاوار پاداش و مزد هستند، مزد دهد گفته می‌شود که سوشیانس به آدم پرهیزگار می‌گوید که به «گرزمان هرمزد» برو و با هرمزد (اهورامزدا) جاودانه زیست کن و کسی که یشت نکرده و گیتی خرید[1] را انجام نداده و جامه به صدقه (ashodad) به نیازمندان نداده، در آنجا برهنه است، اما اگر ستایش اهورامزدا، اهریمن را - بهمن، اکومن را و اردیبهشت ایندر (indra) را شهریور، ساوول را اسپندارمذ، ترومد را، خرداد و امرداد، تیریز و ریریز را، راستگوئی، دروغگوئی را و سروش پرهیزگار، دیو خشم که دارندهٔ درفش خونین است خواهند گرفت.

اهورامزدا، به گیتی می‌آید، خودش زوت است. سروش پرهیزگار، راسپی است و کهکشان (در پهلوی = evangahan) را در دست دارد. اهریمن آز با آن نیرنگ (دعا) در حالیکه شکست خورده‌اند و از کار افتاده‌اند، از راه آسمان باز به تاریکی می‌افتند. گوچهرمار با آن فلّز گداخته می‌سوزد و سوراخی را که اهریمن به آن تاخته بود، با آن فلز گداخته می‌سوزد و سوراخی را که اهریمن به آن تاخته بود، با آن فلّز گداخته گرفته می‌شود. زمین دوباره دوزخ را به فراخنای گیتی می‌آورد و فرشکرد در جهان بوجود می‌آید و جهان دیگر جاودانه و بی‌مرگی می‌شود.

از آن به بعد، زمین صاف و همواره خواهد بود، بدون هیچگونه کوه و چکادی (چکاد = قلّه) بار دیگر جهان تلفیقی از روح و ماده خواهد بود. اینجا بهتر است که فرشکرد را «بازآرایی» جهان بنامیم. زیرا زرتشتیان معتقدند که جهان دوباره به وشع کامل خود یعنی قبل

۱ - گیتی خرید نام مراسمی که پیش از مرگ بر پای دارند تا رستگاری دیگر جهان را بخرند.

از حمله اهریمن بازآرایی می‌شود. اما حوادث معنای والا و زیباتری دارند. کارها دیگر به شکل سابق خود نیست زیرا دیگر اهریمن وجود ندارد و از این به بعد اهورامزدا به عنوان عنصری (هَروسپ) آگاه (همه آگاه - یعنی بهمه چیز آگاه است) و دانای کل بر تمام جهان حکمرانی خواهد کرد.[۱]

۱ - اقتباس از شناخت اساطیر ایران جان هینلز، ترجمهٔ دکتر ژاله آموزگار، دکتر احمد تفضلی ص ۱۱۱

بخش ششم

در شناخت منابع و متون دین زرتشت

تأثیر آیین زرتشت بر دین موسی

نظر به یکتاپرستی (وجود اهورامزدا) زرتشت بعدها مورد توجه یهودیان روشن بین قرار گرفت و یهوه که در کلیمیت خدای آسمان و خدای واحد است، کمی بعد از ظهور زرتشت بیان شده، در کتاب اشعیاء نبی چنین نوشته‌اند: «من یهوه هستم و جز من خدایی وجود ندارد، اگر فرض کنیم، که فکر کنیم که فکر یکتاپرستی از ایران به اسرائیل نرفته است، باز از پذیرفتن این مطلب ناگزیریم که وجود دین زرتشت تأثیر بزرگی در میان قوم بنی‌اسرائیل داشته است.[1]

همانطور که می‌دانیم زیر دست اهورامزدا، امشاسپندان قرار دارند. از نقطه نظرهای مختلفی فرشتگان مزبور با ملائکه مقربین الهیات یهود، یعنی میکائیل و رفائیل و جبرائیل و

۱ـ مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمدمعین ص ۱۴۱ تا ۱۴۶

همچنین اقانیم ثلاثه: عقل و کلمه و روح‌القدس که در علوم نظری یهودیان پس از بازگشت از تبعید اهمیت بسیار یافت، قابل تطبیق است. آئین مزدائی در اصل بیان تاریخ عالم به صورت مبارزه‌ای بین خیر و شر است و این ثنویت که قبلاً برای بنی‌اسرائیل موضوع ناشناخته‌ای بوده، بتدریج در میان یهودیان پس از تبعید و رد زبانها می‌شود. جیوش خیر یا روشنائی عبارت از فرشتگان و عادلان، جیوش شر یا تاریکی همان دیوان و اشرار است. از فرشتگان و دیوان از این پس در کلام یهود، سخن به میان می‌آید، حتی نام برخی از آنها رنگ کاملاً ایرانی دارند، مثلاً دیو معروف آسموده در کتاب «طوبی» چیزی جز تحریف لفظ ایرانی «آاسمه - دئوه» نیست. از آن گذشته در الهیات یهود مترادف با اهریمن از شیطان یا بلیال که حاکم تاریکیها و مسلّط برزمین است، نام می‌برند. شیطان پس از تبعید در ادبیات مذهبی یهود ظاهر می‌شود.

نفوذ ایران در نظریات اسرائیل، پس از بازگشت از تبعید به خصوص در زمینه مسائل آخرالزمان، و پایان جهان و افراد بشر قابل توجه است. عقیده به رستاخیز مردگان و قضاوت نهایی و مجازات با آتش اندیشه‌هایی است که قبل از یهودیان توسط ایرانیان بیان شده است». باید دانست که پس از فتح بیت‌المقدس به دست بخت‌النصر (Nabukadnezar) که پادشاه بابل بود یهودیان اسیر شده به بابل آورده شدند. سپس کوروش مؤسس سلسله هخامنشی در سال ۵۳۸ ق.م، بابل را فتح کرد و به یهودیان اجازه دارد دوباره به اورشلیم برگردند و کلیه آلات و ظروف طلا و نقرهٔ معبد مقدس راکه بابلیان غارت کرده بودند به آنان مسترد داشتند و با وجود خزینه دولت ایران بار دیگر معبد را بر پاکردند (فرمان کوروش در زمان داریوش دوم متوفی ۴۰۴ ق.م. اجرا شد). پس از ارتباط یهودیان با ایرانیان، اصول معاد و قیامت و مسأله حساب و میزان و پل صراط و بهشت و برزخ و دوزخ که از معتقدات دینی ایرانیان بوده وارد دین یهود گردید. مسأله هفت امشاسپند به صورت «هفت قوه» در آن کیش وارد شد و بسیاری از نامهای عبری فرشتگان و دیوان از ایرانیان گرفته شده است. البته برخی از اصول دین یهود هم به دین زرتشت وارد شده است، که از حوصله بحث بیرون است.

کتاب دینی زرتشت

اوستا نام دارد. در ادبیات پارسی به نامهای اویستا، بستاق، ابستاق، ابستاغ، ایستا، بستاه، آبستا، افستا، اپستا، استا که از همه معروفتر اوستا می‌باشد.

معنای لغوی اوستا: به معنی متن و اساس است. از کتاب اوستا، متأسفانه فقط ۸۳۰۰۰ کلمه باقی مانده است آنهم نه به خط قدیم.

اوستا کهنه‌ترین و مقدسترین اثر در دوره ایران باستان می‌باشد.[۱]

زبان اوستایی

اوستائی به زبان اطلاق می‌شود که اوستا[۲]، یعنی کتابهای مقدس آیین زردشتی به آن نوشته شده است. نمی‌دانیم کسانی که به این زبان گفتگو می‌کردند این زبان را به چه می‌نامیدند. همچنین درست معلوم نیست که در کدام ناحیه از سرزمین پهناور ایران این زبان به کار می‌رفته است در متن اوستا نام میهن اصلی این نژاد به لفظ «اَرْیَنَ وَاجِ Aryana vaeja» ذکر شده که مرزهای این سرزمین احتمال می‌رود در آن زمان ولایتهای مرو و هرات بوده باشد (= ایران شرقی) زبان اوستائی با زبان پارسی باستان (زبان پادشاهان هخامنشی) بستگی نزدیک دارد. یعنی می‌توان

خط اوستا

خط اوستا خطی است که اوستا (کتاب مقدس زرتشت) بدان نوشته شده. نویسندگان اسلامی به آن «دین دبیره» و «دفیره» و دفتریه لقب داده‌اند. این خط که در حدود بین قرن چهارم تا ششم میلادی تدوین گردیده و از خط پهلوی استخراج و تکمیل گردیده چون در زمان ساسانیان، زبان اوستا متروک شده بود، اگر آنرا به خط پهلوی می‌نوشتند، تلفظ درست کلمات مقدّس میّسر نبود، از اینرو چاره‌ای اندیشیده در الفبای معمول تصرفاتی کردند و مانند الفبای یونانی حروف مصوّت را داخل حروف صامت نمودند.

۱ـ مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین ص ۱۸۰.
۲ ـ تاریخ زبان فارسی جلد اول دکتر خانلری ص ۱۷۶

نمونهٔ کهن‌ترین نسخهٔ خطی یسنا که بقول گلدنر در سال ۱۳۲۳ میلادی وبقولی به سال۱۳۲۵ به‌دست هیربد مهربان کیخسرو مهربان اسفندیارمهربان مرزبان بهرام نوشته شده است واکنون در کتابخانهٔ کپنهاگ محفوظ است.

(پورداود. گاتها چاپ اول)

الفبای دین دبیری، امروز در همه خاور زمین بهترین الفبایی است که موجود است، و در چند ساعت می‌توان آنرا فراگرفت و اوستا را درست خواند، شماره حرون آن ۴۴ حرف است و قدیمیترین نسخه خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده، اکنون در کوپنهاگ موجود است و آن در سال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافته است. این نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی به نام «وسترگارد» با خود از ایران به اروپا برد.

زمان اوستا

تعیین زمان و قدمت اوستا بسته به زمان زندگی زرتشت است و چون زمان دقیق پیامبر ایرانی مشخص نیست پس زمان دقیق اوستا را هم نمی‌توان معلوم کرد. اما می‌توان گفت که بخشی از اوستا پس از ریگ ودا (سروده‌های دینی هند باستان که به زبان سانسکریت نوشته شده و قرابت بسیاری با اوستا دارد) و تورات یهودیان، قدیمیترین کتاب دنیاست دارد) و تورات یهودیان، قدیمیترین کتاب دنیاست و عهد سرودهای ریگ ودا را احتمالاً ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد نمی‌توان پایین‌تر آورد. همچنانکه گاتها قدیمترین قسمت اوستاست، و از لحاظ دستوری بسیار نزدیک با زبان اوستا می‌باشد.

در کتاب اوستا از حکومت مادها و پارسیان نامی نیست و ساکنان ایران هنوز آریائی نامیده می‌شوند. هنوز در میان این آریاییان سکّه و پول رایج نبوده، معامله با خود جنس مانند گاو، اسب و گوسفند استروشتر انجام می‌گرفته، مزد پزشک و پیشوای دینی (آتربان) با جنس پرداخت می‌شده و به نظر می‌رسد عهد اوستایی متعلق به عهد برنج باشد نه آهن، زیرا در گاتها از آهن نامی برده نشده آریائیان هنوز نمک را نمی‌شناختند. در گاتها حکومت و سلطنت مرکزی وجود ندارد. تقسیمات جامعه به صورت خانه، خانواده قبیله، شهرستان بوده به (یسنای ۳۱-۱۸-۱۶) رجوع شود. در اوستا از هگمتانه (همدان) که پایتخت و شهر معروف دنیا بوده، نامی نیست فقط از بابل (BAWRAY) نام برده شده.

باز یکی از دلایل قدمت اوستا اینکه در گاتها، نام اهورامزدا، به صورت مزدا اهورا و

یا مزدا به صورت جداگانه بکار رفته و بعدها این به صورت یک ترکیب رسمی «اهورمزدا» در کتیبه‌های داریوش اول بکار رفته. همانطور که گفته شد همه قسمتهای اوستا در یک زمان نیست مثلاً گاتها (سروده‌های زرتشت) از قدیمیترین قسمت اوستاست. اما بخشهای دیگر اوستا به عنوان اوستای متأخر خوانده شده. در اوستای متأخر که یک دین قدیمی است آداب و مناسک (مانند قربانی و غیره) وجود دارد. امشاسپندان (قوای نیکوکار) بدون تشخص مادی، تجسم یافته‌اند و به صورت اشخاص و نامهای ذات در آمده‌اند. مهر پرستی بشدت رواج دارد وجود اهریمن به عنوان «خرد جنبیث» به صورت موجودی الهی در مقابل اهورامزدا قرار گرفته در زمان ساسانیان که دین زرتشتی رسمیت یافته و به عنوان دین رسمی کشور قرار گرفت. خشونتها و ضعفهای اخلاقی در اوستای متأخر وارد شد. و تضاد بسیاری بین آیین کاملاً اخلاقی گاتها و فقر معنوی اوستای ساسانی کاملاً دیده شد. بنابراین اینطور می‌توان نتیجه گرفت که در اوستا، آن روح آزادی فکر، حدّت دینی، ذوق تنوعات اخلاقی و معنوی که همواره نشان دهنده تفکر ایرانی بوده کمتر نشان داده شده در حالیکه در گاتها این روح درخشان بخوبی منعکس می‌باشد.[1]

اوستا کتاب دین زرتشت و عظمت آن[2]

اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بوده و عظمت آن بیرون از حدود کشورهای مزدیسنا شهرت داشته است. مورخ یونانی هر میپوس که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیسته. کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود که متأسفانه امروز در دست نیست، ولی مورخ یونانی به نام پلینیوس که در قرن اول میلادی، به هنگام آتش فشانی «کوه وزو» مُرد، در کتاب خویش به نام «تاریخ طبیعی» از کتاب هرمیپوس سخن می‌راند و می‌گوید که او آیین ایرانیانرا از روی کتاب دینی خود آنان که زرتشت درد و هزار هزار (دو میلیون) بیت سراییده به دقت مطالعه

۱ـ اقتباس از مزدیسنا و ادب پارسی دکتر محمد معینی صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸
۲ـ مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۸۸ به بعد

کرده است مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری در گذشته، در کتاب مروج‌الذهب می‌نویسد. «و کتب هذاالکتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب» محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافت، در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود، بحث می‌کند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرّین نوشته بو د.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء هم همینطور گفته. قدیمتر از این اسناد نامهٔ منسوب به تنسرهیر بدان هیربد اردشیر بابکان است که گفته‌اند به پادشاه طبرستان جشنسفشاه نوشته، و در آن نامه گفته: «می‌دانی که اسکندر از این کتاب دین دوازده هزار پوست گاو بسوخت با سطحز».



کعبهٔ زرتشت

هر چند که این اخبار گزافست ولی تا حدّی عظمت اوستا را در آنزمان می‌رساند و آنچه از سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است، اینست که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ (هزار) فصل و منقسم به ۲۱ کتاب یا نسک بوده است.

در عهد ساسانیان هنگامی که به جمع آوری‌اوستای پراکنده پرداختند، فقط ۳۴۸ فصل بدست آمد که آنرا هم به ۲۱ نسک تقسیم کردند، وست (West) دانشمند انگلیسی بیست و یک نسک ساسانیان را به ۳۴۵۷۰۰ کلمه تخمین زده، از این مقدار امروز ۸۳۰۰۰ (هشتاد و سه هزار) کلمه در اوستای کنونی موجود است و این ربع اوستای زمان ساسانیان است.

می‌توان گفت که این دو زبان، گویشهائی با اندک اختلاف از زبان ایرانی باستان بوده‌اند خط اوستایی که به احتمال زیاد در اواخر دوره ساسانیان ابداع شده یکی از دقیق‌ترین و مناسبترین خطهای جهان برای ثبت صوتهای ملفوظ یک زبان است. این خط که بر اساس

خط آرامی پهلوی وضع شده به نام «دین دبیری» است. اما دانشمندان و نویسندگان اسلامی «دین دبیره» و «دفیره» و «دفتریه» یاد کرده‌اند در زمان ساسانیان الفبای اوستا را «دین دپیریه» می‌گفتند. کلمه دپیربسا با واژه‌های دیگر پیوسته، یک دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل می‌داد. مانند: ایران دپیر، یا دپیران مهشت (رئیس مستوفیان) و «شهر دپیر» که یک درجه پائین‌تر از ایران دپیر باشد.

این خط دارای ۴۸ (چهل و هشت) حرف (نشانه خطی است) یعنی ۱۴ نشانه برای مصوتها و ۳۴ نشانه برای صامتها و نیم مصوتها دارد. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود.

موطن اوستا

نولدکه درکتاب حماسه ملی ایران تصریح نموده که از قراین بدست آمده برمی‌آید که موطن اوستا در شمال شرقی ایران است.

نسکهای اوستا

واژه نسک[1] در اوستا به فتح اول و به صورت نسکه Naska آمده به معنی کتاب و سفینه، در هر جاکه این لغت به‌کار رفته از آن اجزای کتاب مقدس اراده گردیده است. اما در یسنا - های ۱۹ بند، ۲۲ نسکه Naska، به معنی خود اوستا و دوره کامل آن (۲۱ نسک) استعمال شده (اطلاق جزء بکل)

در فرهنگهای پارسی آمده: «نسک به ضم اول، قسمتی باشد از بیست و یک قسم کتاب زند که زردشت آنرا تقسیم کرده است و هر نسکی را نامی نهاده، خسروانی شاعر گوید:

چه مایه زاهد پرهیزگار صومعگی است
که نسک خوان شد و برعشقش و ایارده گوی

۱- کتاب خرده اوستا، تألیف پورداوود ص ۲۶

و باز لبیبی شاعر گفته:

از اطاعت با پدر زردشت پیر   خود به نسک آفرینگان گفته است

کتاب دینکرت در فصلهای هشتم و نهم نوشته شده اوستا دارای ۲۱ نسک می‌باشد در آن هر یک از این ۲۱ بخش جداگانه آمده و خلاصه مندرجات آنها تشریح و از برخی از نسکها مفصلتر بحث شده است.

بیست و یک نسک اوستا به گفته دینکرت و نوشته‌های دیگر مزدیسنان به اندازه ۲۱ کلمه یتهااهو و ئیریو فرو فرستاده شده، هر یک نسک برابر می‌افتد به یکی از واژه‌های آن، اینچنین:

یتها	اهو	وئیریو	اتها	رتوش	اشات	چیت
رشک)سوتکر	ورشت مانسر	بغ	دامدات	ناتر	پاچک	رتودات ائیتک
هچا	ونگهئوش	دزدا	مننگهه	شیئوتهننام	انگهوش	مزدایی
(نسک) بریش	کشکیسروب	ویشتاسب	ساست وشنگ	چیتردات	سپند	بغان یشت
خشتهرمچا	اهورائی	آ	یم	دریگوبیو	ددت	واستارن
(نسک)نیگاتوم	گنباسرنیجت	هوسپارم	سکاتوم	وندیداد	هادخت	ستوت یشت[۱]

۲۱ نسک اوستا سه بهر (bahar) تقسیم گردیده، آنچنان که یتها اهووئیریو دارای سه شعر (گاس gas) است. هر بهری برابر می‌افتد با یکی از آن شعرها، هر یک از آن بهر سه‌گانه دارای هفت نسک بوده:

نخستین بهر گاسانیک gasanik دومین بهرهاتک مانسریک halak mansarik سومین داتیک datik نام داشته. اینچنین:

نسکهای (گاسانیک)	نسکهای (هاتک مانسریک)	نسکهای (داتیک)
۱ـ ستوت یشت	۱ـ دامدات	۱ـ نیکاتوم
۲ـ سوتکر	۲ـ ناتر	۲ـ گنبا سرنیجت

---

۱ - تیها اهورئیر یو ... یک بند شعر است در وزن مانند بندهای اهونودگات و دارای سه شعر است.

۳ـ ورشت مانسر	۳ـ پاجک	۳ـ هوسپارم
۴ـ بغ	۴ـ رتودات ائیتک	۴ـ سکاتوم
۵ـ وشتگ	۵ـ بریش	۵ـ وندیداد
۶ـ هادخت	۶ـ کشکیسروب	۶ـ چیتهردات
۷ـ سپند	۷ـ ویشتاسب ساست	۷ـ بغان یشت

در کتاب دینکرت در فصل (کرده) پاره، نسکهای سه گانه چنین تعریف شده: «نسکهای گاسانیک در دانش مینوی و کار مینوی است؛ نسکهای داتیک در دانش جهانی و کار جهانی است، نسکهای هاتک مانسریک در آگاهی از کردارهای میان این دو مینوی و جهان» است در خود دنیکرت در پاره ۱۳ از کردهٔ ۱ گفته شده: «گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی که از هر یک از آنها شده، درست نمی‌افتد. بسا در نسکهای گاسانیک بگفتارهای هاتک مانسریک و به گفتارهای نسکهای داتیک برمی‌خوریم، در نسکهای هاتک مانسریک یاد گردیده است.»[1]

نخستین نسک (سوتکر نسک) دارای ۲۲ فرگرد (فصل) بوده، دومین نسک (مانسرنسک) شامل ۲۳ فرگرد، سومین نسک (بغ نسک) محتوی ۲۲ فرگرد بوده است. همینطور نسکهای دیگر[2] از نسک پنجم (ناتر) فقط متن اوستایی موجود و گزارش پهلوی آن مفقود شده است از نسک یازدهم (وشتگ) متن و تفسیر هر دو از میان رفته است. وندیداد که اکنون جزوی از اوستاست، بنا به مندرجات دینکرت، نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بوده و تمام آن به ما رسیده است. و همچنین چهار نسک از ۲۱ نسک اوستای عصر ساسانی را نیز از روی شرح دینکرت می‌توان در دیگر قسمتهای اوستای کنونی نشان داد و تعیین کرد که جزو کدام نسک ساسانیان بوده است.[3]

از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان موجود بوده امروزه در دست است. گاتها آن

---

۱ ـ گاتها، پورداوود چاپ دوم مقدمه د ض
۲ ـ خرده اوستا ص ۴۹ ـ ۵۰
۳ ـ گاتها، پورداوود چاپ اول ص ۵۵

قسمت از اوستاست که بیشتر مقدس بوده و چون شامل ادعیه و نماز و ستایش بوده بیشتر مورد احتیاج مردم و موبدان بوده و از این نظر محفوظ‌تر مانده تا قسمتهای دیگر اوستا بنا به نوشته‌های دینکرت، هادخت نام بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروزه موجود نیست. فقط چند قطعه از آن باقی مانده است که مجموع آنها را «سروش یشت هادخت» گویند.[۱]

کتب اوستا:

اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتابست که شامل[۲] ۱ـ یسنا ۲ـ ویسپرد ۳ـ وندیداد ۴ـ یشت‌ها ۵ـ خرده اوستا

یسنا: یسنا مهمترین قسمت اوستاست. این کلمه در اوستا بسیار استعمال شده تلفظ اوستایی آن یسنه yasna می‌باشد. در خودگاتها بارها (یسنای ۸،۳۳ - یسنای ۱۲،۲۴ - یسنای ۱۰،۲۵ - یسنای ۲،۳۸ و غیره) آمده و معنی آن پرستش و ستایش و نماز و جشن است. واژه جشن که در فارسی امروز داریم از کلمه یسنا گرفته شده یسنا در پهلوی (یزشن) و (ایزشن) می‌گویند.

یسنا به خصوص در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شود. مجموع یسنا ۷۲ فصل است. هر فصل را یک هائیتی Haiti می‌خوانند (در اوستا هائیتی) که امروزه در فارسی آنرا هاو یا هات می‌گویند. به مناسبت هفتاد و دوهای یسناست که کشتی یابندی که زردشتیان سه بار به دور کمر خود می‌پیچند، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته می‌شود پارسیان یسنا را به دو قسمت بزرگ تقسیم می‌کنند: نخست از یسنای ۱ تا یسنای ۲۷، دوم از یسنای ۲۸ تا پایان. از این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل (یا هائیتی) متعلق به گاتهاست که قدیمترین قسمت اوستا می‌باشد.

گاتها: گاتها، سرودهای زرتشت و پیروان او از قدیمترین بخشهای اوستاست که در میان یسنا

---

۱ - یشتها، پورداوود ج اول ص ۵۲۳ به بعد

۲ - مزدیسنا در ادب پارسی دکتر معین ص ۱۹۵

جای داده شده است. در خود اوستا (گاتا) gatha و در پهلوی گاس «آمده و جمع آن گاسان» می‌باشد و گاسانیک ترکیب صفتی آنست یعنی مربوط به گاتها در پهلوی به طور اخص هر فرد از اشعار گاتها را (گاس) می‌گویند. در سانسکریت هم این کلمه گاتا (Gatha) می‌باشد. در کتب دینی بسیار کهن برهنمی و بودایی گاتا عبارتست از قطعات منظومی که در میان نثر باشد. گاتهای اوستا هم نیز چنین بوده است و به مناسبت موزون بودن «سرود» نامیده شده است.

از زمان بسیار قدیم، ایرانیان گاتا را از سخنان و خشور زرتشت سپتمان می‌دانستند اما تحقیقات دانشمندان از جمله میه Meillet ثابت کرده که همه سروده‌های گاتها از خود زرتشت نیست بلکه برخی سروده پیروانش می‌باشد. اما در همه جای گاتها، ما در حضور یک انقلاب دینی مرتّب هستیم. افکار اخلاقی در درجه اول جا دارد. مخالفت و تعارض ارواح نیک و بد پیاپی دیده می‌شود. پاداش اخروی ـ قوای مجرد (نیکوکار) ... در آن وجود دارد.

کلیه گاتها ۱۷ هائیتی (فصل) است و شامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه می‌باشد این اشعار قدیمترین آثار ایران باستان است. از لحاظ صرف و نحو و زبان و فکر با دیگر قسمتهای اوستا فرق دارد. و نیز لغاتی در آن استعمال شده که در دیگر بخشها نیامده و مطابق آنها را در قدیمترین کتب دینی برهمنان باید جست.

گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است و به منزله پنج کتاب اسفار توراتست که یهودیان آنها را از خود موسی می‌دانند و احترام خاصی برای آنها قایلند.

نخستین قسمت گاتها موسومست به (اهنود) دوم موسومست به (اشتود). سوم به نام (سپتمد) چهارم موسومست به (وهوخشتر) و پنجمین قسمت به (وهیشتواشت) آئین اصلی و حقیقی زرتشت را باید از گاتها جست که بعدها تصرفاتی در آن کردند به خصوص آئین زرتشتی در زمان ساسانیان که از اصل خود بسیار دور گردید.

ویسپرد:

کتابی است به این نام ویسپرد یا ویسپرت، نیز از دو کلمه اوستایی ویسپ رتو Uispa ratavo که در یشت دهم بند ۲۲ استعمال شده و به معنی همه سروران است (ویسپ) در پهلوی و یا (هروسپ) در پازند به معنی «همه» آمده است.

جزء دوم: رد، که همان کلمه اوستایی رتو (ratu) می‌باشد، که در ادبیات فارسی، به معنی دلیر و دانا و بخرد است. فردوسی می‌فرماید:

بپوشید درع سیاوش رد   زره را گره بر کمر بند زد

ویسپرد، خود مستقلاً کتابی نیست، می توان گفت، مجموعه‌ایست از ملحقات یسنا، که به هنگام مراسم مذهبی، بدون یسنا، سرود نمی‌شود و به ویژه آنرا در اعیاد مذهبی شش گهنبار سال می‌خوانند، فصلهای ویسپرد به نام «کرده» می‌باشد که در اوستاکرتی آمده به معنی فصل اشپیگل ۲۷ کرده و وسترگارد ۲۳ کرده می‌داند. در چاپ گجراتی بمبی ۲۴ کرده آمده

نمونه کهن‌ترین نسخه خطی یسنا که به قول گلدنر در سال ۱۳۲۳ میلادی و به قولی به سال ۱۳۲۵ به دست هیربد مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان مرزبان بهرام نوشته شده است و اکنون در کتابخانه کوپنهاک محفوظ است.[۱]

وندیداد:

کتاب وندیداد که نام اوستایی آن (وی دَیَوداته Vidaevadata) می‌باشد. در پهلوی (جت دیودات) گفته شده. و از سه کلمه وی به معنی ضدّ، دَئِوه، به معنی دیو، داته که امروز «داد: به معنی قانون» گفته می‌شود. وندیداد رویهمرفته به معنی قانون ضد دیو هر فصل آنرَا «فرگرد» می‌نامند. و از ۲۲ فرگرد تشکیل شده.

فرگرد اول - در آفرینش زمین و کشورهاست. فرگرد دوم داستان جم «یمه». فرگرد سوم ناخوشی و خوشی جهان، اما متن بیشتر فرگردها راجع به قوانین مذهبی، مانند سوگند

---

۱ - پورداوود، گاتها

خوردن، پیمان داشتن، پیمان شکستن، تطهیر (آداب پادیابی) پاک نگاه داشتن آب، آتش، دخمه، دوری از لاشه، مردار و توبه،کفاره، مزد پزشک، راجع بـه پـیشوایـان راسـتین و دروغین، آداب ناخن چیدن، بریدن موی، راجع به خروس و سحرخیزی آن که مردم را به ستایش یزدان می‌خواند. درباره زن دشتان (زن حایضه) و خصایص سگ می‌باشد. فرگرد ۲۲، در موضوع آوردن اهریمن ۹۹/۹۹۹ ناخوشی را و آوردن پیام و پیک ایزدی ۹۹/۹۹۹ درمان را، سخن گفته.

جالب است بدانیم که در مقدمه کتاب در مورد دیوها (دَئِوَ) گفته شده اهل شمال ایران (مازندران) و گیلان در وقت نوشته شدن وندیداد مانند هندوهای امروز دیوپرست بودند. زردشتیان (از زمانی که زردشت ظهور کرد به بعد) خدایان شمالیها را به طـرف خـودشان می‌راندند یعنی آنها را از خود دور می‌کردند. به همان جهت شمال در نزد مزداپرستان زشت و منحوس است و می‌گویند ساختمان را نباید به طرف شمال ساخت. البته هنوز این رسم را نگه داشته‌اند.

یشتها:

کلمه یشت که در اوستا (yashti) آمده از ریشه یسنا می‌باشد که به معنی نیایش و فدیه است، تفاوت آن با یسنا اینستکه، در یسنا ستایش به معنی عموم است، اما یشتها به طور اخص برای ستایش آفریدگار و امشاسپندان و ایزدان است. یشتها کلامش مـوزون و بـا شـیوه‌ای شاعرانه و عبارات بلند و تخیلات شاعرانه سروده شده است. اسامی یشتها به شرح زیر است.

۱ـ هرمزدا یشت	۲ـ هفت امشاسپند یشت	۳ـ اردیبهشت یشت
۴ـ خرداد یشت	۵ـ آبان یشت	۶ـ خورشید یشت
۷ـ ماه یشت	۸ـ تیر یشت	۹ـ گوش یشت
۱۰ـ مهر یشت	۱۱ـ سروش یشت	۱۲ـ رشن یشت
۱۳ـ فرودین یشت	۱۴ـ بهرام یشت	۱۵ـ رام یشت

۱۶ـ دین یشت	۱۷ـ أرْدیشت	۱۸ـ اشتادیشت
۱۹ـ زامیاد یشت	۲۰ـ هوم یشت	۲۱ـ ونند یشت

یشتهای ۵ - ۸ - ۱۰ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷ - ۱۹ بسیار قدیمترند تا بقیه یشتها.

کتاب دیگر:

خرده اوستا نام دارد، در پهلوی خُرتک اپستاک Xortak-Apestak در فارسی خرده اوستا یا اوستای کوچک آذر بدمهر اسپند، موبد موبدان در زمان شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹) این کتاب را تدوین کرد، و آن برای نماز وادعیه و اوقات روز و ایّام متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و آداب سدره پوشیدن و کستی بستن و عروسی و سوگواری بکار می‌رود همه مطالب آن به زبان اوستایی نیست، بلکه قسمت زیادی از آن به زبان پازنداست و متعلق به زمانهای جدیدتری است. این کتاب شامل دو بخش است، بخش اول شامل نیایشها مانند خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسور نیایش، آتش نیایش، بهرام نیایش بخش دیگر به نام «سیروزه» که شامل دو قسمت است. ۱ـ سیروزه بزرگ و کوچک، که اینها هر کدام به یکی از فرشتگان سی روز ماه مخصوص و منحصر گردیده است.

ایارده:

کتاب دیگر به نام ایارده در لغت فرس اسدی که کهن‌ترین کتاب لغت و فرهنگ پارسی است، ایارده را به معنی تفسیر جمله پازند گرفته و این بیت دقیقی را شاهد آورده:

ببینم، آخر روزی به کام دل خود را گهی ایارده خوانم، شها، گهی خرده[1]

استاد پورداوود، ایارده را در ردیف دعاهای شریفه دین زردشتی گرفته‌اند.

---

۱ - خرده: خرده اوستا

کتاب دیگر آفرینگان:

آفرینگان، یکی از قسمتهای اوستاست، یک رشته از نمازهای زرتشتیان به نام «آفرینگان» می‌باشد. که مهمترین آنها، آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتها، آفرینگان رپتیوین، خود این کلمه در فارسی به معنی دعاها و نیایشهاست.

فردوسی فرماید:

ز یزدان چو شاه آرزوها بیافت ز دریا سوی خان آذر شتافت

بسی زر بر آتش برافشاندند به زمزم همی آفرین خواندند

در مورد نفرین[1] (دعای بد) ناصر خسرو گوید:

رو زبان از هر دوان کوتاه کن چون همی نفرین ندانی ز آفرین

زند

تفسیر پهلوی که در عهد ساسانیان بر اوستا نوشته شده این واژه از azanti که به معنی شرح و بیان و گزارش است مشتق شده، زنتی (zanti) از ریشهٔ زن zan اوستایی و دن (dan) در پارسی باستان، بمعنی دانستن و شناختن مشتق شده است که با پیشوند a به صورت a - zanti در آمده و در تفسیر پهلوی به «زند» گردانیده شده است. اما زند (تفسیر اوستا) از همان اوایل رواج دین مزدیسنا تفسیری، برای شرح و تعبیر مشکلات اوستا، به زبان اوستایی نگاشته شد، این تفسیر نیز طبق روایات در حملهٔ اسکندر دچار سرنوشت اوستا گردید بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند، تفسیر آنرا تا حدی که امکان داشت گرد کردند. قسمتی از همین تفسیر در متن اوستا وارد شده، آنچنان با اصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری از قطعات اوستا را بهم زده است و نمونهٔ تفسیر مزبور در اوستای موجود دیده می‌شود. بعدها این تفسیر را به زبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی در زمان ولخش مذکور، تفسیر اوستا یعنی (ساسانی) درآمد و دوردهٔ تألیف زند تا اواخر آن زمان به طول انجامید.

---

۱ - نفرین *nafrin* در فارسی به معنی نه آفرین یا ناآفرین است، نه و نا = پیشوند نفی است.

پازند

پا از کلمه اوستائی پئیتی Paiti بمعنی ضد و صاحب است. زند، از کلمه ازنتی اوستایی است (پائیتی ازنتی = اصل کلمه اوستاست) و آن عبارتست از زبان پهلوی بدون لغات هزوارش (لغات آرامی با خط پهلوی) پس پازند تفسیری است از زند (تفسیر اوستا)، می‌توان گفت منشأ این زبان پس از تاخت و تاز تازیان و شاید در قرنهای دوم و سوم هجری صورت گرفته، بدین طریق که آنچه از لغات هوزوارش (هزوارش) در متن پهلوی بکار می‌رفته، بیرون کشیدند و بجای آن لغات پارسی گذاشتند. پس نتیجه اینکه، پازند زبانی است واسطهٔ میان زبان پهلوی و پارسی کنونی، اما متونی که (متون پازند) با خط پارسی نوشته شده نارسا است بعکس به خط اوستائی برای مثال کتاب مینوی خرد که یکی از کتب دینی بوده است.

در ادبیات پارسی زند و پازند با هم اغلب استعمال گردیده، ناصرخسرو گوید:

ای خوانده کتاب زند و پازند — زین خواندن زند تا کی و چند؟

و شیخ عطار هم گوید:

و آنکه مسیح جهان هست از نوآموز او — خوب نیاید از او خواندن پازند و زند

دینکرت[1]

که مهمترین و مفصل‌ترین کتاب پهلوی است که اکنون در دست داریم. این کتاب اصلاً در (۹) مجلّد بود، لیکن اکنون از مجلدات نه گانه آن دو مجلّد اول در دست نیست. نام اصلی این کتاب «زنداکاسیه Zandakasih» بوده و در ادبیات پهلوی به دینکرت مشهور است. مجموع کلمات این کتاب را (وست West) به تقریب ۱۶۹۰۰۰ دانسته است «زند آکاسیه» اصلاً به دست آتور فرنبغ فرخزاتان (آذر فرن بغ پسر فرخزاد) تدین شد. و این مرد همانست که در حضور مأمون خلیفه عباسی با مردی به نام «ابالیش» مناظره کرد، دینکرت مجموعهٔ بزرگی از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و روایات و تاریخ ادبیات مزدیسنایست، مهمترین فایدهٔ آن اینست که بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانی در مجلّد هشتم آن خلاصه شده است و ما از مطالب بعضی از این نسکها که از دست رفته تنها از راه همین کتاب و یا بعضی کتب که حاوی مطالبی از آنهاست، اطلاعاتی داریم، در مجلّد سوم این کتاب که تقریباً حاوی ۷۳۰۰۰ کلمه است، گذشته از بعضی مطالب تاریخی از احوال جمشید و قیام ضحاک بر او سخن رفته است، مجلّد چهارم نزدیک ۴۰۰۰ کلمه و مجلّد پنجم ۶۰۰۰ و مجلّد ششم ۲۳۰۰۰ کلمه دارد. در مجلّد هفتم که در حدود ۱۶۰۰۰ کلمه دارد، خصوصاً از تاریخ ایران قدیم از کیومرث تا کی گشتاسب و ظهور زردشت به تفصیل سخن رفته است. مجلّد هشتم دینکرت تقریباً ۱۹۰۰۰ کلمه و شامل خلاصه بوده. مجلّد نهم شامل ۲۸۰۰۰ (بیست و هشت هزار) کلمه و متضمن خلاصه‌ای از مطالب مذهبی سه نسک اوستا هست.

دنیکرت از حیث روایات تاریخی و دینی و ملی و علمی ایرانیان چنانکه در دورهٔ ساسانیان و اوایل عهد اسلامی بوده، اهمیت بسیار دارد و مهمترین مأخذ راجع به شناخت تمدن عهد ساسانی اطلاعات با ارزشی بدست آورد. این کتاب در ۱۹ مجلّد به وسیله دستور پشوتن سنجانا (۹ مجلّد) و پسرش داراب سنجانا (در ۱۰ مجلد) با حواشی و ملاحظات و

۱ـ تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا ـ جلد اول ص ۱۳۵-۱۳۶

ترجمه انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی در بمبئی چاپ شده[۱].

از دیگر نوشته‌های پهلوی، نوشته مهم دیگر به نام داتستان دینیک (دادستان دینیگ) است اثر منوچهر پسر یوونیم (yuvanyam) پیشوای زردشتیان فارس و کرمان، در نیمه اول قرن نهم می‌باشد. اثر، که به سبک مشکل نوشته شده است عبارتست از پاسخ نود و دو پرسشی است که از موبد بزرگ شده است. پرسشها درباره اصول شریعت دین زرتشتی و همچنین در مورد آئین و مراسم مذهبی و اخلاق عملی می‌باشد. همین منوچهر مؤلف سه نامه است که خطاب به پیروان این دین در سیرجان نوشته شده و در زمینه‌ای بر علیه چند بدعتی که در مورد انجام اعمال دینی برادر کوچکش زاتسپرم (زادسپرم) پیشنهاد کرده، طرح‌ریزی شده است. ما کتاب ویچیتکیها «ویزیدگیها» «گزیده‌ها» راکه بدون شک از بهترین آثار پهلوی است مدیون همین زادسپرم می‌باشیم. در این اثر سه دوره اصلی تکوین جهان مزدیسنایی، آفرینش، یورش نیروهای بدی، الهام دین و حوادث پس از مرگ. سرنوشت فردی روان انسانی پس از مردن و رستاخیز در پایان جهان توصیف می‌گردد.[۲]

کتاب بندهشن

کتاب بندهشن که زند آگاهی (در پهلوی = زند آکاسیه) نیز خوانده می‌شود دو تحریر باقی مانده، یکی بند هشن بزرگ (= ایرانی) که مفصل است و دیگری خلاصه آن که «بندهشن هندی» خوانده می‌شود و بر مبنای چند نسخه فراهم شده است. این کتاب که دومین مجموعه بزرگ ادبیات زردشتی است. شاید چند تحریر داشته و در فاصله زمانی میان استیلای تازیان تا ششم هجری تألیف و تدوین شده باشد. اما مهمترین تحریر اخیر آن متعلق به قرن سوم هجری است. این کتاب سه موضوع اساسی را در بردارد. ۱- آفرینش جهان. ۲- طبایع جانوران زمین. ۳- تاریخ شاهان کیانی تا اسفندیار. بعضی از قسمتهای این کتاب ظاهراً ترجمه مستقیم از اوستاست، زیراکه در عبارتهای آن ساختمان نحوی زبان اوستایی دیده می‌شود.

۱- تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌ا... صفا، جلد اول، ص ۱۳۵ - ۱۳۶
۲- کتاب تاریخ ایران باستان، نوشته ماریان موله، ترجمه دکتر ژاله آموزگار، ص ۳۳

کتاب ارداویرافنامه[1]

موضوع این کتاب یک افسانه دینی است و آن اینکه، پس از تاخت و تاز اسکندر، در آئین زرتشت پراکندگی‌هائی در وضع اجتماعی بوجود آمد. موبدان که می‌خواستند از اصول حقیقی دین آگاه شوند و به این آشفتگی پایان دهند، در آتشکده «آذر فرنبغ» در شهر فارس، گرد آمدند و بر آن شدند که یک شخصی برود و از آن جهان خبری باز آورد، تا شکّها و تردیدها از میان برود و برای این کار یکی از پاکان و نیکان راکه ارداویراف (= ارداویراز) نام داشت انتخاب کردند. ارداویراف بیُهشانه (داروی بیهوشی کننده) را خورد و از خود بیخود شد و به جهان دیگر رفت و در بهشت و دوزخ سیر کرد و پس از چند روز به هوش آمد و از آن جهان و آئین درست آگاهی آورد.

رساله‌های وکتابهای دینی دیگری را می توان نام برد از جمله: روایات پهلوی و شکند گمانیک ویژار یا ویچار (گزارش در رفع شبهه) گجُستک ابالیش - جاماسپ نامک و ماتیکان یوشت و شایست نه شایست و غیره

۱ـ تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا - جلد اول ص ۱۳۷

زبانهای ایرانی و خط پهلوی[1]

بهتر است تعریف کوتاهی از زبان رایج و مرسوم قبل از اسلام در ایران داشته باشیم به طور کلی زبانهای ایرانی مرسوم را از ابتدا تاکنون می‌توان به سه دوره تقسیم کرد.

دوره اول:

الف: زبانهای ایرانی کهن، شامل زبان مادی (زبان شاهان سلسله ماد و مردم مغرب و مرکز ایران).

ب: پارسی باستان یا (فُرس قدیم، یا فرس هخامنشی) زبان رسمی دربار شاهان هخامنشی که با زبان سنسکریت (زبان هند باستان‌و زبان اوستایی خویشاوندی نزدیک دارد و به خط میخی نوشته می‌شده.

ج: زبان اوستایی که زبان مردم قسمتی از نواحی شرق و شمال شرقی ایران بوده و کتاب مقدس اوستا در دوره‌های مختلف به این زبان نوشته شده و همچنین سروده‌های زرتشت (قسمتی از گاتها) و خط آن دین دپیره است که تعریف آن گذشت.

دوره دوم:

زبانهای ایرانی میانه که شامل:

۱- زبان پارتی (پهلوی اشکانی یا پهلوانیک) که گویش شمالی پهلوی است و آن زبان قوم پرتو یا پارت بوده که پس از استیلای یونانیان از ناحیه شمالی خراسان برخاستند و شاهنشاهی اشکانی را تشکیل دادند.

۲- زبان پارسی میانه (پارسیک) این زبان شکل میانه‌ای است از پارسی باستان و پارسی کنونی و زبان رسمی دربار ساسانی بوده.

۳- زبان دوره جدید، که بعد از اسلام تاکنون ادامه دارد.

۱- اقتباس از مقدمه فرهنگ فارسی - تألیف دکتر محمد معین

خط پهلوی:

خط پهلوی برخلاف خط اوستائی یک خط ناقص بوده و از بیست و چهار (۲۴) حرف صامت اصلی و مختلف تشکیل شده و مأخوذ از الفبای آرامی است و فقط به ۱۴ (چهارده) شکل مختلف تقلیل داده‌اند.

اما در کتیبه‌های عهد ساسانی تقلیل کمتری به کار رفته فقط «حرف و W» و «حرف ر R» و «حرف ع ain» با هم خلط شده‌اند، بطوریکه بعضی لغات را بدون حرف مصوّت به چندین نوع می‌توان خواند و برای قرائت صحیح آن نشانه‌هائی لازم است که با کشف منابع پارتی و متون مانوی شناخت این نشانه‌ها، به دست آمده. اشکال دیگر این خط، بکار بردن لغات آرامی در دستگاهی است که به نام «اوزوارشن» یا هزوارش که به فارسی همان واژه گزارش می‌باشد، و این کار از زمان قدیمتری بجا مانده چون در آن زمان دبیران متون خالص آرامی را نه به زبان آرامی، بلکه ترجمه آنرا به زبان پارسی می‌خواندند. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود. نمونه‌ای از خط پهلوی داده شده.

نمونه خطی از کتاب مینوی خرد ترجمهٔ وست West

بخش هفتم

کیش زروانی

کیش زروانی را می‌توان بدعتی در دین زرتشتی نامید. اگر چه بعضی از محققان برآنند که کیش زروانی سنّتی است، متعلق به پیش از زردشت، اما این نظریه رواج دارد که کیش زروانی در دوره هخامنشی، بر اثر نفوذ عقاید بابلی پیدا شده است. به نظر می‌رسد این کیش دوره اشکانی رواج بیشتری داشته است ولی اهمیت آن در دوره ساسانی بیشتر بوده، با این حال، حتی در این دوره هم بیشتر نهضتی متفکرانه در دین زردشتی بوده تا فرقه‌ای متمایز. بازسازی اساطیر زروانی بسیار دشوار است زیرا هیچ متن خالصی بر جای نمانده، فقط برخی گزارشهای ناظران خارجی و احتجاجات زردشتیان، اما وجه تسمیه این فرقه چیست.

زروان مشتق از «زمان» است. زروانیان زمان را وجود غائی می‌دانند به عقیدهٔ آنان، زروان منشاء غایی هم خیر و هم شر است و نیز پدر و بردار اورامزدا و اهریمن است. به اعتقاد زروانیان صفت «مطلق» در وجود زروان قرار دارد که مشتمل بر دو قطب متضاد خیر و شر است. زروانیان در پی وحدانیتی در پشت ثنویت «دوگانگی» دین زرتشتی بودند. مفاهیمی را

که از این اعتقاد استنباط می‌کردند، بسیار زیاد بود.

اما اسطوره زروان که از روایات خارجیان و روایت (از نیک Eznik) ارمنی حفظ شده می‌آوریم.

قبل از آنکه زمین یا آسمان آفریده شده باشد، زروان که وجود بزرگ و غایی است، به تنهایی وجود داشت. او که در آرزوی پسری بود، هزار سال قربانی کرد. تقدیم قربانی به این مفهوم نیست که او برای وجود دیگری نیایش می‌کرد، زیرا به اعتقاد ایرانیان تقدیم قربانی خود نیرو می‌دهد. باری، پس از هزارسال زروان در برآورده شدن آرزوی خود شکّ کرد وی تردید کرد که قدرت قربانی موجب پیدایش پسری، یعنی اورمزد شود که آسمانها و زمین را بیافریند. در لحظهٔ تردید، نطفه جفتی توأمان در او بسته شد، زیرا، زروان به عنوان وجودی بی‌طرف، وجودی دو جنسه است، یکی از این جفت توأمان اورمزد بود که نتیجهٔ برآورده شدن آرزوی او بود، و دیگری اهریمن که تجسّم شکّ او بود، زروان قول داد که موهبت سلطنت را به هر پسری که زودتر از رحم او بیرون آید، ببخشد. اورمزد که در آن هنگام نیز مشخصهٔ بزرگ علم مطلق در او متجلّی بود، به این موضوع پی‌برد و برادر خود را از آن آگاه ساخت، از این رو اهریمن رحم را بردرید و خود را به پدر معرفی کرد و گفت: «من اورمزد پسر تو هستم». زروان گفت: «پسر من روشن و خوشبوست، ولی تو تاریک و بدبویی» و زار زار گریست (از کتاب زنر، طلوع و غروب دین زرتشتی)

چون اورمزد پیدا شد، زروان فوراً دریافت که او حاصل برآورده شدن آرزویش است و نماد روحانیت را که شاخه‌های برسم است، بدو بخشید، و چون نمی‌خواست عهد خود را در مورد اعطای موهبت سلطنت به نخستین فرزند بشکند، فرمانروایی جهان را به مدت نُه هزار سال به اهریمن واگذار کرد و به اورمزد فرمانروایی عالم اعلی را عطا کرد و او آسمانها و زمین را آفرید.

در این ضمن، درست مطابق عقاید زرتشتی مقبول عموم، اهریمن دیوان و فقر و هر چه بد و زشت است، آفرید. اورمزد نمایندهٔ همهٔ خوبیهای زروان و اهریمن نمایندهٔ همه

بدیهاست. زروانیان در پس وقایع و چهره‌های متعدد زندگی، یک منشاء غایی را می‌دیدند که همه چیز را در یک وجود شامل می‌شد، دو قطبی بودن نور و ظلمت خیر و شر در جهان نه بر اثر اشتباه است و نه نهایتاً به سبب آفرینش بد اهریمن، بلکه به علت وجود توانشی در طبیعت آن وجود «مطلق» است. هدف از جنگ میان خیر و شر آن است که وحدت موجود در آن وجود «مطلق» که به سبب تردید ایزدی به همه خورده بود، به آن باز گردانیده شود.

مفاهیمی که از این اسطوره استنباط می‌شد، اساساً خصوصیت فلسفی داشته است، و از این رو، این استدلال موجّه مطرح شده که کیش زروانی اساساً خصوصیت فلسفی داشته است، و از این رو، این استدلال موجّه مطرح شده که کیش زروانی اساساً دین متفکران بوده است، چنین به نظر می‌آید که صورتهای گوناگونی از کیش زروانی وجود داشته است، اما اینکه آیا تفاوتها موجب پیدایش فرقه‌هایی از این کیش شده باشد تا حدی نامتحمل است یکی از تحولات در اعتقاد به زروان، عقیده‌ای بود دالّ بر تکامل مادی‌گرایانهٔ جهان و آن تحوّلی است که احتمالاً زیر نفوذ خارجی پیدا شده بود. بنابراین عقیده، آفرینش جهان عمل خدا نبوده، بلکه تکامل تدریجی بود از مادهٔ اولیه بدون صورت، یعنی زمان و مکان نامحدود (زروان) به آنچه دارای صورت است یعنی محدود، بدین گونه نامحدود، محدود می‌گردد. البته این فرایند می‌تواند بدون اعتقاد به وجود خالقی انجام پذیرد و چنین می‌نماید که این عقیدهٔ به «تکامل تدریجی» انکار بهشت و دوزخ و همه پاداشها یا عقوبتهای آینده را به دنبال می‌آورد. خلاصه اینکه این اسناد که جهان از «زمان / مکـان» اولیـه یـعنی زروان تکـامل تدریجی یافته است. براساس توجیه مادی‌گرایانهٔ عالم نهاده شده است که اساساً با اعتقاد به وجود خالق و عقیده به زندگی پس از مرگ و تکیه بر پاداش یا عقوبت در دین زرتشتی مقبول عموم ناسازگار بوده است، تکامل تدریجی جهان از «زمان» به نظر بعضی این مفهوم را در برداشت که سپهر جهان را محدود می‌کند و بر آن نظارت دارد. به زبان اسطوره نجومی، این سخن به این معنی است که تقدیر هر یک از افراد از طریق جدال گیهانی میان بروج دوازگانه که نماینده نیروهای خیر هستند و سیارات هفتگانه که اختیار مقدّرات آفریدگان را در دست

دارند، در ازل مقدّر شده است. این اعتقاد به تقدیر که با دین زردشتی مقبول عموم بیگانه است، نفوذ نسبتاً زیادی در افکار ایرانی برجای گذاشته است. این اعتقاد نه تنها در بعضی از قطعات حماسهٔ بزرگ ایران، (شاهنامه فردوسی) نیز دیده می‌شود. فردوسی سؤالات موبدان بزرگ را از ازل می‌آورد. به عنوان آزمونی از دانش مذهبی خویش، زال بایستی شماری معما را تفسیر کند. یکی از آن معماها دربارهٔ مردی است که با داس بزرگی جسورانه بـه سـوی مرغزاری به تندی گام برمی‌دارد. تر و خشک را درو می‌کند، و اگر به او التماس کنی، به سخن تو گوش فرا نمی‌دهد. تفسیر این معما، این است که مرد داس به دست زمان است و ما گیاه هستیم. در وگر همه را به یک چشم می‌نگرد، جوانی، پیری در نـظر او مـفهومی نـدارد. خصوصیت جهان چنین است. تولد، مرگ، زمان هر نفس ما را می‌شمارد.

از مشخصات دیگر کیش بدبینی نسبت به زن می‌باشد. در بعضی از صورتهای بازسازی شده «روایات هبوط» درکیش زروانی، جَهی (Jahi) شریر، یعنی زن بدکاره نخست با اهریمن هم آغوش شد و بعد مرد راستکار، یعنی کیومرث را فریب داد. اگر چنین باشد، زروانیان بر این باور بوده‌اند که هوس جنسی زن موجب حضور شّر در این جهان است، بنا بـه روایت بندهشن اورمزد اعتراف می‌کند که گر چه زنان یاور او هستند، زیرا مردان را می‌زایند، با این همه اگر جام (ظرف) دیگری را می‌یافت، زنان را نمی‌آفرید، اما هر چه در آبها و زمین، در میان درختان و در میان گله و رمه، در کوهها و دره‌ها جستجو کرد، راه دیگری پیدانکرد. [۱ و ۲]

۱ـ از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی ـ دکتر محمد معینی
۲ ـ شناخت اساطیر ایران نوشته جان هینلز ـ ترجمه دکتر ژاله آموزگار ـ دکتر احمد تفضلی ص ۱۱۳



این تصویر معروف مربوط به کیش مهر را که دارای سر شیر است، بعضی از محققان با زروان خدای بزرگ و بعضی دیگر با اهریمن یکی دانسته‌اند. برخی از محققان به این نکته اشاره می کنند که این مجسمه سخت بازسازی شده است. تصویری که در کنار دیده می‌شود، مجسمه را به صورت اصلیش نشان می دهد.

بخش هشتم

فرّه ایزدی لازمه وجود پیامبر ایرانی

فروردین فروهر

در پیش اهورامزدا خدای است (همان فروهر) زادگان و نازادگان که به تن و به مینو با دروج نبرد می‌کنند در اوستا (Fravashi فروشی) در گویش جنوب به صورت فرورتی بوده که از آن واژه فروردین در فارسی دری باقی مانده، یشت ۱۳، از آن اوست، آئین پرستش فروشی یا مثال و مینوی زنان و مردان پرهیزگار، بازمانده آئین ابتدائی، پرستش ارواح مردگان است که در نزد اغلب اقوام ابتدائی، بشر وجود داشته است و دارد. نقش برجسته انسان در اساطیر زرتشتی موجب اهمیت فروشی‌ها شده است. به یاری فروشی‌ها، کودکان در رحم مادر نگهداری می‌شوند (رحم: زهدان).

در یشت ۱۳ بندهای ۲ - ۹ - ۱۱ دریای فراخکرد را ۹۹۹۹۹ (نود و نه هزار و نهصد و نود و نه) تعداد فروشی می‌پایند، همین تعداد فروشی، تن گرشاسب و نژاد (تخمه) زردشت را می‌پایند. یشت ۱۳، بندهای ۵۹ - ۶۱ - ۶۲، خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان دارای

فروشی هستند. یشت ۱۳، بند ۸۰ - ۸۲ - ۸۶.

در کتاب دینکرد آمده که، اجزائی که در ابتدا لازم بود پیامبر ایرانی را به حصول برساند. سه جزء یا سه منشاء آسمانی بوده

۱- فرّه ایزدی

۲- روان

۳- تن

حتی ایرانیان باستان، مردان برجسته و پادشاهان بزرگ را دارای فرّه ایزدی می‌دانستند.

اما فرّه ایزدی چیست، عبارت از عنصر روحانی مانند پاره‌ای از نور یا نیروئی گاه به صورت کبوتر و شاهین، در می‌آمد و از طرف خدا در جسم مردان بزرگ ظاهر می‌شد و باعث پیشرفت کار آنها بوده، هرگاه فرّه ایزدی از آنها جدا می‌شد، شکست آنها حتمی بود.

به دستور اهورامزدا، به زرتشت فرّه ایزدی بخشیده شد. و همچنین این فرّ را اهورامزدا تا دامنهٔ رستاخیز برای ایرانیان نگاه داردو سوشیانت (موعود زردشتی) از فرّ ایزدی برخوردار شود.[۱]

فرّه ایزدی پادشاهان

در مورد پادشاهان که قبلاً هم توضیح داده شده در ادبیات پارسی به آن «فرّکیانی» یا «فرّ خسروی» نام داده‌اند. فردوسی در شاهنامه از قول جمشید آورده:

منم گفت با فره ایزدی　　همم شهریاری و هم موبدی

برخی از این پادشاهان دارای فره ایزدی نیرومندتری بودند و از این جهت اینها مهبط الهام اهورامزدا بودند چنانکه هنگامیکه سیامک بدست اهریمن کشته شد، سروش به کیومرث فرود آمد.

درود آوریدش خجسته سروش　　که «زین بیش مخروش و باز آر هوش»

۱- اقتباس از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی ص ٦٢

«سپه ساز و برکش به فرمان من / برآور یکی گرد از آن انجمن
از آن بدکُنش دیو، روی زمین / بپرداز و پردخته کن دل ز کین

جمشید هم همینطور

چنین تا برآمد برین سالیان / همی تافت از شاه فرکیان
جهان بد به آرام، از آن شادکام / ز یزدان بدو نو به نو بد پیام

فریدون چون به جنگ ضحاک تصمیم گرفت ملهم شد:

سروشی بدو آمده از بهشت / که تا باز گوید بدو خوب و زشت
سوی مهتر آمد بسان پری / نهانش بیاموخت افسونگری
که تا بندها را بداند کلید / نه آهرمنی و نه کار بدیست

کیخسرو چون تصمیم گوشه گیری کرد و نصیحت بزرگانرا نشنید:

چون ایشان برفتند، بیدار شاه / بفرمود تا پردهٔ بارگاه
فروهشت و بنشست دربان، بدر / به نومیدی از شاه پیروزگر
جهاندار شد پیش برتر خدای / همی خواست تا باشدش رهنمای
همی گفت که ای کردگار سپهر / فروزندهٔ نیکی و داد و مهر
از این شهریاری، مرا سود نیست / گر از من خداوند خشنود نیست
«ز من گر نگویی و گر رفت زشت / نشست مرا جای ده در بهشت
چنین پنج هفته خروشان به پای / همی بود در پیش برتر خدای
شب تیره از رنج نغنود شاه / بدانگه که بر زد سر از چرخ ماه
بخفت او و روشن روانش بخفت / که اندر جهان با خرد بود جفت
چنان دید در خواب کو را به گوش / نهفته بگفتی خجسته سروش
«کنون آنچه جستی همه یافتی / اگر زین جهان تیز بشتافتی»
«به همسایگی داور پاک، جای / بیابی و زین تیرگی در مپای»

سپس سروش به او دستورهایی داد. زندگانی کیخسرو و در اواخر عمر بیشتر به زندگی اولیاء و عرفا شباهت دارد.

بخش نهم

داستان جم

جم (یمه، پسر ویوهونت vivohvant در اوستا آمده با یمه پسر ویوسْوَنت (در اساطیر هندی) مطابقت دارد، او یکی از قهرمانان باستانی مشترک ایران و هند است. در هند برجسته‌ترین نقش او فرمانروایی جهان مردگان است، در ایران بیش از هر چیز یکی از شاهان پرشکوه پیشدادی است و نُمادی از دوران طلایی جهان، شخصیت اصلی او به دوران هند و ایرانی، یعنی دوره‌ای که هندیان و ایرانیان با هم زندگی می‌کردند و فرهنگ مشترکی داشتند، برمی‌گردد.

به نظر کریستن سن جم در دوره هند و ایرانی نخستین انسان به شمار می‌رفته، ولی بعدها هم در ایران و هم در هند، این نقش به شخصیتهای دیگری منتقل شده است[1].

در نزد برهمنان یَم (جم) و خواهرش یَمی (جمیک) نخستین نر و ماده بشر هستند، در گاتها (قدیمترین قسمت اوستا) او از گناهکاران است. زیرا برای خوشنودی مردم خوردن

---

۱ - اقتباس از کتاب نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ایرانیان، اثر آرتور کریستن سن، ترجمه و تحقیق از دکتر ژاله آموزگار، دکتر احمد تفضلی، ص ۲۹۷ به بعد.

گوشت را به آنها آموخت.

جم در اوستا با صفت (هُوَوَتَو: خوب رمه) آمده. در تفسیر پهلوی با صفت هورمک (دارنده گله و رمه خوب) ترجمه شده است.

صفت دیگر جم در اوستا، سریرا (Srira) به معنی زیبا می‌باشد. جم در ادبیات ایرانی با صفت «دارای نگاه خورشید» توصیف شده و احتمال دارد لقب ثابت شید (درخشان) برای جم مربوط به پیوستگی وی با خورشید است. خود کلمه شید در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است. فردوسی گوید:

بدو گفت ز انسان که تا بنده شید برآید، یکی پرده بینم سپید

در سایر قسمتهای اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه فردوسی گفته شده، جم در آخر عمرش به واسطه خودستائی و دروغگویی مغضوب اهورامزدا شد.

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ یسنای نهم، در خصوص ویو نگهان و پسرش جمشید آمده. نخستین کسی که گیاه هوم را فشرده و شیره آنرا گرفته ویو نگهان بوده و به پاداش او اهورامزدا پسری به نام جمشید که دارنده رمهٔ خوب و در میان مردمان دارای بلندترین مرتبه و مانند خورشید درخشان است داده است.

دوران پادشاهی جمشید که دوران طلایی توصیف شده است، مدت ۱۰۰۰ (هزار) سال طول کشید. در این دوران طولانی، مرگ، پیری، گرسنگی، تشنگی، سرما، گرما به طور کلی هیچ آفتی وجود نداشت و جهان (گیتی) از همه دیوان خالی بود. پدر و پسر هر دو پانزده ساله به نظر می‌آمدند. آبها و گیاهان تازه خوشبو و خوردنیها پایان‌ناپذیر بودند. چون در دوران او مرگ وجود نداشت. موجودات زمین از انسان (مردم) حیوانات و گاوان شیرده رو به افزونی نهادند. جمشید هر سیصد سال یک بار زمین را با دو افزار شگفت‌انگیز (حلقه‌ای زرین و سیخکی زر نشان که اهورامزدا به او بخشیده بود فراخ کرد. فرمانروایی جمشید بر همه زمین، هم بر مردمان بود و هم بر دیوان، بنا بر قدیمترین منابع، هزار سال بدرازا کشید. نخست اهورامزدا از جمشید خواست که آئین خود را در میان مردمان رواج دهد. اما جمشید پاسخ

داد: ای آفریدۀ جهان (گیتی) ای اهورامزدای پاک، من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم، آئین‌پروری و دین‌گستری از من نمی‌آید. آنگاه اهورامزداگفت: پس خوبست که جهان مرا بپرورانی و گشایش به آن ببخشی، و پاسبان و حامی جهان باشی.

پس جم پذیرفت، اهورامزدا با انجمنی از مینوان به کنار رود و نهو دائیتی (دائیتی خوب) رفتند، جمشید هم بهترین مردمان را برداشته به کنار این رود رفت. (این رود در ایران ویج [1] است) اهورامزدا جمشید را از در پیش بودن زمستانی سخت آگاه کرد و گفت این زمستان سرمای سخت و مرگ‌آوری به همراه خواهد داشت، به گونه‌ای که از قله کوهها تا ژرفای رودها برف پوشیده خواهد شد. از سه جا حیوانات فرار می‌کنند.

۱ـ آنچه در ترسناکترین جاها هستند. ۲ـ آنچه در بالای کوهها هستند. ۳ـ آنچه در دره‌های عمیق و خانه‌های محکم هستند. فقط یک سوم از چارپایان می‌توانند از این سرما جان سالم بدر برند، در پی آن و با آب شدن برف، سیلی بزرگ روان می‌گردد، به گونه‌ای که پاسخ جای پایی از ستوران دیده نخواهد شد. برای اینکه نسل موجودات از میان نرود، ای جم زیبا پسر ویونگهان قلعه‌ای یا غار [2] (وَر) بساز. من برای ساختن آن دو ابزار به تو می‌دهم، یکی حلقه زرین و دیگری سیخک زر نشان. جمشید به دستور اهورامزدا قلعه‌ای (وَر) ساخت که دارای سه بخش بود به اندازه‌ای که آفریدگار به او دستور داده بود و جفتی از بهترین آدمیان و جانوران و تخمهای بهترین و خوشبوترین گیاهان را در آنجا برد و نگاهداری کرد، در آن «ور» برای آنان خانه‌ها، انبارها، باروها، حصارها، و اصطبلها ساخت، آب روان کرد و

۱- ایران وج - داستان جم در وندیداد فرگرد ۲ فقره، تا ۴۳ آمده «اهورامزدا به جمشید می‌گوید که در آن قلعه مردمان کوز (گوژ) سینه، کوز پشت، نامرد، ظالم، درویش، فریب‌دهنده، بد دیانت و کسی که دندانهایش بدترکیب است و کسی که بدنش پر از پیس است و کسانی که دارای علامات دیگر اهریمن هستند با خود مبر. در بخش اول ۹ پل (محله) بساز و در وسط ٦ محله و در آخر ۳ محله. در محله اول تخمه یک هزار مرد و زن را ببر، در محله وسط تخمه ششصد و در محله آخر، سیصد.

۲ـ غار جمشید به شکل ۴ گوش به درازای یک چرتو (میدان اسب: اسپریس) بود و به دستور اهورامزدا یک اصطبل که از هر طرف به بلندی یک هاثر (۱۰۰۰ گام) برای ستوران ساخت و جویها و چراگاهها، خانه‌ها ... ساخت.

در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است:

بفرمود دیوان ناپاک را — به آب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند — سبک خشت را کالبد ساختند

مرغزارها ایجاد نمود. برای آن ور دری ساخت که در آنجا روشنائی جاودانی (روچنکهه) و روشنائی جهانی (ستیذاته بوده در یک شبانه‌روز طلوع و غروب ستاره، ماه و آفتاب دیده می‌شد). در آن قلعه (ور) یک روز مانند یکسال بود. هر چهل سال، از هر جفت انسان و از هر جفت حیوان، جفتی نر و ماده زاده شوند.

دین زردشتی را مرغی به نام کَرْشیپْتَر [1] (احتمالاً نوعی باز) به این (وَر) بُرد، سرکردگان دینی آنان زرتشت و اوروتَدْنَر (پسر کوچک زردشت) بوده. اورتدنر رئیس طبقه برزیگران (کشاورزان) هم بوده است. فردوسی (به کوشش فولرس، یکم، ص ۳۴ - ۲۳ ترجمه مول، ج یکم، ص ۳۳ تا ۴۷) «جمشید را پسر تهمورث می‌شمرد و پادشاهی او را هفتصد سال می‌داند. زمانه از داوری برآسوده بود و دیو و مرغ و پری به فرمان او بودند، آبروی جهان افزوده شده بود

منم، گفت، با فرّه ایزدی — هم شهریاری و هم موبدی
بدان را ز بد دست کوته کنم — روان را سوی روشنی ره کنم

نخست به فراهم آوردن افزار جنگ پرداخت، به مدت پنجاه سال آهن را نرم کرد و از آن خود و زره و جوشن و خفتان و درع و برگستوان ساخت، در پنجاه سال بعد اندیشه جامه ساختن کرد و جامه از کتان و ابریشم و موی و قز و قصب و دیبا و خز ساخت، و به مردمان رشتن و تار را در پود بافتن آموخت، و چون بافته شد، شستن و دوختن آموخت. در پنجاه سال بعد مردمان را به چهار گروه کرد: گروهی که اَسْرَوان خوانده می‌شوند و پرستش کارشان بود و جایگاهشان را در کوه قرار داد تا خدای را پرستش کنند. گروه دوم ارتیشتاران، جنگاوران فروزندهٔ لشکر و کشور بودند که تخت شاهی به آنان استوار است. سومین گروه واسْتَریوشان بودند، برزگران که بکارند و ورزند و بدروند، گر چه ژنده‌پوش، اما سر آزاد

۱- کتاب بندهش در فصل ۱۹ در فقره ۱۶ می‌نویسد در خصوص کرشپتر (کرشپت مندرج در یشت‌های پورداوود ص ۱۸۴) گفته شده است که او می‌تواند کلماتی تلفظ کند. اوست که در «وَر جمکرت: ساخته جم» دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است. کرشپت رئیس مرغها است. دین مزدیسنا را به وَر آورد. او را نیز «چرغ» می‌گویند. مینو خرد در فصل ۶۱ فقره ۹ گوید که چهر او (چهروا) رئیس مرغهاست، او در فرهنگها نیز چرغ یکی از مرغهای شکاری درج شده است. اسدی گوید

ز میغ روان چرغ چون پرّ چرغ — پـر آواز رامشگران مرغ مرغ

بودند و از کسی فرمان نمی‌بردند، بر آسوده از دشمن و از کشمکش. گروه چهارم هوتوخشان بودند، دست ورزان سرکش هر گروهی را پایگاه سزاواری بگزید. آنگاه دیوان را فرمود تا آب را با خاک بیامیزند و از آن خشت بسازند و با آن گرمابه و کاخها و ایوانها درست کنند. روزگاری از خاراگهر جست و چندگونه گهر، چون یاقوت و بیجاده و سیم و زر به چنگ آورد. بویهای خوش آورد، چون بان و کافور و مشک و عود و عنبر و گلاب، پزشکی و درمان بیماریها را آورد، و همهٔ رازها را آشکار کرد، پس از آن باکشتی بر آب گذشت و از کشور به‌کشور رفت. پنجاه سال نیز با اینهاگذشت، آنگاه تختی ساخت وگوهر در آن نشانید، و دیوان به فرمان او آن را برداشتند و به‌گردون برافراشتند و جمشید چون خورشید تابان بود. مردمان بر تخت اوگرد آمدند و از فرّه بخت او فرو مانده بودند، بر اوگوهر افشاندند و آن روز را نوروز خواندند. نخستین روز فروردین، روز آسودگی و جشن بود، که آن را با می و جام و رامشگر بیاراستند و چنین روز از آن روزگار از جم یادگار مانده است. سیصد سال چنین گذشت که در آن کسی مرگ ندید، و رنج و بدی نبود، و دیوان چون بندگان، کمر بسته بودند. از یزدان بد و پیام می‌رسید و مردمان روزگاری دراز جز خوبی از شهریار ندیدند. سرانجام منی گرد و از فرمان یزدان سرپیچید. گرانمایگان را از لشکر بخواند.

چنین گفت با سالخورده مهان — که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید — چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم — چنان گشت گیتی که من خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است — همان پوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست — که گوید که جز من کسی پادشاست
به دارو و درمان جهان گشت راست — که بیماری و مرگ کس را نکاست
جز از من که برداشت مرگ از کسی — وگر بر زمین شاه باشد بسی
شما را ز من هوش و جان در تن است — به من نگرود هر که آهرمن است
گرایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین

موبدان سرافکنده و خاموش ماندند. آنگاه فرّهٔ ایزدی از او جداگشت و جهان پر از اختلاف شد. روز بر او تیره گشت و نیرویش کاستی گرفت؛ از کردگار پوزش خواست، اما فره از او برای همیشه جدا شده بود.

پس از این، در روایت فردوسی داستان جوانی شاهزاده ضحاک و ارتباط او با ابلیس می‌آید، پس از آن در ایران از هر سوی جنگ پدید آمد، سپاهی شورشی به ضحاک روی نهادند، بدو فرمانبرداری نمودند و او را شاه ایران زمین خواندند ضحاک بر ایران تاخت و قدرت گنج و سپاه را به دست گرفت. جمشید صد سال از چشم همه مردمان ناپدید شد، امّا در سال صدم بر کنار دریای چین پدید آمد، ضحاک او را به جنگ آورد و با ارّه به دو نیمش کرد».[1]

این است نتیجهٔ غرور و کبر[2]

۱- عبارات منقول از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانهٔ ایرانیان از آرتور کریستن، ترجمه و تحقیق دکتر ژاله آموزگار، دکتر احمد تفضلی، جلد دوم ص (۱۸ - ۱۷ تا ۴۱۶) است.

۲- حماسه‌ای منظوم از نوع شاهنامه فردوسی به نام گرشاسب نامه (آغاز این منظومه تا تولد گرشاسب) سرودهٔ علی بن احمد اسدی طوسی پسر اسدی دیگری که همزمان با فردوسی بوده است. گرشاسب نامه (در قرن پنجم) سروده شده است. گرشاسب یکی از اعقاب جمشید است. (از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار) - ص ۴۱۹ نوشته آرتور کریستن سن - ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضّلی

بخش دهم

شش گهنبار[1] سال

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و یا آخرین گهنبار است. در آئین مزدیسنا، اوقات خلقت بشر است. همانطور که در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز، آسمانها و زمین و روشنایی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود. در سنّت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یَهُوَ در یک هفته، بلکه در مدت یکسال در فصل ۲۵ بندهشن آمده است «اهورامزدا می‌گوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز به توسط من انجام گرفته و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است» گفته شد که پیش از خلقت جهان مادی، در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس از انقضای این

۱- از برای کلمه گهنبار در اوستا یا ایریه *(yairya)* استعمال شده است.این کلمه صفت است به معنی سالی و فصلی از کلمه یار که به معنی سال است مشتق گردیده است. در زبانهای آلمانی و انگیسی یا *(yahr)* و یر *(year)* با یار اوستایی، یکی است «یا ایریه» نیز اسم شش فوشتگان گهنبارهای سال می‌باشد. کلمه مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده گاس در فارسی «گاه» می‌گوئیم، گهنبار یا گاهنبار از «گاسان بار» پهلوی گرفته شده است. (یشت پورداوود ص ۵۹۸ و ۵۹۴)

مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است این خلقت در شش بار در مدت یکسال صورت گرفته است.

نخستین گهنبار سال موسوم است به «امید یورزم mediozarem» در اوستا maezio zarema در این روز آسمان خلقت یافت، این جشن در اردیبهشت ماه در روز دی به مهر (روز ۱۵) واقع می‌شود.

دومین گهنبار، موسوم است به «میدیوشم» medoshem در اوستا maezoishema این جشن در تیر ماه، در روز دی به مهر (روز ۱۵) واقع می‌شود. در این روز آب وجود پیدا کرد.

سومین گهنبار «راپتیه شهیم» گویند. در اوستا paitio shahia پیدایش این جشن در شهریور ماه در اینران روز (روز ۳۰) می‌باشد. در این روز زمین آفریده شده.

چهارمین گهنبار را «ایاسرم» می‌خوانند در اوستا Ayaserema موقع آن مهر ماه و در روز ایران (روز ۳۰) می‌باشد. در این روز گیاه خلق شد.

پنجمین گهنبار میدیاریم در اوستا maeziaria نام نهاده‌اند، در دی ماه و بهرام روز (روز ۲۰) واقع می‌شود. این روز به آفرینش جانور تخصیص یافته است.

ششمین گهنبار موسوم است به همسپتدم یا همسیتمیدیه، در پهلوی هماسپسمان Hamaspasman، این جشن در آخرین روز کبیسه سال که «وهشتوایشت» می‌نامند واقع می‌شود. در این روز انسان (کیومرث) آفریده شد.

از نخستین گهنبار تا به آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز، از دومین تا به آخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا به آخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا به آخرین روز پنجمین ۸۰ روز، از پنجمین تا به آخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا به آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است. بنابراین نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین درصدد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین دو دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین دو دویست و نودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع می‌شود، هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و

گیاه و جانور و انسان به ترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است، ولی معلوم می‌شود از یک آبشخور بسیار قدیمی می‌باشد. چه در خود فروردین یشت در فقره ۸٦ ترتیب فوق منظور شده، مرتباً به فروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشیر درود فرستاده می‌شود.

چنانکه اشاره شد، هر کی از این اعیاد ششگانه نه سال و پنج روز طول می‌کشیده، ولی در موقع ششمین گهنبار که خلقت بشر (کیومرث) در اوقات آن صورت یافت، فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب روی زمین توقف می‌کنند. بنابراین از روز بیست و ششم اسفندماه تا به آخرین روز، پنجه وه (خمسه مسترقه).

در فروردین یشت در فقره ۴۹ چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را می‌ستائیم، که در هنگام همسپتمدم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده (۱۰) شب پی در پی در این جا بسر می‌برند».

ابوریحان بیرونی در خصوص این جشن آخرین گهنبار سال می‌نویسد، که این عید ده روز طول می‌کشیده، آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه (خمسه مسترقه) را دومین «فروردگان» می‌گفته‌اند. مورخین گفته‌اند این جشن ده روز بوده است. خسرو انوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین را نپذیرفت، چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود، مینو خرد فقط پنج روز کبیسه آخر سال «فروردیان» می‌نامد، امروزه زرتشتیان مانند گذشته ده روز اخیر سال را «فروردیان» خوانده، تشریفات مذهبی به جای می‌آروند. عموماً در ایران آغاز سال نوروزی که خورشید داخل برج بره (حمل می‌شود، جشن فروردین است به نخستین ماه سال به مناسبت نزول فروهرها از آسمان به زمین فروردین نام داده‌اند.[1]

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه خود آورده «این عید ده روز طول می‌کشیده» آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان (پنجه وه) یا خمسه مسترقه دومین را

۱ - یشتهای پورداوود - جلد اول ص ۵۹۵

فروردگان می‌گفته‌اند جشن فروردین به مناسبت نزول فروهرها از آسمان به زمین می‌باشد.

علاوه بر بیرونی ابوعثمان جاخط در کتاب المحاسن و الاضداد مطالبی در این زمینه نوشته است و نوشته اینها معتبر است زیرا نزدیکترین به دوره ساسانی می‌باشند.

به واسطه نزول فروهرها باید خانه را تمیز و پاکیزه کرد، لباس نو پوشید، بوی خوش بخور داد، گل و شیرینی و شربت گذاشت، دعا و نماز خواند، سفره‌ای که محتوی هفت‌سین دارد گسترد. (هفت‌سین اشاره به نام هفت امشاسپند[1] یا فرشتگاه مقدس مزدیسنا بوده که سر آنها اهورامزداست و آنان یاران اویند).

۱- منظور از امشاسپندان، اول اهورامزدا (که سرور رانا بوده) بهمن (اندیشه نیک، اردیبهشت) = بهترین راست، شهریور، شهریاری مطلوب، اسپندارمذ = (فرشته زمین: اخلاص) خرداد (فرشته کمال) امرداد (مرداد) بی‌مرگی، سروش: فرشته فرمانبرداری و اطاعت به فرمان اهورامزدا.

بخش یازدهم

اعیاد جشن نوروز با سابقه باستانی آن

بابلیان از دورانهای بسیار قدیم روز اول سال را عموماً در اعتدال بهاری جشن می‌گرفتند این زمان اول بهار و آغاز فصل نو است، زمانی که طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شود، در حقیقت آغاز سال نو است. جشن بابلی که ایدئوگرام آن زگموگ است (یعنی حدود ۲۳۴۰ سال پیش از میلاد مسیح) شناخته شده بود، زَگموک یازده روز نخستین ماه نیسان راکه نخستین ماه سال بود و از اواسط ماه مارس آغاز می‌گشت، در برمی‌گرفت بنابراین جشن روز «اعتدال بهاری» را هم شامل می‌شد. زگموک را به افتخار خدای مَردوک جشن می‌گرفتند و معبد بزرگ این خدا معبد اساگیلا در بابل، مرکز این مراسم بود. چنین تصور می‌شد که در روز اول سال همهٔ خدایان به ریاست مردوک در آنجا گرد هم می‌آمدند تا سرنوشت سالی راکه در پیش بود، و به ویژه حوادث زندگی شاه را تعیین کنند، همچنین شاه بابل می‌بایست در هر سال در هنگام جشن زگموک، در حالی که دست تندیس مردوک را در دست دارد، پیمان خود را با خدایان تجدید کند، به این مناسبت آتش می‌افروختند و تصور

گردش خدا در گردونه در بخشیدن ویژگی با شکوهی به روز اول سال سهمی داشته است. در متنی که «از نبوکُد نُصّر» گفته شده است در هشتمین و یازدهمین روز زگموگ در حضور خدایان دیگر که در برابر او ایستاده و متواضعانه در پیش او خم شده‌اند و او را محجوبانه می‌نگرند. این صحنه بنابر الگوی بار با شکوهی که شاه به بزرگان ملک خود را روز اول سال می‌داد، به تصویر کشیده است.

این نکته اخیر امروزه همانطور که بروکلمان بدان توجه کرده است، در میان یزیدیان وجود دارد، یزیدیان فرقهٔ عجیبی هستند که در سرزمینهای کُردنشین و ارمنی‌نشین به سر می‌برند و مسلمانان آنان را «شیطان‌پرست» می‌دانند، در میان آنان بازمانده‌هایی از این التقاط دینی آسیای مقدم که قبلاً از آنجا آیینهای گنوسی، مندایی و مانوی بیرون آمده، حفظ شده است. یزیدیان روز اول سال را سرْ سال یا سر سال می‌نامند. در نوشته‌ای به سریانی درباره یزیدیان گفته شده که در روز «سرسال» اصلاً سنج نمی‌زنند، زیرا خدا بر تخت خود می‌نشیند و پیامبران و نزدیکان، یعنی ملازمان، پیش او گرد می‌آیند و خدا به آنان می‌گوید: «من در میان شادیها و ستایشها به زمین فرود می‌آیم» آنان همگی در حضور خدا می‌ایستند و شادمانی می‌کنند جمع آورندگان صدقات دستها را دراز می‌کنند (در این روز، آینده را) خدایان و آنانی که در پیش او هستند تعیین می‌کنند، و خدای تعالی به خدایی که بر زمین فرود می‌آید پروانه‌ای می‌دهد و قدرت انجام دادن هرکاری که دلخواه اوست، به او می‌دهد. مولف سریانی با بیان اینکه خدا بر زمین فرود می‌آید، احتمالاً مرتکب اشتباهی شده است آن طور که از منبع سریانی منتشر شده دیگری که آن را گیامیل به ایتالیائی ترجمه کرده است، برمی‌آید، آن که فرود می‌آید روح زیر دست است، در طول این روز فرخنده خدا بر تخت نشسته است، و در پیشگاه خود همهٔ سران خانواده‌ها و پیشگویان و دیگر حاضران را گرد می‌آورد چون این اجتماع کامل می‌شود، چنین آغاز به سخن می‌کند: «گوش فرا دارید دوستان من، من زمین را با نعمتها و برکتها غنی می‌سازم» به محض اینکه او چنین می‌گوید، همهٔ کسانی که گرد آمده‌اند، برمی‌خیزند و در پیشگاه خدا جشن را با شادی فراوان به افتخار او برگزار می‌کنند. سپس خدا

زمین را با هر چه در آن است، به اجاره به شخصی از میان حاضران واگذار می‌کند، در این باره اجاره‌نامه‌ای می‌نویسد و آن را با مُهر خویش مُهر می‌کند و مُهر حاضران را به عنوان گواه بر آن می‌نهد، سپس به هر کدام اجازهٔ بازگشت به کاریشان را می‌دهد و به تحصیلدار نامبرده چنین می‌گوید: «هان! من زمین را با هر چه در آن است، به مدت یکسال به تو دادم، با آن هر چه خواهی بکن». آنگاه این تحصیلدار برمی‌خیزد، نگاهش را به چهاربخش جهان می‌گرداند و تقصیرات مردمان را در ثوابها و کارهای نیک می‌بیند. بعد به آنان می‌گوید: «خدا هیچگونه لذّتی در نمازها و روزه‌ها و دعاهای سحرگاهی مرسوم مسیحیان، یهودیان و مسلمانان نمی‌یابد، امّا خدای تبارک کارهای نیک و ثوابها را دوست دارد. از همین روست که ما بر ثوابها بیش از روزه و نماز ارج می‌نهیم».

بروکلمان می‌گوید که در میان یزیدیان تنها مفهوم اساطیری جشن سال نو نیست که با مفهوم زگموگ بابلی همسان است. یزیدیان در این روز «برای روان در گذشتگان» گوشت میان فقیران تقسیم می‌کنند و زنان سه روز مانده به پایان سال بر سر گورها خوراک می‌برند، همان گونه که رومیان در عید فرالیا چنین می‌کردند. برگزاری جشن روز اول سال در بابل همانگونه که دیدیم، کار دولتی پراهمیتی بود، تجدید پیمان شاه با خدایان بود؛ در این روز بزرگان کشور به گرد شاه فراهم می‌آمدند، و می‌توان تصوّر کرد که در روز اول سال کارهای مهم گوناگون کشور را تدارک می‌دیدند، نوروز تا اندازه زیادی این ویژگی جشن دولتی را حفظ کرده است در حالی که جشن عامه فقط شش روز بود. جشن رسمی در آغاز دوره ساسانی همه ماه فروردین بود[1].

دربارهٔ پیوستگی میان جشن روز اول و تصوّر رستاخیز میان سامیان خواننده را به مقاله و نزنیک (آکنا اورنتیالیا، ج یکم، ص ۱۷۰ به بعد ارجاع می‌دهیم).

شاید بتوان تصوّر بابلیان و یزدیان را در مورد اجتماع خدایان، به ریاست اهورامزدا مقایسه کرد و یَمَه (جمشید) نیز در آن حضور داشت. که بنا بر سنّت نوروز را در اعتدال بهاری

۱- نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار دکتر آرتور کریستن سن، ترجمه آموزگار و تفضلی، ص ۴۸۷، ج دوم

قرار داد.

اما زگموک را بیشتر آشور شناسان با جشن سکیا یکی می‌دانند که جشن بابلی و ایرانی است و این جشن را بروسوس و استرابون مورخین یونانی نقل کرده‌اند. به نظر می‌آید جشن بابلی روز اول سال از طریق ایرانیان به یهودیان هم رسیده باشد. جشن بهاری آدونیس که در آسیای مقدم و در یونان بر پا می‌شده، در ابتدا آیین عزا بوده که ضمن آن مرگ آدونیس، خدای گیاهان را یادآوری می‌کردند اما در عین حال جشن شادی نیز بود، زیرا خدا دوباره زنده می‌شد. بر مرگ آدونیس می‌گریستند، زنان به ویژه مویه‌های دلخراش می‌کردند، پیکرهٔ خدا را که مانند جسدی آن را کفن پوشانیده بودند، بر سر گور می‌بردند و سپس آن را به دریا یا به چشمه آب جاری می‌انداختند. در برخی جاها آئین دوباره زنده شدن خدا را فردای روز آئین عزا برگزار می‌کردند. در جشن آدوینس در «باغهای آدونیس» کشت و کار می‌شد، یا سبدها و گلدانها را از خاک پر می‌کردند و در آن گندم سفید، کاهو، رازیانه و انواع گـلها می‌کاشتند، گیاهان که در مدت هشت روز، بیشتر، یا منحصراً تحت مراقبت زنان بودند، به سرعت با نیروی خورشید می‌روییدند و نیز به سرعت پژمرده می‌شدند. پس از هشت روز آنها را همراه با پیکره‌های آدونیس مرده می‌بردند و در دریا یا در چشمه آبهای جاری می‌انداختند این حرکت اخیر افسونی بود که بدان وسیله می‌خواستند باران مکفی را تضمین کنند. رسم مشابهی را امروزه در جاهای مختلف در اروپا یا در هند می‌یابیم. «آیین سیبل[1]» و «آئین آتیس[2]» که آئین خونین و خشنی است. از توجه اندکی در میان هلنی‌ها برخورداری داشت، امّا در میان رومیان بسیار مورد پسند عامّه بود و در تمام امپراطوری روم منتشر گشت. در رُم دوباره زنده شدن آتیس را به صورت عید «هیلاریا[3]» روز ۲۵ مارس، روزی که مشهور به روز اعتدال بهاری بود جشن می‌گرفتند، عزاداری آدونیس یا آتیس ادامه یافت اما شـادی دوباره زنده شدن آدونیس در بسیاری از آیین‌ها و مراسم عامه نوروز بر جای مانده است.

1- *Cybele*

2- *Atis*

3- *Hiaria*

نوروز در ایران جنبه اساطیری دارد. اسطوره‌شناسان ایرانی می‌گویند اعتقاد بر این بوده که نوروز آن ساعتی است که درآن سپهر، روانها را برای ایجاد آفرینش به جنبش و حرکت در می‌آورد. در کتاب آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی می‌گوید «ششمین روز این ماه (فروردین) «نورز بزرگ» است و در میان ایرانیان جشنی با اهمیت بسیار است، زیرا خداوند در این روز از شش روز ستارهٔ مشتری را آفریده و فرخنده‌ترین ساعات این روز ساعت‌های متعلق به مشتری است. زیرا آفرینش ستاره مشتری است آخرین عمل آفرینش اورمزد (اهورامزدا) و نیز آفرینش انسان بنا به اعتقاد دین باستان، همان آفرینش انسان است. ستاره مشتری به نام خود اورمزداست و بزرگترین ستاره می‌باشد. در دوره ساسانیان روز آفرینش انسان به نام جشن یاد بود «همسپتمیدیه» نام نهاده شده، اما در دوران پس از ساسانی به شش روز اول ماه فرودین انتقال یافت. بنا به آگاهی که درباره نوروز از نوشته‌های بیرونی بدست می‌آید اینکه «نوروز از محل خود آن قدر عقب رفته است که در روزگار ما با ورود متعلق به خورشید است. و بامداد این روز سپیده دم تا حدامکان به افق نزدیک است، و با نگاه کردن به سپیده دم بدان تبرّک می‌جویند و این روزی است برگزیده، زیرا که با نام اورمزد (هرمز) نامیده شده است و آن نام خدا و آفریننده و پرورنده جهان و مردم آن است.» این جشن یادبودی از تجدید دین به وسیله جمشید است و یادبود سفری است که او به آسمان کرده بود. درباره مراسم نوروز، بیرونی ما را مطلع می‌سازد که: «اهل سحر و جادو می‌گویند که کسی که در بامداد روز نوروز، پیش از سخن گفتن سه بار عسل بچشد و (خانه‌اش) را با سه تکه شمع بخور دهد (در تمام سال) از [1] بیماریها در امان می‌ماند» [2] به همدیگر شیرینی هدیه می‌دهند و علامّه قزوینی در کتاب «عجائب‌المخلوقات» [3] خود آورده. رسم اهدای شیرینی در دوران

۱- به نظر می‌آید که نوروز اصل دهقانی داشته و ظاهراً با اسطوره بابلی جهان مرتبط گشته است. کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۴۸۲

۲- این رسم از آنجا پیدا شد که بنا به روایت آذرباد موبد بغداد، اینکه نیشکر در دوران فرمانروایی جم و در روز «نوروز» پیدا شد و پیش از آن شناخته نبود. چنین اتفاق افتاد که: جم نی پر آبی را دید که شیره آن بیرون تراوش کرده بود، جسم آن را چشید و چون در آن شیرینی لذیذی یافت، فرمود تا شیرهٔ آن را بشکند و از آن شکر بسازند، در روز پنجم شکر درست شد و مردم از روی تبرّک آن را به یکدیگر هدیه دادند.

۳- گیهان‌شناسی به کوشش ووستنفر، نوشته علامه قزوینی که منظور همان عجائب‌المخلوقات قزوینی است. ص ۱۶۴.

ساسانی همگانی بود. در این کتاب آورده، با استناد به قول عبدالصمدبن علی روایت می‌کنند که او به استناد قول پدربزرگش عبدالله بن عباس آورده است که جامی سیمین محتوی وی گفت «(نوروز)» چیست؟ پاسخ دادند: «این عیدی بزرگ برای ایرانیان است». گفت: «این روزی است که در آن خدا سپاه را دوباره زنده کرد» پرسیدند «کدام سپاه، این پیامبر خدا؟» پاسخ داد (سپاه) کسانی که از اقامتگاههای خود از ترس مرگ بیرون آمدند، و هزاران بودند و خدا به آنان گفت: «بمیرید» و بعد آنان را در آن روز زنده کرد[1] و روانهایشان را به آنان بازگردانید و به آسمان فرمان داد که بارانی بر آنان ببارد، از این روست که مردمان این رسم را دارند که در این روز آب می‌ریزند». سپس (مقداری) از آن شیرینی را خورد و (محتوای) جام را میان اصحاب خود تقسیم کرد. در نوروز بزرگ پیش از لب به سخن گشودن شکر می‌خورند و بر خود روغن می‌مالند تا از انواع بلایا در طول سال در امان باشند، خصوصاً در سنتهای مربوط به «نوروز بزرگ» که نشانه‌ای اصلی جشن قدیمی زگموک و خاطره‌ای دوباره زنده شده آدونیس را می‌یابیم.[2]

باز بیرونی می‌گوید، در این روز گیاهان دوباره زنده می‌شود، اینطور می‌نویسد: «در بامداد این روز بر آوه بوشَنج شخص خاموشی ظاهر می‌گردد که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست دارد؛ ساعتی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد و تا همین ساعت در سال بعد، دیده نمی‌شود.

در «نوروز بزرگ» یعنی ششمین روز از نخستین ماه سال که روز خرداد (هوروتات = فرشته موکل بر آب) است. در وقت سپیده دم باید خود را بشویند تا از گناهان پاک شوند و همچنین مردم به یگدیگر آب بپاشند، در آن روز جم دستور داد در اطراف ظرفی هفت نوع غلّه را بر هفت ستون بکارند و خوبی و بدی رویش غلات را در سالی که در پیش بود، از

۱- مأخوذ از قرآن مجید سوره بقره، آیه ۲۴۳.

۲- توجیه بدین قرار است بعد از یک مدت طولانی خشکسالی تا زمان جمشید، جم وقتی پادشاه شد دستور داد جویها بکنند و آبها را در آن روان کنند و مردمان از خوشحالی تنهای خود را شستند و سپس اخلاف آنها تقلید از این گذشتگاه خود را تبرک شمردند. اقتباس از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار - ص ۴۸۱

چگونگی رویدن آنها پیش‌بینی می‌کردند و باز جم دستور داد که معابد قدیمی را خراب کنند و معبد جدیدی نسازند.

نوروز در زمان هخامنشیان

سال ایرانیان باستان همانطور که در سنگ نوشته‌های داریوش در بیستون می‌یابیم. در پائیز آغاز می‌شد و جشن بسیار معروف مهرگان (بگیاد) ایرانیان باستان در اصل جشن اول سال ایرانیان بوده است. امّا در همان هنگام در حدود اواخر فرمانروایی داریوش، ایرانیان که تحت تأثیر تمدن آسیای مقدّم و سرزمینهای مدیترانه‌ای قرار گرفته بودند، تقویم مصری را پذیرفتند که بر طبق آن سال به دوازده ماه سی روزه به اضافه پنج روز اضافی (خمسر مسترقه) در فارسی: (پنجهٔ دزدیده) تقسیم شده بود، و در اعتدال بهاری آغاز می‌شد. این سال یعنی سال اوستایی جدید، سال دین زردشتی گشت. از فصل و تا امروز در نزد ایرانیان ادامه دارد و ششمین روز بهار منسوب به «نورز بزرگ» است. یعنی درست روز اعتدال بهاری.

نوروز در ایران (اسطوره دینی)

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و یا آخرین گهنبار [1] (گاهنبار) است. در آئین مزدیسنا (دین باستانی ایرانی) اوقات خلقت بشر می‌باشد. در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنایی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را آفرید و در هفتمین روز بیاسود. اما در ایران، اهورامزاد جهان را در شش بار بیافرید، اما نه مانند یَهُوَ (خدای یهود) در یک هفته، بلکه در مدت یکسال در فصل ۲۵ کتاب بندهشن آمده است «اهورامزدا می‌گوید که خلقت عالم در ۳٦۵ روز به توسط من انجام گرفت و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است». در

۱- شش گهنبار در ایران باستان (در دین مزدیسنا) وجود داشته که برای هر یک از آنها جشن بخصوصی می‌گرفته‌اند. کلمه گهنبار در اوستا: یاایریه *(yairiya)* استعمال شده، این کلمه صفت است و به معنی سالی و فصلی، از کلمه یار که به معنی سال است مشتق شده و در زبانهای آلمانی یار *yahr* و در انگلیسی *year* از این مشتق شده، یاایریه نام شش فرشته گهنبارهای سال می‌باشد (یشت‌ها، ج اول، پورداوود ۲، ص ۴۷۷) از کتاب نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار (آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر آموزگار و دکتر احمد تفضلی، ص ۵۹۸)

مورد کلمه فروردین می‌توانیم چنین تعریف کنیم که پیش از خلقت جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی (: فروهر یا فروشی) وجود داشته و پس از انقضای این مدت از این صورتهای مینوی (: فروهرها جهان جسمانی) ترکیب یافته است.

نوروز در سرزمینهای دیگر

سغدیان و خوارزمیان قرون وسطی نخستین روز ماه نو سَرْد (سغدی) یا ناوْسارْجی (خوارزمی) را جشن می‌گرفتند که ششمین روز پس از نوروز اهل فارس بود و با نوروز بزرگ آنان مطابق می‌افتاد[1]

اُلوفسن (جهانگرد دانمارکی) در سخن از حکومت بخارای کنونی می‌گوید: «در میان رسمهای پارسیان که امروزه هنوز در بخارا به قوّت خود باقی است، باید از مراسم عید بهار و جشن نوروز و آئین گذاشتن حلقه‌های گل و برگ بر سر ستونهای مجزا از هم که ایوان خانه‌ها بر آنها نهاده شده، نام برد؛ این رسم اخیر هنوز در دره‌های پامیر معمول است.

در میان فرقه‌های اسلامی سنّی مذهب که در شمال آفریقا به سر می‌برند، اختلاط عجیبی میان نوروز ایرانی، جشن سال نو آیینهای قدیمی آسیای مقدم و ساتورنال رومیهای یابیم. در مصر نوروز به صورت معرّب آن «نیروز» وجود دارد اما در ماه سپتامبر برگزار می‌شود. آیینها و رسمهای مطلوب عامّه که در این روز اجرا می‌شود، همه در حقیقت شبیه به جشن انایر یا یَنّار است که در مغرب برگزار می‌شود. نام لاتین آن (: یانواریوس) شاخه‌های سبز روی بام خانه‌ها می‌اندازند یا شاخه‌های سبز را در زمین می‌کارند، در مراکش هفت نوع سبزی یا میوه خشک می‌خورند. هر چیز کهنه و مستعمل خانه را عوض می‌کنند، و برای سال نو تفالها می‌زنند، بازیهایی را تدارک می‌بینند، دختران کوچک عروسکی را این و آن سو می‌گردانند.[2]

---

۱ - آثارالباقیه بیرونی ص ۲۲۳

۲ - اقتباس از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار، از آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر آموزگار و دکتر تفضلی ص ۴۹۷ و ۴۸۹

به طور کلی باید یادآور شده، که جشن نوروز و مراسم مخصوص آن در زمان ساسانیان بیش از همه زمانها از رونق و شکوه بیشتر بهره‌مند بوده، بطوریکه در مدت جشن، هدایایی که شاهان ساسانی دریافت می‌کردند، در آمد بسیار مهمی بوده، و برای یک ماه فروردین ادامه داشته، این توجّه حتی در موسیقی آن زمان منعکس بوده، در میان نام آهنگهای زمان ساسانی که شاعران ایرانی دورانهای متأخرتر (منوچهری، نظامی) آنها را ضبط کرده‌اند، نامهای نوروز و ساز نوروز، نوروز بزرگ، نوروز قباد برده شده در برهان قاطع نام دو آهنگ «نوروز خارا» و «نوروز خردک» هم آمده است.[۱]

جشن نوروز

نوروز: «آغاز سال نو» بزرگترین عید ملی ایرانیان از زمان باستان بوده است و هنوز هم پابرجا است. در این هنگام خورشید داخل برج بره (حمل) می‌شود. او را «جشن فروردین» هم گفته‌اند. زیرا نخستین ماه سال به نام فروهر[۲] می‌باشد. نوزدهمین روز هر ماه نیز به نگهبانی این فرشته سپرده شده است. فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به «فروردگان». همانطور که در توضیح «شش گهنبار» گفته شد. فروهرها در این روزها برای دیدن بازماندگان خود به زمین فرود می‌آیند. در مورد مذکور نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را «عید اموات» می‌گویند. در نزد هندوان نیز ستایش نیاکان خود (پیتارا pitara) شباهتی به فروردگان ایرانی دارد. رومیها نیز ارواح مردگان را به اسم (مانس manes) پروردگارانی تصور کرده، فدیه تقدیم آنها می‌کردند، عقیده داشتند که روح پس از به خاک سپرده شدن بدن به یک مقام عالی می‌رسد، هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است، ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد، به واسطه فدیه و قربانی، توجه او را از عالم زیرین به سوی خود می‌کشیدند، در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای

۱- اقتباس از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار، از آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر آموزگار و دکتر تفضلی ص ۴۹۷ و ۴۸۹

۲- فروهر: صورت معنوی هر یک از مخلوقات اهورامزدا است.

مردگان می‌گرفتند و فدیه و هدیه نیاز می‌نمودند. مورخین قدیم از جمله ابوعثمان جاحظ در کتاب خویش به نام «المحاسن و الاضداد» و ابوریحان بیرونی در «آثارالباقیه» اطلاعاتی درباره نوروز و فروردگان (فرورد جان) داده‌اند به خصوص نزدیک بودن تقریباً زمان آنها به عهد ساسانیان، این اطلاعات یادآور اساس مذهبی این جشن می‌باشد. ابوریحان می‌نویسد، که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا می‌گذارند و بوی خوش بخور می‌کنند.

گفته شده برپائی رسم عید نوروز از جمشید است.[1] درکتاب نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایران[2] چنین آمده «چون جمشید به پادشاهی رسید، دین را تجدید کرد و این کار که در نوروز انجام شد «روز نو» خوانده شد و عید گرفته شد. گر چه پیش از این هم این روز را بزرگ می‌شمردند. همچنین درباره علت اینکه این روز عید گرفته شده، گفته‌اند که جمشید پس از آنکه گردونه (برای او) ساخته شد، در این روز بر آن نشست و جّن و شیاطین او را در هوا به یک روز از دباوند (دماوند) به بابل بردند و مردمان به سبب معجزه‌ای که دیدند. این روز را عید گرفتند، و رسم برتاب نشستن به تقلید از او معمول گشت و برخی دیگر از آنان (ایرانیان) برآنند که جم در کشور می‌گردید و خواست که به آذربایجان درآید، بر تختی زرین نشست و مردم او را برگردن خویش حمل کردند، و چون نور خورشید بر او افتاد و مردمان او را دیدند، او را تحسین کردند و شادمان شدند و آن روز را عید گرفتند. (متن ص ۲۱۶، ترجمه ص ۲۰۰). در نوروز رسم بر این بود که مردمان به یکدیگر شکر هدیه دهند. سبب آن بنا به روایت آذرباد موبد بغداد، این است که نیشکر در دوران فرمانروایی جم در روز «نوروز» کشف شد. همین کار را در مهرگان انجام می‌دادند.

(متن ص ۲۱۷، ترجمه ص ۲۰۲: در مورد نوروز بزرگ، ششم فروردین): آورده‌اند که در بامداد آن روز بر کوه بوشنج شخص خاموشی که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست

---

۱ - در داستان جم (در شاهنامه فردوسی ترجمه مول ۳۴ - ۲۳ آمده است.

۲ - نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانهٔ ایران، از آرتور کریستن، جلد دوم ترجمه خانم دکتر آموزگار و دکتر احمد تفضلی ص ۴۱۶ و ۴۱۷

دارد، ساعتی نمایان است، سپس پنهان می‌شود و تا سال دیگر در همین هنگام دیگر نمایان نمی‌گردد. باز (در متن ص ۲۱۸ ترجمه ص ۲۰۳: دربارهٔ نوروز بزرگ): و در این روز مردم به یکدیگر آب می‌پاشند و دلیل آن همان دلیل خود شستن است، بعضی دیگر گویند که این آیین در واقع از دورانی است که دیر زمانی باران در ایران شهر نبارید؛ امّا چون جمشید بر تخت نشست و مژده‌ای را که ذکر کردیم، داد، باران فراوانی بارید، و مردمان آن را به فال نیک گرفتند و آب باران را بر هم ریختند، و این آیین در میان آنان نگاهداری شد.

و اما جشن نوروز در بین مردم ایران امروز چگونه است. «مردم برای روزهای نوروز خانه خویش را پاکیزه می‌کنند و آنرا آرایش می‌دهند، لباس نو می‌پوشند بوی خوش بخور می‌دهند گل و شیرینی می‌گذارند دعا می‌خوانند و نماز می‌گزارند، در خوانچه‌ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد (هفت‌سین) این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده، اشاره به هفت امشاسپندان است»[1]

جشن تیرگان و داستان آرش کمانگیر

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه راجع به جشن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق می‌افتد، چنین می‌نویسد. «پس از آنکه افراسیاب به منوچهر غلبه نموده، او را در طبرستان محاصره کرد، بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید به توران برگزار گردد، به واسط پرش و خط سیر، تیری معین شود، در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته، امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است، برگزینند. آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاورند، آرش برهنه شده، بدن خویش به حضار بنمود و گفت ای پادشاه وای مردم به بدنم بنگرید، مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر، قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید، پس از آن، دست بچله کمان برد، به قوت خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود. خداوند به باد امر فرمود، تا تیر

۱ - کتاب زند اوستای دار مستتر ص ۵۰۳

را حفظ نماید. آن تیر از کوه رویان[1] باقصی نقطه مشرق به فرغانه رسید و به ریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود، نشست آن موضع را سرحّد ایران و توران قرار دادند، گویند از آنجائی که تیر پرتاب شد و تا به آنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است، بنابراین جشن تیرگان به مناسبت صلح ایران و توران می‌باشد.

طبری، نیز این داستان را ضبط کرده است. عین عبارت بلعمی که از او نقل می‌کند چنین است. «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند، در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون به زمین آمد» روضة‌الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین می‌نویسد. «مقّرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد، هر کجاکه آن تیر فرود آمد، فاصله میان دو مملکت آن محلّ بود و آرش بر قلّه جبل دماوند رفته، تیری به جانب مشرق افکنده، از شست رهاکرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استواء بر کتاب جیحون افتاده».

جشن مهرگان

مهر هفتمین ماه سال شمسی است. روز شانزدهم هر ماه مخصوص به فرشته فروغ و روشنایی و به مهر روز موسوم است. در ادبیات فارسی، مهر به معنی عهد و پیمان، محبت و خورشید آمده است در بیت زیر مسعود سعد سلمان شاعر فارسی زبان، همه این معانی را یکجا جمع کرده و گوید:

روز مهر و ماه و جشن فرّخ مهرگان   مهربفزا ای نگار مهر چهر مهربان

روز شانزدهم مهر ماه عید بزرگی است، در خود مهر ماه همه جشن بسیار بزرگی است، بنا به گفته بندهشن، مشیا و مشیانه در چنین روزی تولّد یافتند، این جشن را در قدیم متراکانا می‌گفتند، یعنی متعلق به مهر (مهرگان) این جشن شش روز طول می‌کشد. از روز شانزدهم

۱- رویان نام ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع شود به معجم‌البلان. (مطالب به نقل از یشت پورداوود، جلد اول، ص ۲۳۵).

شروع شده در روز بیست و یکم که رام روز باشد پایان می‌یابد.

روز آغاز را مهرگان عامه و روز پایان را مهرگان خاصه می‌گویند، در ایران قدیم فقط دو فصل داشتند. اول تابستان که (هَمَ Hama) می‌گفتند و زمستان که (زَینَ Zayana) می‌گفته می‌شد از زَینَ در فارسی کلمه دی به جای مانده در تمام اوستا از این دو فصل نام برده شده است.

نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان. باز در نبد هشن آمده که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوّا) از نطفه کیومرث پدید آمدند.

دانشمندان ایرانی و عرب اخبار زیادی راجع به مهرگان نقل کرده‌اند، از آن جمله گویند در زمان این جشن موبدان موبد، خوانچه‌ای که در آن لیمو - شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واج گویان) نزد شاه می‌آورد.

ابوریحان بیرونی دانشمند قرن چهارم هجری در کتاب معروف خود به نام آثارالباقیه عن القرون الخالیه، بطور مفصل از عید مهرگان (مهرجان به صورت معرّب آورده) سخن گفته از آن جمله می‌نویسد «گویند مهر که نام خورشید است، در چنین روزی ظاهر شد به این مناسبت این روز را بدو منسوب کرده‌اند، پادشاهان در این جشن، تاجی که به شکل خورشید است و در آن دایره‌ای مانند چرخ نصب بود بسر می‌گذاشتند.

گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند. به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند ندا می‌داد. ای فرشتگان به سوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهانید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید. در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید، روشنائی و نور کسب نمود. از سلمان فارسی نقل شده است،که او گفت ایرانیان در زمان ساسانیان معتقد بودند که خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید

و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد، چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک (دهاک) را در کوه دباوند (دماوند) به زندان انداخت و خلایق را از گزند او برهانید. لاجرم در این روز عید گرفتند، و آفریدون مردم را امر کرد که کُشتی به میان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند، چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد. از این روز به بعد دعای خیرشان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زردشت گفته که آغاز و انجام جشن مهرجان، در عظمت یکی است و گفته که هر دو روز را عید بگیرید و از آن به بعد هرمز پسر شاپور، در تمام روزهای مهرجان جشن برپا داشت، و در زمانهای بعد پادشاهان و مردمان ایران از آغاز مهرجان (مهرگان) تا مدت سی‌روز مانند نوروز بعد پادشاهان و مردمان ایران از آغاز مهرجان (مهرگان) تا مدت سی‌روز مانند نوروز جشن می‌گرفتند و هر پنج روز را به یک طبقهٔ از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهگانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به التفهیم فی‌صناعةالتنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهرجان روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر بیور اسب جاذوانک به ضحاک معروف است و به کوه دنباوند بازداشت و روزهای از پس مهرگانست همه جشن اند بر کردار آنچ از پس نوروز بود و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بدین دانندش».

بلعمی می‌نویسد «آفریدون ظفر یافت و ضحاک را بگرفت و ضحاک را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده، جهان بر وی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون به ملک بنشست. فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید.

به روز خجسته بر مهر و ماه — به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

یا

بفرمود تا آتش افروختند — همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست — تن آسائی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است از او ماه و مهر — بکوش و برنج ایچ منمای چهر

اما بعد از اسلام هم جشن مهرگان در بین ایرانیان برپا می‌شد. اما در مدت غلبه و قهر قوم مغول بسیاری از عادات و رسوم ایرانی از بین رفت از جمله جشن مهرگان، از اشعار منوچهری برمی‌آید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود، با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان می‌گرفتند. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر به اروپا رفت.

اما از رودکی شاعر بزرگ ایران چند بیت درباره جشن مهرگان:

ملکا جشن مهرگان آمد — جشن شاهان و خسروان آمد
خز به جای ملحم و خرگاه — بدل باغ و بوستان آمد
مورد به جای سوسن آمد باز — می به جای ارغوان آمد

جشن مهرگان امروز در ایران به مدت پنج روز همراه با شادمانی و سرور و با خلوص نیت برگزار می‌شود، مؤمنان زرتشتی در دهکده‌های ایرانی در روزهای جشن به زیارتگاههای مهر می‌روند و در آنجا آتش و شمع روشن می‌کنند و در طی نیایشهای خود نثارهای کوچکی را به این ایزد بزرگ که نگاهبان «راستی» و «نظم» و دشمن «دروغ» و نابود کننده «ناراستی» است، تقدیم می‌دارند.[۱ و ۲]

جشن سده

جشن سده که مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمانهای بسیار دور تا به حال نزد

۱ - یشتهای پورداوود ص ۳۹۶ تا ۴۰۱ - ۲
۲ - کتاب شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضلی ص ۱۲۷ و ۱۳۳

زرتشتیان این جشن برگزار می‌شود و آتش می‌افروزند، این جشن در دهم بهمن ماه اتفاق می‌افتد. سنّت آن روزی است که آتش پیدا شده، برای وجه تسمیه این جشن به سده دلایلی گفته شده، اما در کتاب التفهیم فی‌صناعةالتنجیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ توسط ابوریحان بیرونی تألیف شده، مستندتر بیان شده و بیشتر قابل اعتماد است. ابوریحان می‌گوید «سده آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتشها زنند و به‌کوز و بادام و گرد برگرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند به سوختن جانوران، اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پدر نخستین سد، تمام شد. اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد. تا مغزشان بدان درویش کند که بر کتفهاء او بود و او را وزیری بود، نام او رماییل نیک دل و نیک کردار و از آن دو تن، یکی یله کردی و پنهان او را به دنباوند فرستادی، چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این رماییل گفت توانایی من، آن بود که از دو کشته یکی برهانیدمی و جمله ایشان در پس کوه‌اند. باری سواران فرستاد تا به دعوی او نگرند و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود، هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند، زیرا که شب بود خواست که بسیاری ایشان بدید آید. پس نزدیک آفریدن به موقع افتاد و او را آزادکرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و پیش از سده روز بیست او را «بر سده» گویند و نیز «نوسده» گویند و حقیقت از وی چیزی ندانستم.»

سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده به هوشنگ نسبت داده شده است. از این قرار، روزی هوشنگ با همراهانش از کوهی می‌گذشت، ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از دور بدید، سنگی برگرفته به سوی آن انداخت، مار بگریخت، سنگ خرد به سنگ بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست، هوشنگ خدای را از این فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فروغیست این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی

شب آمد، برافروخت آتش چو کوه — همان شاه در گرد او با گروه

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد — سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار — بسی باد چون او دگر شهریار

جشن‌های کوچکتر هم بسیار بوده، هر ماه جشن خود را داشت، روزی که نام آن روز با نام ماه یکی بوده، مثلاً آذرجشن که نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم به آذر. یعنی پاسبانی که این ماه و این روز به آذر ایزد برگذار شده است، در آذرجشن مردم به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند.[۱]

جشن بهمنجنه

می‌دانیم که یازدهمین ماه سال بهمن است و نیز دومین روز ماه منسوب به بهمن در ایران باستان به دلیل توافق اسم روز با اسم ماه جشن بزرگی برپا می‌کردند به نام بهمنگان یا بهمنجنه. انوری شاعر معروف در شعر خود آورده:

بعد ماکز سر عشرت همه روز افکندی — سخن رفتن و نارفتن مادر افواه
اندر آمد ز در حجرهٔ من صبحدمی — روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم خود چنین می‌نویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید به شیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فرامشتی برود و امّا به خراسان مهمانی کنند بر دیگی که اندر و از هر دانه خوردنی خورند کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلال‌اند و آنچه آن در آن وقت اندر آن بقعه یافته شود گوشت هر جانوری و حیوانی که حلال‌اند و آنچه آن در آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات». آنچه که اسدی طوسی شاعر قرن پنجم هجری در کتاب لغت خود به نام «لغت فرس» در عنوان کلمه بهمنجنه می‌نویسد.

«بهمنجنه رسم عجم است، چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی، بهمنجنه کردندی و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد بر سر کاسه‌ها

۱ـ یشت‌ها، پورداوود جلد اول، ص ۵۱۳-۵۱۴.

برافشاندندی» و نیز فرخی گوید:

فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد　　عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه

چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی اسدی طوسی برمی‌آید بهمن نیز نام گیاهی است که بخصوص در «جشن بهمنجنه» خورده می‌شده، و رنگ آن یا سفید بوده یا سرخ و شکلش مانند زردک بوده[1].

جشن سیرسور

چهاردهم دی ماه (دَذْو) روز گوش، جشنی است که آن را «سیرسور» می‌نامند و در این روز سیر می‌خورند، شراب می‌نوشند و سبزیجات را باگوشت می‌پزند و با این کار خود را از شیطان حفظ می‌کنند و دلیل این جشن این بود که مردم می‌خواستند که از اندوهی که پس ازکشته شدن جمشید بر آنان رسیده بود، و سوگند خورده بودند که به هیچ چربیی دست نزنند، خویش را برهانند. و این رسم در میان آنان بر جای ماند و با آن غذا از بیماریهائی که از ارواح بد ناشی می‌شود خود را شفا می‌بخشند در فرهنگ برهان قاطع راجع به این جشن چنین گفته شده.

سیرسور را جشنی است که فارسیان (= ایرانیان) در روز چهاردهم از هر ماه شمسی، برگزار می‌کنند و در این روزگوشت و سیر خورند وگویند که خوردن آن ایمن بودن از مَسّ (دیوانگی) جنّ است. نیک است در این روز فرزند به مکتب دادن و پیشه و صنعت آموختن.[2]

۱ - یشتهای پورداوود، ج اول، ص ۸۹ - ۹۰

۲ - از کتاب نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار از آرتو کریستن سن، ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضلی ص ۴۱۶

بخش دوازدهم

آتش و تقدس آن

تقدس آتش علاوه بر گاتها که قدمت آن به هزار و صد تا هفتصد پیش از میلاد نوشته‌اند از زمان مادها در اسحاق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقش مانده که مربوط به قرن هشتم پیش از مسیح می‌باشد، اکنون این نقش موسوم به «دکان داوود» است و آن گوریست که در بدنهٔ کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارتست از یک ایرانی که در برابر آتش ایستاده است.

در زمان هخامنشیان بنا به گفته گیرشمن (خاورشناس آلمانی) سه معبد از آن زمان باقی مانده، یکی در پاسارگاد که به امر کوروش ساخته شده، دیگری در نقش رستم در جبههٔ مقبره داریوش که شاید به دستور خود او بنا شده و سومین در شوش، که ظاهراً متعلق به زمان اردشیر دوم است.

در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملّی گردیده بر سکه‌های پادشاهان این سلسله نقش شده است. از جمله انواع دبیری در آن زمان کتابت « آتشان همار[1] دبیریه» بود، تأثیرات

۱- همار - آمار - آمار - شمار و شماره همه از یک ریشه است. از مزدیسنا دکتر محمد معین - ص ۲۷۹

اخلاقی و تربیتی آتش در زندگی فردی و قومی ایرانیان باستان به اندازه‌ای بوده که مظاهر آن در تمام مراحل حیات آنان جلوه‌گر شده است. دیده‌بانی دایمی آتش به جهت احتراز از خاموشی آن خود، آنان را برای آمادگی دایم تربیت می‌کرد، اثر این نوع تقدیس ایرانیان باستان به آتش در زمانهای بعد هم مشاهده می‌گردد. نمونه‌های آن، مراسم شب چهارشنبه پایان سال (چهارشنبه سوری) یا زمانی که چراغ روشن می‌شود، صلوات بر پیامبر بزرگ اسلام فرستاده می‌شود، در فلسفه اشراق مؤثر و عامل حقیقی وجود، نور است، محبت از نور صادر می‌شود و حرارت و حرکت هر دو معلول نوراند. شیخ شهاب‌الدین سهروردی «پیر و مشرب اشراق» آتش را برادر نور می‌نامد و نام ایرانی «نور اسپهبد انسانی» به آن داده است.

بنابراین احترام به آتش، همانطور که گفته شد ریشه کهن دارد، سنتی که از طرف هوشنگ و سپس جمشید و فریدون و کیخسرو مرسوم و سرانجام از طرف زرتشت تأکید گردیده.[1]

در ادبیات پارسی از تقدیس و احترام زرتشت نسبت به آتش بارها سخن رفته است. بلعمی در تاریخ خود در مورد زرتشت می‌نویسد: و «و آتش‌پرستی ایشان را صواب کرد.» مجمل‌التواریخ و القصص هم می‌نویسد: زرتشت «آتش را تعظیم نهاد به پرستیدن و قبله ساختن» مؤلف بیان الادیان هم می‌نویسد: و «مغان آتش را عزیز و بزرگ دارند و او را خدمت کنند.» دقیقی در شاهنامه خود، اندر (پیدا شدن زردشت و گرویدن گشتاسب دین او را) گوید:

به شاه جهان گفت پیغمبرم — ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز — بگفت: «از بهشت آوریدم فراز»
«جهان آفرین گفت بپذیر این — نگه کن بدین آسمان و زمین»
پس آزاده گشتاسب بر شد به گاه — فرستاد هر سو به کشور سپاه
پراگند گرد جهان موبدان — نهاد از بر آذران گنبدان[2]

۱- اشاره به داستان سنگ انداختن هوشنگ برای کشتن مار و بر خورد آن سنگ دیگر و پدید آمدن آتش و سوختن مار و سپاس کردن هوشنگ خدای را و رسم «جشن سده» نهادن. تعریف مفصل در قسمتها جشن‌ها گفته شد.

۲- آذران گنبدان (مفرد آن آذر گنبد یا گنبد آذر، نام آتشکده است. مزدیسنا و ادب پارسی دکتر معین ص ۲۸۰ به بعد.

اما بعد از اسلام (ایرانیان مسلمان) آتشکده‌ها را (کعبه زردشت) نامیده و خود آتش را (قبله زرتشت) نام داده‌اند.

امیر معزی می‌گوید:

ای روی تـو رخشـنده‌تر از قـبلهٔ زردشت

بی‌روی تو چون زلف تو گوژ است، مرا پشت

بنا به روایات اینکه، زرتشت آتش را به گشتاسب نشان داد و گفت این آتش بـهشتی است. دقیقی گوید:

یکـی مـجمر آتش بیاورد بـاز　　بگفت: «از بهشت آوریـدم فـراز»

فردوسی از زبان رستم می‌گوید:

بـــرافـــروختم آتش زردهشت　　که با مجمر آورده بـد از بـهشت

حافظ شیرین سخن هم در ساقی‌نامه می‌گوید:

بـیا سـاقی، آن آتش تـابناک　　که زردشت می‌جویدش زیر خاک

بمن ده که در کیش رنـدان مست　　چه دنیاپرست و چـه آتش‌پـرست

یا در جای دیگر گوید:

بباغ تـازه کـن آیـین دیـن زردشـتی　　کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

باز فردوسی در عنوان خواب دین بابک آورده

چنان دید در خواب کآتش‌پرست　　سه آتش فـروزان بـبردی بـدست

عنصری شاعر هم چنین گوید:

چو شب رفت و بر دشت پستی گرفت　　هـوا چـون مغ آتش‌پـرستی گـرفت

باز دقیقی می‌گوید:

بـزاریش گـفتند اگـر شـهریار　　دهـد بـندگانرا بـه جـان زیـنهار

بدین انـدر آیـیم و پـرسش کـنیم　　هـمه آذرانـرا پـرستش کـنیم

شیخ سعدی می‌فرماید

بگـفتا نگـیرم طـریقی بـدست　　　که نشنیدم از پیر آذرپرست[۱]

اهمیت هر آتش در عظمت و پیچیدگی تـهیه آنست. آتش بـهرام از شـانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هر یک خود پس از بجای آوردن آئین‌های پیچیده، دشـوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود به دست آمده است. هنگامی که هر یک از شانزده آتش پس از طی مراسم فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال، آتش‌هـا را بـه یک آتش‌دان می‌گذارند و در همهٔ نخستین ماه سال نو، سرودهای دینی را به گرد آن می‌خوانند، سپس در روزهای مقدس موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها راکه نشانه‌های ایزد بهرام است در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اطاقک داخل آتشکده بر جای می‌گذارند.

شمشیری وگرزی بر دیوار آن می‌آویزند و در هر یک از پنج‌گاه روزکه باید سرودی بر آتش خواند، آنها را به صدا در می‌آورند.

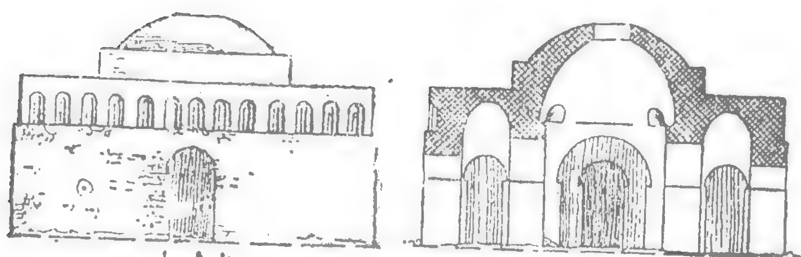
بر پاکردن آتش آذران از آن ساده‌تر است، این آتش را از چهار آتش می‌سازندکه در اصل نُمادی از اتحاد چهار طبقهٔ اجتماعی موبدان، ارتشتاران کشاورزان، و پیشه‌وران بوده است. آتش بهرام از آتشهای بسیار مهم می‌باشد.[۲]



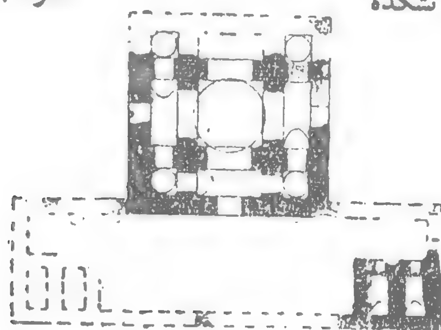
تصویر آتشگاه در پشت یکی از سکه‌های اردشیر اول. موزهٔ ملی کپنهاک
(ایران در زمان ساسانیان. کریستنسن)

---

۱ - پیرآذرپرست: موبد و آتربان.
۲ - اساطیر ایرانی تألیف دکتر مهرداد بهار ص ۴۰ و ۴۱



منظرهٔ جلو　　　مقطع آتشکده



نقشهٔ آتشکده

آتشکدهٔ معمولی

(از تاریخ صنایع ایران. دکتر ویلسن)



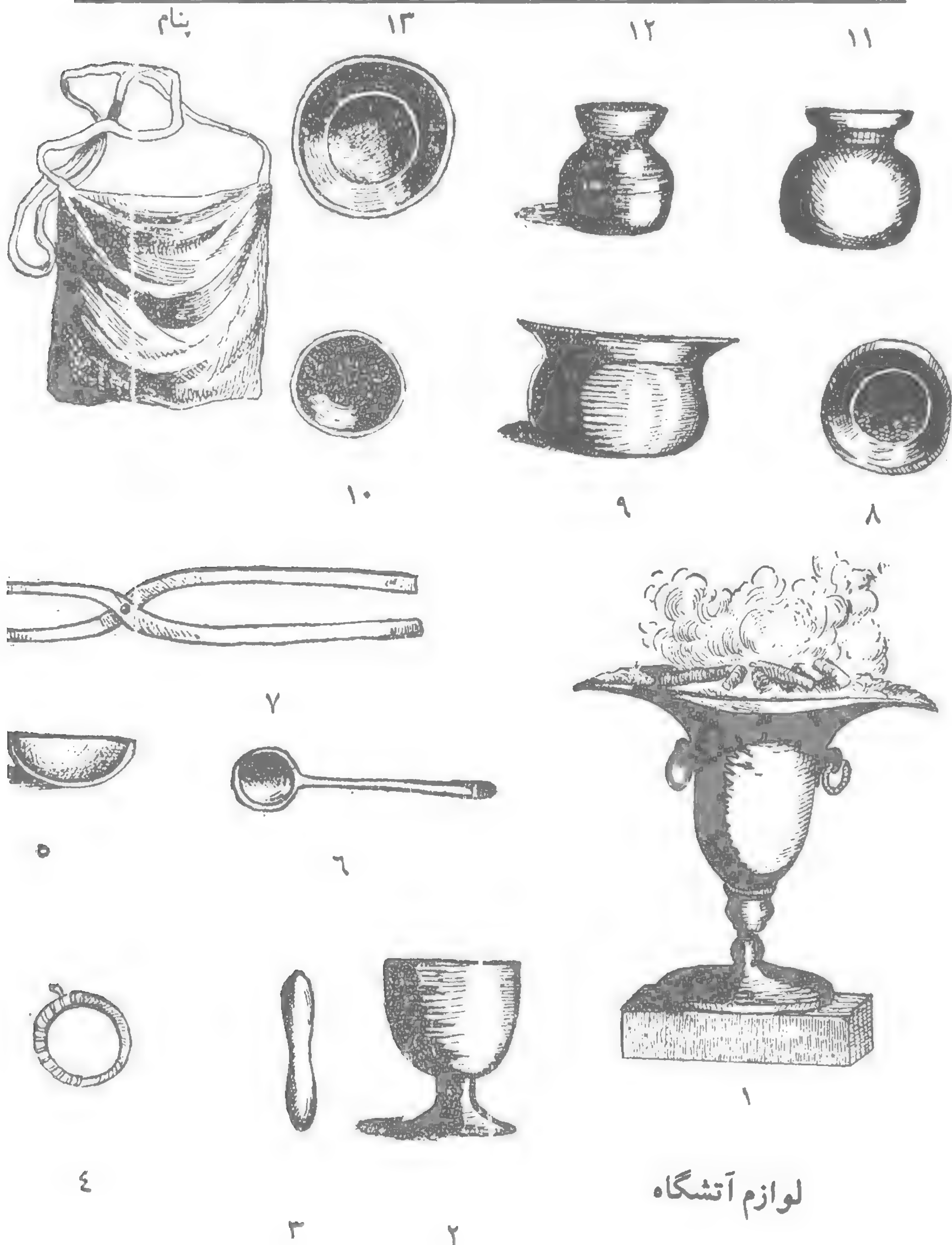
آتشدانهایی از دورهٔ ساسانی درنقش رستم که نشان می دهدزودشتیان درکوهها به عبادت می پرداختند و همچنین دلالت برقدمت حرمت آتش درنظر زردشتیان و هندوها دارد.

آتشگاه و مراسم خاص آن

در آیین مزدیسنا تشریفات مذهبی بسیار معمولست و از جمله این تشریفات مربوط به آتش و آتشکده می‌باشد آتشکده را در محلی می‌ساختند که اطراف آن باز باشد، در هر آتشکده کانونی مخصوص برافروختن آتش وجود داشته که جز آتربان هیچکس حق ورود به آنرا نداشته و آتربان حتماً باید پنام (دهان‌بند) مخصوص می‌بسته تا نفس آن آتش مقدس را آلوده نسازد. در سمت راست مقر آتش، اطاقی بوده وسیع و چهارگوشه که به قسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده و هر یک برای وظیفه معین اختصاص داشته این اطاقها را «یزشن‌گاه» می‌گفتند (محل انجام تشریفات و عبادات). بر روی آتش مقدس نباید نور آفتاب بتابد، از شرایط دیگر ورود به آتشکده پوشیدن لباس سپید بوده، البته این مراسم که گفته شد هنوز در بین زرتشتیان انجام می‌شود. کریستن سن خاورشناس دانمارکی در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» خود از مراسم آتشگاه سخن گفته، از جمله می‌گوید «شکل بنای آتشگاهها در همه جا یکسان بوده، آتشگاه در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن می‌سوخته است، معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت‌گوشه داشته است و نمونه‌ای از این آتشکده در شهر یزد وجود دارد که از آتشکده‌های باستانی است و بعد از اسلام به مسجد تبدیل یافته». آتشکده باید پر از مواد معطر و بوی کندر باشد. روحانی با همان دهان‌بند مخصوص خود آتش را با قطعات چوبی که «برسمه» نامیده می‌شود آتش را بهم می‌زد و مشتعل نگاه می‌داشت و دعاهای مخصوص را تلاوت می‌کرد. سپس روحانیون دیگر هوم (هئومه Haoma در اوستا گفته می‌شود) را نثار می‌کردند. و در اثنای تلاوت دعاها یا سرودن اوستا، این شاخه هوم را پس از تطهیر در هاون می‌کوبیدند پس از تهیه هوم، آنرا نثار می‌کردند در این مراسم هفت تن روحانی با درجات معین خود وظیفه خاصی برعهده داشتند زئوتر zaotar = زوت که بالاترین مقام را داشت، متون اوستا را با تشریفات و باگرفتن برسم تلاوت می‌کرد. مقام بعد رتو (Ratu) وظیفه دیگر، هاونان Havanan هوم را می‌فشرد. آتروخش (Atravaxsh) مراقب آتش بود و با زئوتر در خواندن دعا همراهی می‌کرد. فره بره‌تر

(Fraberetar) هیزم می‌آورد برای آتش، آبرت Aberet آب می‌آورد. آس‌نتر (Asnatar) هوم را صاف می‌کرد. رئث ویشکره Ruethuishkara هوم را با شیر مخلوط می‌کرد. هفتمین موبد سر شاوریز یا سرشاورز Sraoshavarez مراقب اعمال دیگران بوده و هم مراقب انتظامات بیرون از آتشگاه.

در آتشکده‌ها روحانیان و موبدان دعاهای مقرّره پنج‌گاه روز و همه اعمال مذهبی را بجا می‌آوردند به ویژه هنگام اعیاد ششگانه (گاهنبارها)، هرکس به آتشکده وارد می‌شد. باید «آتش نیایش = دعای مخصوص آتش» را بخواند و معتقد بودند با خواندن این دعا برای سه بار خواندن در روز انسان صاحب ثروت و فضیلت می‌گردد. وسایل و آلات آتش در کنار آتشدان قرار گرفته بودند و روحانیان آواز را باید با صدای بلند وگاهی کوتاه تلاوت کنند.



لوازم آتشگاه

۱ـ آتشدان ۲ـ هاون ۳ـ دستهٔ هاون ۴ـ انگشترین

۵ـ پیاله ٦ـ چمچه ۷ـ انبر (آتش چین) ۸ـ طشت نه سوراخ

۹ـ آوند ۱۰ـ طشت ۱۱ و ۱۲ـ مشربه ۱۳ـ سرپوش آوند

آتشکده‌های معروف

آتشکده آذرگشسب

گشسب در زبان اوستا ورشنه Vareshna آمده که معنی نر و نرینه می‌باشد ورشنه‌یی Varshnay به معنی قوچ است.

آذرگشسب در پهلوی آتورگشنسب گفته شده و در فارسی گشن به معنی نر و یا اسب نر آمده است. در فصل ۱۷ از کتاب بند هشن درباره این آتشکده آمده «آذرگشسب تا هنگام پادشاهی کیخسروب هماوره پناه جهان بوده، وقتی کیخسروب بتکدهٔ دریاچه چچست را ویران کرد، آن آتش به یال اسب او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را بر طرف نمود و روشنایی بخشید، بطوریکه او توانست بتکده را ویران کند، در همان محل در بالای کوه اسنوند دادگاهی (معبد) ساخت و آذرگشسب را فرو نشاند.»

آذرگشسب به علت انتساب تولد زردشت مورد تقدیس بوده است. در ادبیات فارسی ذکر آذرگشسب بارها به میان آمده است. فردوسی در عنوان (رفتن کیخسرو به دژ بهمن و گرفتن آن) می‌گوید:

بشد تا دژ بهمن آزادشاه	خود وگیو وگودرز و چندان سپاه
به دژ درشد آن شاه آزادگان	ابا پیر گودرز کشوادگان
یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ	پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید	شد آن تیرگی تا مه ابر سیاه
دراز او و پهنای آن ده کمند	بگرد اندرش طاقهای بلند
ز بیرون چو نیم از تک تازی اسب	برآورد و بنهاد آذرگشسب
نشستند گرد اندرش موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان گرد چندان درنگ	که آتشکده گشت با بوی و رنگ

و همچنین پس از باز آمدن کیخسرو از توران به ایران و شرح کارهای خود در آن

سرزمین برای کیکاوس) می‌گوید:

نیا چون شنید از نبیره سخن یکی پند پیرانه افکند بن
بدو گفت ما هم چنین با دو اسب بتازیم تا خان آذرگشسب

پس از آنکه هوم داستان دستگیر کردن افراسیاب را برای گودرز کشوادگان نقل کرد.

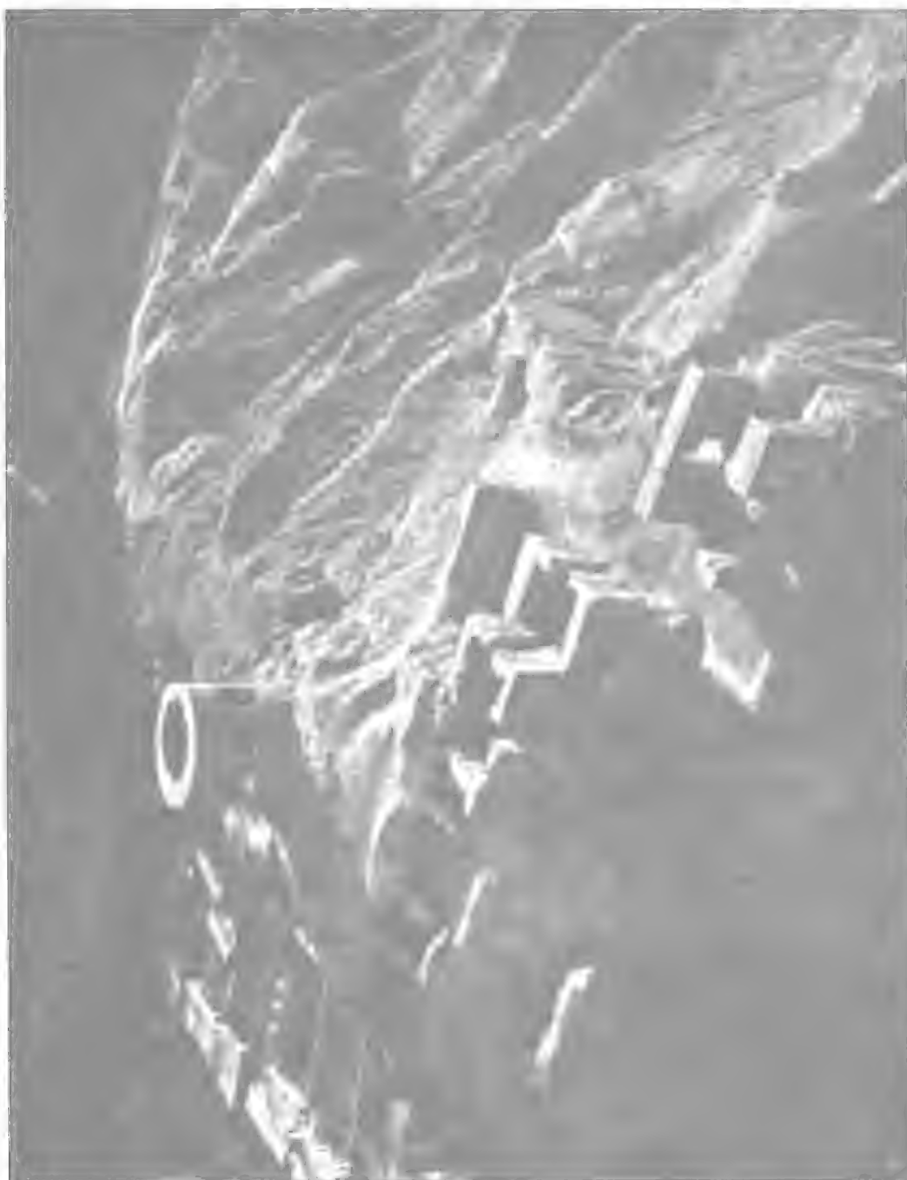
ز بس نالهٔ زار و سوگند اوی یکی سست‌تر کردمش بند اوی
برین جایگه بر ز چنگم بجست دل و جانم از جستن وی بخست
درین آب خنجست پنهان شدست بگفتم به تو راز چونان که هست
چو گودرز بشنید این داستان بیاد آمدش گفتهٔ باستان
پراندیشه شد سوی آتشکده چنان چون بود مردم دل شده
نخستین برآتش نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت و بگشاد راز از نهفت همه دیده با شهریاران بگفت
هم آنگه نشستند شادان بر اسپ برفتند از ایوان آذرگشسب

پس از کشته شدن افراسیاب و گرسیوز در عنوان (باز آمدن کاووس و خسرو به پارس گوید:

ز یزدان چو شاه آرزوها بیافت ز دریا سوی خان آذر شتافت
بسی زر بر آتش برافشاندند به زمزم بسی آفرین خواندند
ببودند، یک روز و یک شب به پای به پیش چهار داور رهنمای
چو گنجور کیخسرو آمد زرسپ ببخشید گنجی به آذرگشسب

باز فردوسی می‌فرماید:

سواری به کردار آذرگشسب ز کابل سوی شام شد بر سه اسپ
از آتش کسی کرد بانوگشسب ابا خواسته همچو آذرگشسب
چو رستم بدیدش برانگیخت اسپ بیامد بر او همچو آذرگشسب
وزان پس نشستند گردان بر اسپ براندند برسان آذرگشب



آتشکده‌ای برروی تپه نزدیک اصفهان، زردشتیان هنوزهم بخشی ازسنت دینی قدیمی راکه برطبق آن اعمال دینی بربالای کوهها انجام می‌گرفت، حفظ کرده اند.

بانوگشب نام دختر رستم پورزال است، در شعر سنائی (آذرگشب) و (آذرشب مخفف آذرگشب و آذرگشسب است.[۱]

آب و آتش نخوانده او را اسب — آن صدف خواند و اینش آذرشب

ضمناً نام فرشته‌ای موکّل بر آتش که پیوسته در آتش مقام دارد دانسته شده، آذرگشب همیشه به خاطر تقدس مورد سوگند ایرانیان بوده، باز فردوسی می‌فرماید:

به یزدان که او برتر از برتری است — نگارندهٔ زهره و مشتری است
به تاج و به گاه و به خورشید و ماه — به آذرگشب و به مهر و کلاه
که از شاه خاقان نپیچد به دل — نباشد به کاری و را دل گسل

و نیز

یکی سخت سوگند خواهیم به ماه — به آذرگشب و به تخت و کلاه
که گر خسرو آید بدین مرز و بوم — سپاه آرد از نزد قیصر ز روم
تو خواهی مرا زو به جان زینهار — نگیری تو این کار دشخوار، خوار

مورد مذکور را در گریختن بندوی از بند بهرام است.

و هنگامیکه کیخسرو برای بریدن از دنیا به کوه رفت، فردوسی از قول ایرانیان به شاه نقل می‌کند.

همه خاک باشیم اسپ ترا — پرستنده آذرگشب ترا

و همچنین بهرام‌گور برای پی گم کردن در جنگ با خاقان چنین با گروهی اندک به آذربایجان حرکت کرد

۱- در ادبیات پارسی آذرگشسب به معنی تیزی و چالاکی آمده، «از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی، تألیف دکتر محمد معین

مثال: فردوسی می‌فرماید

سواری بکردار آذرگشسب — ز کابل سوی شام شد بر سه اسپ
از آتش کسی کرد بانوگشسب — ابا خواسته همچو آذرگشسب
چو رستم بدیدش برانگیخت اسپ — بیامد بر او همچو آذرگشسب
وزان پس نشستند گردان براسپ — براندند برسان آذرگشسب

مزدیسنا و ادب پارسی دکتر معین ص ۳۲۸ و ۳۲۹

وز آن جایگه لشکر اندر کشید سوی آذر آبادگان برکشید
چو از پارس لشکر فراوان ببرد چنین بود نزد بزرگان و خرد
که از جنگ بگریخت بهرام شاه و را سوی آذرگشب است راه

و تا آخر (و در تاختن بهرام گور بر خاقان چین)

بیاورد لشکر به آذرگشسب همی پس بنه هر یکی باد و اسپ

ز در (بازگشتن بهرام گور به ایران زمین) می‌گوید:

چو شد ساخته کار آتشکده همان جای نوروز و جشن سده
بیامد سوی آذر آبادگان خود و نامدران و آزادگان
پرستش کنان پیش آذر شدند همه موبدان دست بربر شدند
پرستندگان را ببخشید چیز وز آتشکده روی بنهاد تیز

و همچنین پس از تصمیم به جنگ با قیصر روم، اول به آتشکده آذرگشب می‌رود، فردوسی می‌فرماید:

جهاندار با کاویانی درفش همی رفت با تاج و زرینه کفش
همی بر شد آوازشان بردومیل به پیش سپاه اندرون کوس و پیل
پس پشت و پیش اندر آزادگان بشد تیز تا آذر آبادگان
چو چشمش برآمد به آذرگشسب پیاده شد از دور و بگذاشت اسپ

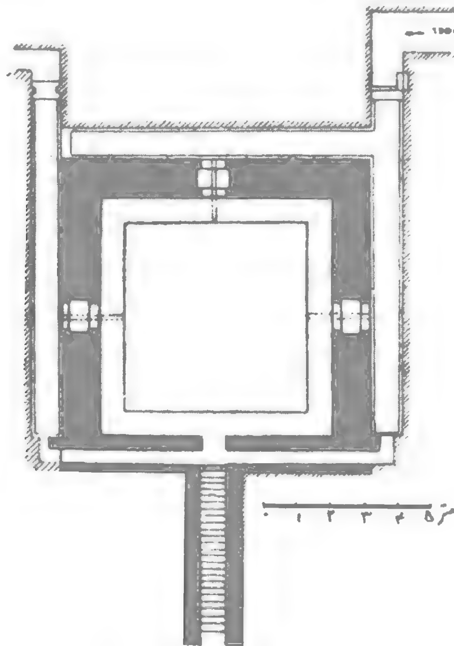
خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م) قبل از آنکه به جنگ بهرام چو بینه برود به آتشکده آذرگشسب (آذر آبادگان) رفت و در آنجا نماز و ستایش به جای آورد و درخواست پیروزی کرد، فردوسی باز می‌فرماید:

وز آن دشت بی‌بَر برانگیخت اسپ همی تاخت تا پیش آذرگشسب
به باژ اندر آمد به آتشکده دلش بود یکسر بدرد آژده

و همچنین بعد از پیروزی بر قیصر روم نامه پیروزی برای او می‌نویسد و می‌گوید:

به آذرگشسب آمدم با سپاه دوان پیش باز آمدم نیکخواه

گیرشمن دربارهٔ معابد عهد ساسانی نویسد[1]: «در بنای معابد تغییراتی صورت گرفت[2].



نقشهٔ آتشکدهٔ بیشاپور[3]

تالار مرکزی آتشکده، مربع و محصور بچهاردالان بوده است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها: ۱٤ متر) آتشکده‌ایست که ما در بیشاپور کشف کرده‌ایم.»



آتشکدهٔ بیشاپور[4]

۱ـ گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م. معین. ص۳۲۷. ۲ـ درعهد ساسانی.
۳ـ نقل از کتاب گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م. معین ص۳۲۸. ٤ـ ایضاً ص ٤۱۸.

و باز فردوسی در عنوان بازگشتن نیاطوس[1] (سفیر روم در زمان خسرو پرویز) از ایران آورده:

دو منزل بشد خسرو سرفراز — وراکرد بدرود و پس گشت باز
دگر هفته برداشت باده سوار — که بودند بینادل و نامدار
ز لشکرگه آمد به آذرگشسب — بگنبد نگه کرد و بگذاشت اسب

و همچنین فردوسی از قول رستم فرخزاد سردار ایرانی در وصیت به برادر خود آورده

همیدون گله هر چه داری، ز اسپ — ببر سوی گنجور آذرگشسب

آذر فرنبغ

آذر فرنبغ یا خورنه بغ یا خوره بغ که به معنی (آتش فرّه ایزد) می‌باشد. چه (فر) و (فره) و (خور) و خره و (خوره) و (خورنه) همه به معنی شکوه و جلال و فرّه ایزدی است. لغت فرّ از زبان فارسی باستان گرفته شده و خره یا خوره از زبان اوستا اقتباس گردیده. امّا بغ، که معنی خدا می‌دهد. فردوسی می‌فرماید:

چو آذرگشسب و چو خراد و مهر — فروزان چو بهرام و ناهید چهر

البته در اینجا منظور فردوسی از خراد فرنبغ بوده است نه خرداد (امشاسپند)، این آتشکده که مخصوص موبدان بوده است که به آنها آتربانان (پیشوایان دینی) گفته می‌شد آنها به مدد این آتش دانایی و فرّ و شکوه را دریافت می‌کنند.

در بندهشن آمده که در عهد جمشید هر پیشه و کاری تحت حمایت یکی از سه آتش معروف بوده (آذرگشسب، آذر فرنبغ و آذر برزین مهر) جمشید آذر فرنبغ یا (آذر فروبغ) را در دادگاهی (= پرستشگاهی) در کوه خوارزم فرو نها، فرّ جمشید این آتش را از دست دهاک (ضحاک) برهانید، در زمان پادشاهی گشتاسب، این آتش را از خوارزم برگرفته در کابلستان

---

۱ - در یشتهای (یشت ۱) ص ۵٦۰ - استاد پورداوود گفته‌اند این اسم *(Thesdo sius = aietus)* باید باشد.

فرو نهادند.» اما بعدها در دوره ساسانیان این آتش در فارس جای داشته است. در ادبیات پارسی آذر فرنبغ به صورت آذر خرداد آمده، نمونه آن شعر رودکی

پدر و مادر سخاوت وجود   هر دو خوانند شاه را داماد
پیش دو دست او سجود کنند   چون مغان پیش آذر خرداد

و فردوسی از عنوان (جنگ کردن اردشیر با بهمن و فیروزی یافتن) گوید:

چو بشنید ازو اردشیر این سخن   یکی دیگر اندیشه افکند بن
مرو را به جای پدر داشتی   بر آن نامدارانش سرداشتی
دل شاه از اندیشه آزاد شد   سوی آذر رام خراد شد
ستایش همی کرد پیش خدای   که باشد بر نیکوئی رهنمای
بهر کار پیروزگر داردش   درخت بزرگی به بر داردش

و در عنوان (آمدن یزدگرد «بزهکار که پسر بهرام است) به شهر طوس و کشتن اسب آبی او را می‌گوید:

چو بشنید ازو شاه سوگند خورد   به خراد برزین و خورشید زرد ...

فرخی آورده:

همه بیابان ز آن روشنایی آگه شد   چو جان آذر خرداد ز آذر خرداد

و باز فرخی می‌گوید:

پیش دو دست او سجود کنند   چون مغان پیش آذر خرداد

مسعود سعد هم در این مورد این چنین گوید:

خجسته روزا، کاندر نبرد سطوت تو   به آب تیغ، بیفروخت آذر خرداد
همیشه تا بپرستند مایهٔ کشمیر   همیشه تا بفروزند مایهٔ خرداد

و شرف شفروه این چنین گوید:

با رحمت تو دود سقر مروحه نور　　　با هیبت تو نکهت صبح آذر خرداد[1]

اما فرهنگ نویسان شماره آتشکده‌های عصر ساسانی را هفت عدد دانسته و گفته‌اند که به شمارهٔ هفت ستاره بزرگ ساخته بودند. و هر یک را متناسب با آن ستاره روشن می‌داشتند. نام این هفت آتشکده از این قرار است: آذرمهر، آذرنوش، آذربهرام، آذرآیین، آذرخرداد، آذر زردهشت، شرح هر یک باین قرار است.

۱ـ مراد از آذر مهر، همان آذر برزین است که شرح آن گذشت.

۲ـ آذرنوش: که نوش آذر نیز نوشته‌اند، همان آتشکده‌ای است که فردوسی جای آنرا بلخ دانسته و در لشکرکشی ارجاسب گوید:

شهنشاه مهر اسب در شهر بلخ　　　بکشتند و شد روز ما تار و تلخ

و از آنجا به نوش آذر اندر شدند　　　رد و هیربد راهمه سر زدند

۳ـ آذر بهرام: آتش بهرام که یکی از هفت آتشکده ایران (در زمان ساسانیان) بوده نام آتشکده‌ای مخصوص نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آتش بهرام برقرار بوده آتش بهرام گویند به این دلیل که بهرام در اوستا و رثرغن varathragan و در پهلوی و هرام vahramگفته شده و معنی پیروزمند می‌دهد، و آتشکده‌های بسیار باین نام می‌ساختند، چنانکه در کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان) فصل چهارم بند ۷ آمده: «پس از اینکه اردشیر از نزد اردوان فرار کرد و در بونک به او پیوست و وی چون شنیده بود که اگر چشمش به دریا بیفتد از دست اردوان نجات خواهد یافت، خود را به خلیج پارس رسانید و دریا را بدید برای شکرانه بر آنجا روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام بر (کنار) دریا فرمود نشاندن».

آتش بهرام و آذران، دار مستتر در کتاب زند اوستای خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است، آتشکده‌های (معابد) بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و آتشکده‌ها (معابد) کوچک را آدران یا آگیاری خوانند. در بمبئی، سه آتش بهرام و حدود صد (۱۰۰) آگیاری وجود دارد. اما چه فرقی است بین آتش بهرام و آدران؟

۱ـ آذر خرداد نخستین مراد فرخی، نام موبد است و دومین منظور همان آتش است.

فرق و اختلاف در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیه آنست، تهیه آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن را سیزده (۱۳) قسم آتش مختلف تشکیل می‌شود و در خود جوهر آنها را که به منزله روح همه آتشهاست تمرکز می‌دهد، تهیه و تصفیه این آتشها مستلزم تشریفات گوناگون است که در وندیداد در بحث آتش گفته شده.

طبق سنت زرتشتیان هر یک از حوزه‌های بهدنیان باید آتش بهرام داشته باشد. اما بعضی از دستوران (موبدان و روحانیون زرتشتی) معتقدند که فقط باید یک آتش بهرام باشد، چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجد.

اما آتش آدران (آتش آتشان) از آتشهای خانگی که سه بار بکار برده شده باشد، تهیه می‌شود. در آتش آدران، موبد در هر یک از پنجگاه روز، در حالیکه (آتش نیایش) را می‌خواند، یک تکه چوب صندل می‌گذارد. آتش بهرام به نیروی بیشتری نیاز دارد، چون شاه است و اریکه‌ای به نام (ماسی masi) لازم دارد. بدین منظور، شش قطعه چوب صندل را که دو بدو منظم کرده روی یکدیگر به شکل اریکه (تخت آراسته) قرار می‌دهند، بکار برده می‌شود، اما شکل آتشکده‌ها (معابد) با هم اختلاف ندارد فقط آتش آگیاری کوچکتر از آتش بهرام است. کریستنن سن در کتاب خود به نام «ایران در زمان ساسانیان» ص ۱۰۹) می‌نویسد به «موجب روایت کار نامک، اردشیر اول یک آتش و رهران در بخت اردشیر که در ساحل دریا بوده قرار داد[1].» امروزه یکی از مهمترین آتشهای بهرام در آتشکده نوساری در هندوستان است، که در حدود هفتصد و چهل و چند سال از بنای آن می‌گذرد. استاد پورداوود، در کتاب ایرانشاه چاپ بمبئی ص ۲۲ - ۲۳ در مورد این آتشکده نوشته‌اند:

در سنت پارسیان است که آتش بهرام[2] را مهاجرین از ایران با خود آوردند، در تاریخ طبری و تاریخ مسعودی هم گفته شده که از بیم آنکه آتش به دست دشمنی نیفتد و خاموش نشود در وقت شکست آنرا با خود برداشته و بجای دورتر گذاشتند. یزدگرد سوم پس از

۱ - مزدیسنا و ادب پارسی دکتر معین ص ۳۵۸

۲ - در خرده اوستا (یکی از کتابهای پنجگانه اوستا) ضمن پنج نیایش، آتش بهرام یاد شده، این نیایش را در هر پنجگاه موبدان در آتشکده می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود (ص ۲۰۲ و ۲۰۳)

شکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده می‌شد، برگرفته به مرو برد.

در فرهنگهای فارسی، آتشکده بهرام را کنایه از برج حمل دانسته‌اند. چون برج حمل در خانه بهرام (مریخ) می‌باشد.[۱]

تعداد آتشکده‌ها[۲]

با اینکه تعداد زیادی آتشکده وجود داشته اما سه آتشکده بیش از همه اهمیت داشته. ابن بلخی در کتاب خود به نام «فارسنامه» آورده است: [زردشت در زمان گشتاسب اول آتشکده‌ای که ساخت به بلخ و دوم به آذر بیجان به جیس و سوم آتشکده به اصطخر پارس، آرتورکریستن سن خاورشناس دانمارکی نوشته: «به موجب قصه‌ای که در کتاب بندهشن گفته شده، در زمان پادشاه تخمورب Taxmaurubh نام، جماعتی سوار گاو عجیب‌الخلقه موسوم به سر سائوغ sarsaogh شده از کشور خونیرس به شش کشور دیگر سفر کردند و جز با این وسیله کسی نمی‌توانست به آن شش کشور برود. شبی در اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه آتشی را که بر پشت گاو، روشن بود به آب افکند، امّا «آتشها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود برپشت گاو مجدداً روییدند و هوا را روشن کردند. جم که جانشین تخمورب شد، برفراز کوه «خور هومند Xarrehomand = خوارزم» آتشکده‌ای بنا کرد و آتش فرنبغ را در آن جای داد.

آتش زردهشت که فرهنگ‌نویسان آنرا ضمن آتشکده‌های هفتگانه و هفتمین آنها نام برده‌اند باید دانست «آتش زردهشت» نام آتش خاصی نبوده، بلکه مطلق آتشها را به پیامبر ایرانی نسبت می‌دادند، چنانکه فردوسی در هجوم ارجاسب به بلخ می‌گوید.

---

۱ - خرده اوستا، ص ۱۰۵

۲ - نامهای دیگر آن آتشگاه، آتشگه و آتش‌خانه است، نظامی گوید

چنین رسم انـدر آن روزگـار — که باشد در آتشگه آموزگار

یا فرخی گوید:

از فراوان طپش غم که مـرا در دل بـود — گفتی اندر دل من سـاختـه‌انـد آتشگـاه



آتشکده آذربرزین مهر - رودخانه ریوند سبزوار

ز خونشان بمرد آتش زردهشت نـدانـم چـرا هـیربد را بکشت

و نیز نظامی گنجوی، در اسکندرنامه خود (که مکرّر از گنج و ثروت آتشکده‌ها یاد می‌کند و می‌گوید اسکندر آنها را غارت و خراب کرد) از یک آذرگشسب نام می‌برد که همانرا نیز آتش زردهشت» می‌نامد[1].

حال نام چند آتشکده‌ای که در قدیم وجود داشته باین قرار است، «آتش کوشید» آتشکده طوس، آتشکده‌های بخارا، سروش آذران و آتشکده نیمور، آتشگاههای «بوم پیر» و «بوم جوان» آتشگاههای منسوب به کی اردشیر، آتشکده‌های شیراز کازرون، آتشکده‌های (بشاور) آتشکده گنگ دز ـ آتشکده ارجان و آتشکد نیشابور و آتشکده نسا و آتشکده اسفینا، آتشگاه ازخداه (که در گشتاسب نامه دقیقی نام آن نو بهار آمده است، آتشگاه فیروزآباد (از شهرهای فارس)، آتشکده‌های مهر نرسی هزار بنده (مهرنرسی و زیر بهرام گور) و آتشکده اسطنوس و یا اسطناس آتشکده اصطخر، آتشکده نیاسر کاشان (خرابه‌های آن هنوز بجاست) آتشکده‌های پاسارگارد (نزدیک کاخ پاسارگاد)، آتشکده افراسیاب (در نزدیکی شهر تاشکند) آتشگاه باکو (در نزدیکی دهی به نام «سوراخ‌خانه» در ۱۵ کیلومتری شهر باکو و همیشه به واسطه چشمه نفت روشن بوده و هنوز بنای آن برپاست و بالاخره آتشکده شاپور (در شهر شاپور فارس (یا بیشاپور)

۱ ـ مزدیسنا و ادب پارسی دکتر معین ص ۳۶۰

آتشگاه فیروزآباد(جور = گور) مسعودی گوید: وفی مدینه جور من ارض



فیروزآباد. برج دارای آتشگاه (شکل امروزه)



منظره ای از تخت سلیمان محل آتشکدهٔ آذرگشنسب

بخش سیزدهم

کُستی و آداب آن

واژه کستی[1] و یا کشتی پارسی از کستیک (Kostik) پهلوی گرفته شده، در کتابهای پهلوی به معنی کمربند مخصوص زرتشتیان بکار رفته، در تفسیر بند ۱۲ - از فرگرد شانزده بندهای ۱ - ۱۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد و در فصل ۲۴، بند ۲۲ و فصل ۳۰ بند ۳۰ از بندهشن و فصل ۲ بهمن یشت[2]، از آن سخن گفته شده این واژه از ریشه کست (Kost) گرفته شده که در پهلوی به معنی پهلو، سوی و کنار است و در زبان فارسی کشت و کست به همین معنی آمده، و در زبان لاتین به صورت از Costa در انگلیسی به صورت Coast و در آلمانی Küste در زبان فرانسه Côte این ریشه است. واژه‌های گشتی و برگستوان (پوشش روی اسب) هم از همین ریشه است. در کتابهای پهلوی این کلمه به کار رفته، به عنوان مثال کست خوراسان (طرف

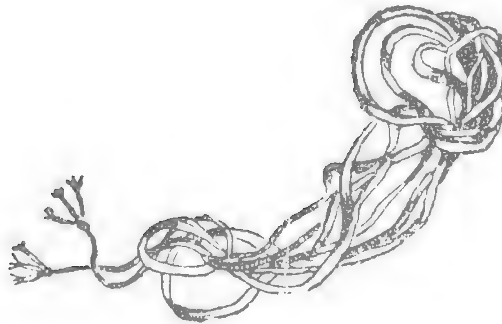
---

۱ - در فرهنگ فارسی کستی (کُستی) به معنی زنّار هم آمده (زنّار: ریسمانی است که ترسایان و هندوان بر کمر بندند و گاهی برگردن افکنند و کشتی‌گیران خراسان هم بر کمر بندند. مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۷۷

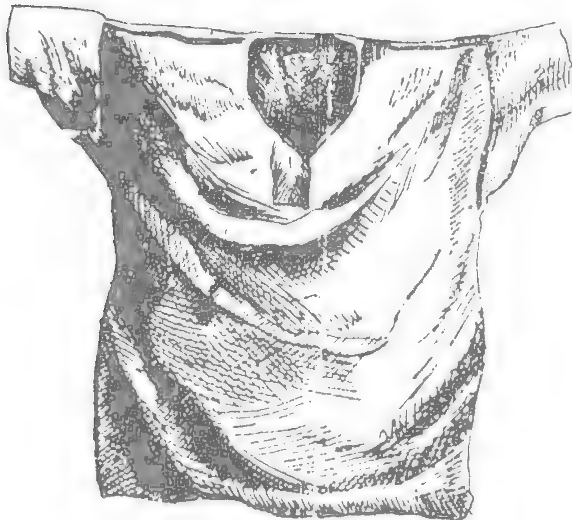
۲ - کستی علاوه بر منابع فوق، در بندهای ۸ و ۱۰ از فصل ۲۸ بندهشن و بندهای ۳۶ و ۴۴ و ۵۷ و ۵۸ از فصل دوم بهمن یشت آمده.

خاور = مشرق) کُست خورو ران (طرف باختر = مغرب) کست اپاختر (طرف شمال) و کست نیمروچ (طرف جنوب)

از واژه کستی و کشتی در پازند مطلق رشته و بندی که میان بندند، اراده گردید، بنابراین گشتی گرفتن عبارتست از مصارعهٔ دو تن با یکدیگر و گرفتن کمربند هم برای غلبه برطرف



۱



۲

۱-کستی ۲-صدره (اوستای اشپیگل ج ۲)

در اشعار فارسی کستی به هر دو معنی آمد در شعر کمال‌الدین اسماعیل:

گردون که دایم آرد هر سختی بررویم / آورده از طرفها در کار بنده سستی

فریاد من رس اکنون کز دستهای بسته / با چون فلک حریفی باید گرفت کستی

ناصر خسرو گوید:

به کستی با فلک بیرون چرا رفتی؟ / کجا داری تو با او طاقت کستی؟

تو با ترسا سوی دانا بیک نرخی / اگر چه تو کمر بستی و او کستی

کستی را بنددین هم می‌گویند.

در اوستا برای کستی به معنی مطلق (اعم از بنددین و کمربند) ائیو یا نگهنه aiwyawnghana استعمال شده. که مرکب از دو جزء ائیوی aiwy به معنی بر، در بالا (که غالباً این جزء در فارسی «اف» می‌باشد مثلاً در کلمات افسر، افسار، افروختن و افکندن - جزء دوم یا ئیگهنه Yawnghana، از ریشه یاه yah که مصدر است، به معنی کمربستن[1]، و نیز به معنی کمربند آمده است، همیان که در پارسی به معنی کمربند آمده از همین ریشه است.

ائیو یا نگهنه به معنی مطلق کمربند در اوستا، چند بار آمده در رام یشت بند ۵۷) ویواندروای (ایزدهوا در جزو خود و تاج و طوق و گردونه و اسلحه و جامه و کفش زرین دارای کمربند (ائیونانگهنه) زرین می‌باشد[2]، به معنی کمربند مخصوص دین بارها بکار رفته، برای مثال در یسنای ۹، بند ۲۶ راجع به هوم آمده:

«مزدا بتو (خطاب به هوم) کمربند (کستی) ستاره نشان مینوی دین مزدیسنای ارزانی داشت، و تو این چنین کمر به میان بسته، در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی.»

کُستی از هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند، تهیه می‌گردد و آن باید به دست زن موبدی بافته شود. هفتاد و دو نخ به شش رشته قسمت شده، هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد. عدد هفتاد و دو اشاره است به دو نخ به شش رشته قسمت شده، هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد.

۱- در فرهنگ فارسی کستی (کشتی) به معنی زنّار هم آمده (زنّار: ریسمانی است که ترسایان و هندوان برکمر بندند و گاهی برگردن افکنند و کشتی‌گیران خراسان هم بر کمر بندند. مزدیسنا و ادب پارسی ۳۷۶ - ۳۹۰

۲- یشتها جلد دوم ص ۱۵۶

عدد هفتاد و دو اشاره است به هفتاد و دو فصل یسنا، که مهمترین قسمت اوستاست. دوازده، اشاره به دوازده ماه سال و شش اشاره است به شش گهنبار (اعیاد دینی)

کُستی را باید سه بار به دور کمر بندند و این نیز به عدد سه اصل آئین زرتشت (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) می‌باشد[1] در دوره دوم دو گره در پیش و در دوره سوم که آخرین دوره است، دو گره در پشت می‌زنند. برای این چهار گره هم در باب دهم کتاب صد در نثر معانی ذکر شده است و هر گرهی اشاره به چیزیست از این قرار: در گره اول گواهی می‌دهند به هستی خدای یگانه - در گره دوم گواهی می‌دهند که دین زردشت بر حق و فرستادهٔ اهورامزدا است، در گره سوم گواهی می‌دهند به پیغمبری زرتشت سپنتمان، در گره چهارم گواهی می‌دهند به اصول سه گانه دین (منش نیک، گوش نیک، کنش نیک)[2]

هر زرتشتی پس از باید پس از رسیدن سنّ هفت سالگی، از بستن کشتی (کستی) که بند بندگی خداوند بدور کمر ببندند[3] در بند ۱۱ از فصل نخستین کتاب سوم «نیرنگستان» آمده: کستی ممکن است از پشم گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود.» باز در فصل چهارم کتاب شایست نشایست، بند (۱) آمده: «کستی از پروند (پرند: ابریشم) نشاید بلکه باید از پشم یا از موی بز و یا شتر، خلاصه از موی یکی از چارپایان نیک دیگر باشد.»

در اوستا، گفته شده که هر زرتشتی در سن پانزده سالگی مکلّف بـه بسـتن کسـتی می‌باشد، مثلاً در بند ۵۴ از فرگرد ۱۸ وندیداد آمده «دیو دروج (دروغ) به سروش گفت، از یاران من نیستند، آن مرد و زنی که پس از سنّ پانزده سالگی بی‌کشتی و بی‌صدره باشند.» و در کتابهای شایست نشایست و صددرنثر[4] و صددر بندهشن و پوشیدن صدره و بستن کسـتی واجب است و عدم انجام آن گناهی بزرگ محسوب می‌شود. دیگر کتب روایات در هر جای دنیا، کردار نیکی از بهدینی سر بزند، همه کسانی که کستی بسته‌اند، از آن ثـواب بـهره‌مند

1- F-the Religious Cernonics and Customs of the parsees, by J.J Modi. P. 18 b

۲- ک - دینکرت، کتاب ۸ فصل ۱٦، بند ۸ و فصل ۳۷، بندهای ۲۵ - ۲٦ (چاپ سنجانا)

۳- و نیز پوشیدن سدره (صدره)، صدره در پهلوی *Shapik* آمده، جامه مخصوص بهدینان می‌باشد و پوشیدن آن واجب است مزدیسنا ص ۳۸

۴- صددرنثر باب ۲۰ صددر بندهشن باب ۸۵

می‌گردند. و این رشته پیوند همهٔ پیروان مزدیسناست.

در روز کستی‌بندی، کسان کودک به فراخور خویش جشن بزرگی فراهم می‌سازند و میهمانی می‌گیرند و موبد برای بجا آوردن مراسم مقرر در مجلس حاضر می‌شود و به کودک، اقوام و خویشان هدیه و ارمغان می‌دهند.

منشاء کستی

کستی به میان بستن بنظر می‌رسد از مراسم کهن اقوام آریائی است. در سنت دینی، نیز این رسم به عهد پیش از زرتشت نسبت داده شده، چنانکه در کتاب دادستان دینیک، فصل بندهای ۱۹ - ۲۲ - ۲۳. و در کتاب صددرنثر باب دهم آمده، که جمشید رسم کستی بستن را نهاد. فلسفهٔ آن چنین به نظر می‌رسد که در سن پانزده سالگی که دوره بلوغ می‌باشد. پس از بستن این کمربند استاد به شاگرد عبادات و آداب تطهیر را می‌آموزد و از تأثیر این بند، تصور می‌کنند که جسم جوان از نفوذ اهریمن مصون می‌ماند.

جشن کستی بستن

جشن به میان بستن کستی مانند جشن (اوپانینه Upanayna) هندیان است و از جشنهای کهن قوم آریائی است در میان زرتشتیان پسر و دختر هر دو باید این بند را به میان داشته باشند، اما در میان هندوان فقط پسران دارای چنین رشته‌ای هستند. دیگر اینکه زرتشتیان تاکنون، آئین کهن را محفوظ داشته، هم صدره می‌پوشند و هم کستی می‌بندند - اما در میان هندوان، رسم صدره از بین رفته، فقط رشته‌ای که به دور سینه بسته می‌شود و به شانهٔ راست حمایل می‌گردد، باقی مانده است - این جشن معمولاً برای دختران ٦ سالگی تا ۹ سالگی برپا می‌دارند ولی برای بعضی تا ۱۵ سالگی به تأخیر می‌افتد، اما پس از اجرای این جشن یک زرتشتی، وارد جمع بهدنیان می‌شود.

آداب کُستی

در شبانه‌روز باید در مواردی که ذیلاً گفته می‌شود کشتی را نو کنند، یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد و اهریمن را نفرین کرده «نیرنگ کستی»[1] خوانده می‌شود.

نخست بلافاصله پس از برخاستن از خواب. دوم - پس از قضای حاجت. سوم - پیش از نمازگزاردن. چهارم - هنگام گرمابه رفتن و تن شستن. پنجم - پیش از خوراک خوردن

هنگام کستی نوکردن، اگر بامداد باشد، روی به مشرق کنند. بعداز ظهر رو به مغرب نمایند و در شب رو به چراغ یا به ماه کنند. پیش از بستن کستی، در روز جشن کستی بستن، کودک را غسل داده، آداب استحمام مقدس بجای می‌آورند. سپس بنا به درخواست موبد، باید کودک کلمه دین (شهادت به دین زرتشت) را به زبان راند، آنگاه موبدی که اجرای مراسم را به عهده گرفته، تیااهو گویان (تیااهو یکی از نمازهای مشهور دین مزدیسنا) به وی صدره می‌پوشاند و موبدان دیگر هم در خواندن دعای تیااهو با او هم آواز می‌شوند. آنگاه موبد پشت سر کودک ایستاده هر دو روی به سوی مشرق (خاور) می‌کنند، اگر بامداد باشد و اگر غروب باشد روی به باختر می‌کنند.

موبد، در آغاز هرمزدیشت را می‌خواند سپس بـه سـرودن «نـیرنگ کـستی بسـتن» می‌پردازد و در حالی که دعاهای مختصرتری را می‌خواند، کستی را در روی صدره با آداب مخصوص سه بار به دور کمر کودک می‌گرداند. کودک نیز در وقت خواندن «نیرنگ کُستی»[2] با موبد هم آواز می‌گردد. پس از آنکه کودک صدره و کشتی را صـاحب شـد، آخـرین و مهمترین کلمه یا دین را که از یسنای (۱۲) مأخوذ است و در اعتراف به دین زرتشتی است می‌خواند در پایان موبد تندرستی را که به صورت دعا درود و ستایش است مـی‌خوانـد و مراسم را به پایان می‌برد. دقیقی در شاهنامه خود آورده:

ســـر نــامداران ایــران سـپاه　　　گرانمایه، فـرزند لهـر اسب شـاه

---

۱ - مطالب بالا از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۸٦

۲ - نیرنگ کستی، دعایی که به هنگام کستی بستن می‌خوانند (خرده اوستا ص ۵۸ و ۷۴)

که گشتاسب خوانند ایرانیان ببستش یکی کشتی او برمیان

گشتاسب مردم را به دین زرتشت دعوت می‌کند:

به بُرز و فّر شاه ایرانیان ببندید کستی همه بر میان

پس

همه سوی شاه زمین آمدند ببستند کستی، به دین آمدند

در جای دیگر، اسفندیار نیز به فرمان پدر، آئین زرتشت را در ۱ اقطار جهان انتشار داد، پیروان آئین نو به کی گشتاسب نبشتند:

ببستیم کشتی و گشتیم ساز کنونت نشاید ز ما خواست باز

باز دقیقی در شاهنامه خود آورده، پس از آنکه ارجاسب دیویسنا (پادشاه توران) از گرویدن گشتاسب به مزدیسنا و ایمان آوردن وی به زرتشت آگاه گشت بدو نوشت:

مر آن بندها از کمر باز کن به شادی می‌روشن آغاز کن

خاقانی هم آورده:

ریسمان سجه بگسستند و کستی بافتند

گوهر قندیل بشکستند و ساغر ساختند

زرتشت بهرام پژدو در (زرتشت‌نامه) در ترجمه احوال خود گوید:

ببستند میان را به کستی و بند[1] بدانسته لختی زو ستاو زند

و نیز در کتاب ارداویرافنامه می‌گوید:

بشد بر تخت زر، ارداى ویراف پنامی[2] بر رخ وکستیش بر ناف

---

۱ - مراد بند دین است.

۲ - پنام = روبندی زرتشتان در موقع عبادت بر چهره خود می‌بندند.

نوزوت

نوزوت که در واقع همان مراسم سدره پوشی است از دو کلمه نو و زوت می‌باشد. نو که از ریشه Nava اوستائی است به معنی تازه. و زوت که از زئوتر Zaotar (نامی کـه بـه پیشوایان دینی داده می‌شود) و در پهلوی زوت (Zot) می‌باشد. امروزه یکی دو موبد که با هم مراسم دینی را بجای می‌آورند یکی را زوت و دیگری را (راسپی Raspi) می‌نامند. این جشن را پارسیان هند «نوجوت» هم می‌نامند.

اما اشپیگل خاورشناس آلمانی می‌گوید در اصل این کلمه نوزات (نـوزاد) بـوده و هنگامی که فرزند بهدینی کمربند کستی را می‌بندد یعنی، زندگی نوی را از سر می‌گیرد و داخل در جمع بهدینان می‌شود. وست (West) خاور شناس معروف هم در کتاب پهلوی شایست نشایست نویداری خوانده و نوزاد ترجمه کرده است.

بخش چهاردهم

برسم (Barsam)[1]

پـــــــــرستنده آتش زرد هشت   همی رفت با باژ و برسم بـه مشت

فردوسی

زوْر[2] و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی یکی از مهمترین وسایل برای ستایش اهورامزدا است. واژه برسم در اوستا برسمن baresman و در پهلوی barsum آمده، مشتق از برز (barez) به معنی بالیدن و نمّو کردن است. همین ریشه در سانسکریت بره Barh آمده و در فرهنگ فارسی به فتح اول و سوم آمده.

برسم عبارتست از شاخه‌های بریده درختی که هر یک از آنها را در پهلوی «تاک» و در فارسی «تای» می‌گویند، جنس برسم باید «اوروورا urvara یعنی رُستنی‌ها باشد و شاخه‌های درخت انار می‌باشد نه جنس فلز، منتها در کتاب «شایست نه شایست» فصل ۱۴، بند ۲، آمده که

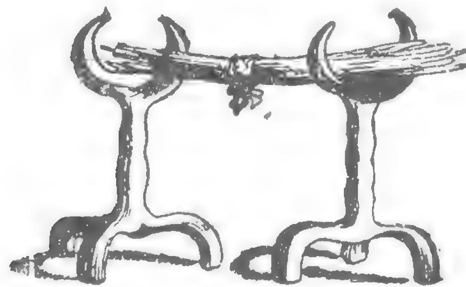
۱ـ مزدسینا و ادب پارسی ص ۴۰۰ به بعد.

۲- زوْر به غذای مایع گفته می‌شود (که یک نیاز و نماز است - یسنای دوم که در نماز زوْر و برسم است در نسخ خطی قدیم برسم یشت نامیده شده است. یشتهای پورداوود ص ۵۵۷

باید برسم از درخت پاکیزه‌ای باشد. این شاخه‌ها (شاخه‌های انار) یا به عبارت دیگر «تای‌ها» با آداب و دعاهای مخصوص شستشو داده می‌شود و با کارد مخصوصی که آنرا «برسم چین» می‌گویند، بریده می‌شود و شاخه‌های آن باید باریک و بی‌گره باشد. ضمناً کارد هم باید دستهٔ آهنی داشته باشد و آن راکاملاً پاک و مطهّر سازند و بعد «مراسم زمزم» را به جای آورند و آنوقت برسمها را با این کارد مخصوص «برسم چین» می‌برند. امروزه زرتشتیان بـه جـای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که جنس آن برنج یا نقره است بکار می‌برند که این «تای‌های» فلزی به بلندی نه (۹) بند انگشت و به قطر ۱/۸ بند انگشت است و در جائی به نام «برسمدان» می‌چینند. به برسمدان «ماهرو» هم گفته می‌شود زیرا قسمت بالای آن که دو طرف برسم را نگاه می‌دارد به شکل تیغهٔ ماه است.



۳



۲



۱- برسم ۲- برسمدان ۳- برسمچین

(اوستای اشپیگل ج ۲)

مشخصات برسم

در خود اوستا نیز دراز او پهنای برسم تعیین شده در وندیداد ۱۹ بند ۱۹ آمده (مردان پاک باید در دست برسمن، که به بلندی یک اشه (aesha) و به پهنای یک یَوَهَ yava باشد گرفته نثار کنند، به اهورامزدا و امشاسپندان نماز آرند ...»

در اوستا شمارهٔ این برسمها نیز تعیین شده در سروش یشت سرشب (یسنای ۵۷) بند ٦ آمده است. «سروش نخستین کسیست که برسم بگسترد، سه‌تای و پنج‌تای و هفت‌تای و نُه‌تای، تا به بلندی زانو و تا به وسط پاها ...»

اکنون شمارهٔ برسم در مراسم و تشریفات مزدیستان فرق می‌کند:

در مراسم وندیداد و (ویسپرد Visparad) ۳۵تای و در مراسم یسنا ۲۳تای و در باژ ۵ تای بکار می‌برند. کمترین شمارهٔ آن ۳تای است که در نیرنگستان بکار می‌رود. مراسم برسم بسیار قدیم است. در بند ۷ رام یشت آمده است: «هوشنگ پیشرادی برای وایو (ایزد هوا) در روی تخت زرین و بستر زرین به نزدیک برسم کستی ده نثار آورده».

در قسمتهائی از اوستا و کتب پهلوی کمابیش از برسم یاد شده است سینای دوم که در نیازور و برسم است در نسخ خطی که کهن (برسم یشت) خوانده شده به هنگام مراسم بابندی که از برگ خرما بافته شده است برسمها را به یکدیگر می‌بندند نظیر کستی زرتشتیان و نامش هم کستی است.

به هنگام اجرای تشریفات برسمها در روی میزی سنگی که آنرا به اوستایی (ارانرو) و اکنون (اوروشگاه) یا آلانگاه یا تخت آلات گویند ما در برابر موبدی که موسومست به (زوت Zot) گذاشته می‌شود - آداب شتشوی برسمها که قسمتی از آن در اوروشگاه (اوروشگاه) و قسمت دیگر را ماهروی به عمل می‌آید و آب زور و جیوم (Jivam) که به آنها ضمیمه می‌گردد و دعاهایی که بر آنها خوانده می‌شود بسیار مفصل است.



دراین نقش اردشیر دوم (۳۸۳ ـ ۳۷۹ م) را می‌بینیم که تاج را از دست اورمزد (سمت راست) دریافت می کند. مهر در طرف چپ قرار دارد. تاجی که دارای اشعهٔ خورشید است بر سر و شاخه های بَرْسَم در دست اوست، و بر روی نیلوفر که نماد مقدسی، است ایستاده است. مهر در لباس موبدی دیده می شود، اما اردشیر دوم و اورمزد همانند قهرمانان فاتحی هستند که بر روی بدن دشمن مغلوب ایستاده اند. این نقش برجسته در طاق بستان است.

مقصود از برسم چیست؟

برسم گرفتن و دعا خواندن همان شکر و سپاس و به جا آوردن نسبت به نعمتهای نباتی خداوند است..

چراکه مایه تغذیه و انسان و چهارپا و وسیله زیبائی طبیعت است برسم که ریشه لغوی آن برز به معنی بالیدن است که از برسم همهٔ رُستنیها منظور است در ونـدیداد فـرگرد ۱۹ بندهای ۱۷-۱۸ آمده زرتشت از اهورامزدا پرسید: «ای اهورامزدای دهندهٔ خوبی مخلوق اهورامزدا باکدام ستایش بستایم و باکدام ستایش بسیار بستایم.

پس اهورامزدا گفت: ای سپیتمان زرتشت در بیشهٔ درختان برو و به درخت قشنگ بالا رفتهٔ قوی این کلام را بگو «تعظیم می‌کنم تو را ای مقدس درخت خوب مزدا ساخته، بعد از آن یکبار دعای اشیم و هورا بخران. بعد از آن برسم گرفته بدرازای اشه و پهنای یَوه. دور برسم نباید تراشیده شود. مزدا ساخته را پرستش کند. مرد پرهیزگار باید آن را در دست چپ بگیرد، در حالیکه اهورامزدا و امشاسپندان و هوم زیبا بالا و فرشته نیک‌نیت و فرشته اردیـبهشت خوب». غیر از اوستا، استرابون جغرافیدان یـونان بـاستان مـی‌نویسد در یک آتشکـده در کاتپاتوکا (آسیای صغیر) مُغها آتشی راکه هرگز خاموش نمی‌شود نگاهداری می‌کنند و هر هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود می‌خوانند و یک چوب در دست می‌گیرند ...

(بسته چوب = برسم) - برسم به دست گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان مرسوم بوده است فردوسی «عنوان در ضیافت نیاطوس سفیر روم وقتی بند وی یکی از گماشتگان خسروپرویز پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه به ذکر باژ (باج) مشغول شد. نیاطوس برآشفته شد و از سر خوان (سفره) برخاست. فردوسی می‌فرماید:

بـیامد نـیاطوس بـا رومـیان	نشستند بـا فـیلسوفان بـه خـوان
چو خسرو فرود آمد از تخت بار	ابـا جـامهٔ روم گـوهر نگـار
خرامید خندان و بر خـوان نشست	بشد تیز بـند وی و بـرسم بـدست

جـهاندار بگـرفت بـاژ مـهان به زمـزم هـمی رای زد در نـهان
نیاطوس کـان دیـد انـداخت نـان ز آشفتگی باز پس شـد ز خـوان
هـمی گـفت بـار و چـلیپا بـهم ز قـیصر بـود بـر مسیحا ستم

در عنوانهای دیگر فردوسی (از قول خُراد برزین به شاه روم (در معرفی دین زرتشتی) گوید:

جـهاندیده دهـقان پـرست چو با باژ برسم بگیرد به دست
نشاید چشیدنش یک قطره آب گراز تشنگی آب بیند به خواب

یا در جای دیگر

سـروتن بشـوییم بـرسم بـه دست چنان چون بود مرد یزدان‌پـرست

علاوه بر این درباه برسم در شاهنامه فردوسی در داستان انوشیروان (شاه ساسانی) و رفتارش با «مهبود» وزیرش می‌فرماید:

شـهنشاه چـون زمـزم آراسـتی وگـر بـرسم مـوبدان خـواسـتی
نخوردی جز از دست «مهبود» چیز هم ایمن بُدی زان دو فـرزند نـیز

و باز در همین داستان «زروان درباری» رقیب «مهبود» جهودی را برمی‌انگیزد کـه وسیلهٔ از بین بردن او را به او بیاموزد.

چنین داد پاسخ به زروان، جـهود کـزین داوری، غـم نـباید فـزود
چو بـرسم بگـیرد جـهاندار شـاه خورشها بـبین، تـا چـه آرد بـراه

و اما در داستان یزدگرد سوم، وقتی دولت ساسانی به دست فاتحین اسـلام شکست خورد، یزدگرد سوم فرار کرد و به آسیابانی به نام «خسرو» پناه برد، آسیابان برای او «نـان کشکین» آورد، یزدگرد به او گفت باید اول من برسم داشته باشم و بعد به غذا خوردن بپردازم، آسیابان به دنبال برسم می‌رود در این حین، ماهوی سوری که یکی از امرای یزدگرد بود، پی می‌برد که یزدگرد در آسیا مخفی شده خسرو را تحریک می‌کند که یزدگرد را بکشد و او دست به چنین عمل می‌زند. حال بشنوید از زبان فردوسی:

بدو آسیابان به تشویر گفت — که جز بی‌توانی، مرا نیست جفت
اگر نان کشکینت آید به کار — وزین ناسزا ترهٔ جویبار
بیارم، جزین نیست، چیزی که هست — خوردشان بود مردم تنگدست
بسه روز شاه جهان را ز رزم — نبُد ایچ پردازش خواب و بزم
بدو گفت شاه آنچه داری بیار — خورش نیز با برسم آید کار
بشد مرد بیمایهٔ بد نژاد — برش تره و نان کشکین نهاد
به برسم شتابید و آمد براه — بجائی که بود اندر آن باژگاه
بر مهتر زرق شد، زان کنار — که برسم کند زان یکی خواستار
بهر سو فرستاد ماهوی کس — ز گیتی همی شاه را جست و بس
از این آسیابان بپرسید مه — که برسم کرا خواهی ای روزبه؟
بدو گفت خسرو که در آسیا — نشسته است گندآوری بر کیا
یکی کهنه خوانی نهادمش پیش — برو نان کشکین، سزاوار خویش
به برسم همی باژ خواهد گرفت — سزد گر بمانی از و در شگفت

دسته برسم را با هوم (گیاه مقدس که شیره‌اش مستی‌آور بوده) در پیاله‌ای به نام «طشت می‌گذاشتند و در جشن‌ها و عبادات از آن می‌نوشیدند.

باژ و زمزم

باژ: واژه باژ که باج، باز، واج، واچ و واژ گفته می‌شود[1]، از ریشه اوستایی وچ (Vach) که در زبان سانسکریت (واچ Vach) و در پهلوی واج (Vaj) یا (واجک Vajak) شده.

باژ = به معنی «کلمه و سخن و گفتار» است از همین ریشه کلمات: آواز، آوازه، آوا، گواژ، گواژه[2] و واژه که امروز به معنی «لغت و کلمه» استعمال می‌شود.

اما کلیه دعاهای مختصر را که زرتشتیان آهسته به زبان می‌رانند «باژ» می‌گویند، مانند «سروش باژ» که دعای مخصوص سروش است. فردوسی می‌فرماید:

پـــــرستندهٔ آذر زردهشت   همی رفت با باژ و برسم بـه مشت

و نظامی دارد:

چو آمد وقت خوان، دارای عـالم   ز موبد خواست رسم باژ و بـرسم

زمزم: در فرهنگهای فارسی زم[3] (Zam) را به معنی آهسته گرفته و زمزم را لغتاً به معنی آهسته آهسته و اصطلاحاً «کلماتی که مغان در محل ستایش باری‌تعالی و پرستش آتش و هنگام بدن شستن و چیزی خوردن بر زبان رانند» دانسته‌اند و از همین ریشه است زمزمه که عبارتست از خوانندگی و ترنّمی که به آهستگی می‌کنند. سعدی می‌فرماید:

مطرب مجلس بساز زمـزمهٔ عـود   خادم محفل بسـوز مـجمرهٔ عـود

نظیری شاعر گوید:

درس ادیب اگر بود زمـزمهٔ مـحبتی   جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

---

۱ - از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی - دکتر محمد معین ص ۳۹۰

معنی دف و چنگ را سازده   به یاران خوش نغمه آوازده

حافظ

ای بـلبل خـوش آوا، آواده   آن ساقی آن قدح، باما، ده

رودکی

۲ - گواژه به بضم اول به معنی نکوهش و سرزنش

گـواژه هـمی زد چنین برفـوس   همی خواند مـهراج را، نـوعروس

اسدی طوسی

۳ - زم *(Zam)* در اوستا و پهلوی به معنی زمستان آمده و در لغت فرس اسدی (به اهتمام اقبال آشتیانی) ص ۳۴۳ به معنی گوشت درون و بیرون دهان گفته شده (مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۹۱)

فردوسی می‌فرماید:

فـرود آمـد از اسب و برسم به دست   بـه زمـزم هـمی گـفت، لب را ببست

در کتاب «التاج» منسوب به جاحظ آمده: «و لشیءٍ ما کانت ملوك آل ساسان - اذا قدمت موائد هم - زمزموا علیها، فلم ینطق ناطق بحرف حتّی ترفع. فان اضطروا الی کلام، کان مکانه اشارة و ایماء یدل علی الغرض‌الذی ارادوا و المعنی الذی قصدوا.» یعنی: به جهتی پادشاه ساسانی هنگامی که طعام ایشان حاضر می‌شد. بر آن زمزمه می‌کردند، و کسی به حرف سخن نمی‌گفت تا وقتی که خوان را بر می‌چیدند، و اگر ناچار به سخن گفتن می‌شد، به جای آن به اشاره، مقصود خود را می‌فهماند، مولف بیان الادیان هم می‌نویسد. مغان به وقت طعام خوردن سخن نگویند و زمزمه به وقت طعام خوردن واجب دانند». البته باید گفت زمزمه کردن پیش از غذا معمول بوده نه در وسط غذا - این رسم از زمان بسیار قدیم عادت ایرانیان بوده که در وقت غذا باید ساکت باشند و سخن نگویند - حتی تا سالهای اخیر هم زرتشتیان رعایت می‌کردند (البته دعاهای کوچك را زمزمه می‌کنند و دعاهای بلند را به آواز می‌خوانند[1] در مبحث برسم، مثالهائی از شاهنامه فردوسی راجع به باژ و زمزم آورده شد که از تکرار آن خودداری می‌شود. اما شواهدی دیگر، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، در ترجمه‌نامهٔ تنسر، در طریقه انتخاب شاهنشاه جدید می‌نویسد: « ... موبد تنها با هرابدن و دینداران و زهّاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند ...» فردوسی در داستان (گزارش کردن خراد برزین مهر دین هندوانرا و پند دادن به قیصر گوید:

جهاندیده دهـقان یـزدان پـرست   چو با باژ و برسم بگیرد بـه دست
نشـاید چشـیدنش یک قـطره آب   گر از تشنگی آب بنید به خـواب

و همچنین منوچهری دارد:

در حنجره شد چو مـطربان بـلبل   در زمزمه شد چو مـوبدان قـمری

زراتشت بهرام پُردو، به باژ گرفتن اردای و یراف اشاره می‌کند.

۱ - برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به خرده اوستا ص ۸۴ - ۸۲ (استاد پور داوود

گرفت آنگاه باژ اردای و یراف بسه دفعه بخورد آن بادهٔ صاف
گرفتن باژ و گهنبار کردن براه ایزدی هر کار کردن

اما داستانی از ابن مقفع در این مورد روایت کرده‌اند: از کتاب الفهرست ابن‌الندیم بشرح حال ابن مقفع اقبال ص ۱۱) ابن مقفع پیش عیسی بن علی (عمّ منصور خلیفه دوم عباسی) رفت و گفت: اسلام در قلب من راه یافته. عزم دارم به دست تو اسلام آورم.» عیسی گفت: «باید این امر در محضر جمعی از سران قوم و وجوه ناس باشد تا به رسمیت شناخته شود.» عیسی شب بعد ابن مقفع و جماعتی از بزرگان و وجها را به منزل خویش دعوت کرد و چون به صرف غذا نشستند، ابن مقفع چنانکه عادت زرتشتیان بود، در موقع غذا به زمزمه پرداخت عیسی گفت: «آیا باز با آنکه عزم اسلام داری زمزمه می‌کنی و بر سنت پارسیان می‌روی؟ گفت: «بر من سخت ناگوار است که شبی را بدون دینی بسر برم» نظیر همین، در مورد فضل بن سهل

که وقتی سهل قرار بود به دین مبین اسلام تشرف یابد، قبل از آن به زمزمه مشغول بود. یکی از حاضران از او پرسید، حال چه جای زمزمه است. جواب داد که «نمی‌خواهم که طرفة‌العینی از عمر من بگذرد و مقیّد به مذهبی نباشم.[1]»

هوم

در اوستا ـ هوم است Homa و در زبان سانسکریت «سومه Soma» ـ امّا در جلد دوم یشت صفحه ۴۷۱ استاد پورداوود آورده‌اند «که شکل این گیاه به این صورت است که ساقش یک عدد و باریک و صلب و گلش زرد تیره شبیه به یاسمین ـ برگش ریز است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد می‌باشد و بعضی «بخور مریم» گویند ـ استعمال این گیاه مقدس در مراسم مذهبی بسیار قدیم است، ویونگهان نخستین بار هوم را فشرد و به او در عوض پسری مانند جمشید داده شد، دومین ستاینده هوم، آبتین پدر فریدون است که در عوض فریدون به او

مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۹۸ ـ ۳۹۹ تألیف دکتر محمد معین

عنایت شد. سومین اترط می‌باشد که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه و گرشاسب به او بخشیده شد. چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری چون زرتشت از او بوجود آمد. مراسم هوم از مهمترین مراسم دین زرتشتی است با آداب و شستشوی مخصوص با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش ۵ تا ۷ ساقه با قدری آب زَور و شاخه اوروُرام (شاخه انار) در هاون با ترتیب خاصی فشرده می‌شود و به آن «پراهوم» نام می‌دهند (پراهوم: چند قطره آبی است که چندین ساعت بر آن اوستا خوانده‌اند) به مانند (افخارستیا Eukhiristia = شرابی که در دین مسیح روح و خون حضرت عیسی در آن پنداشته می‌شود).

احتمال دارد مراسم هوم جزو آئین مهر به رُم رفته و بعدها به شراب تبدیل یافته و «افخارستیا» شده است.

در کتاب شناخت اساطیر ایران آورده شده[1]: «هوم را در چهار نوبت می‌سایند که نُمادی از آمدن زردشت و سه پسر منجی اوست، آب تقدیس شده را در سه نوبت روی آن می‌ریزند که نُمادی از سه مرحله ایجاد باران است (تبخیر، تشکیل ابر، و بعد باران) در طول این آئین هاون را سه بار می‌کوبند که نمادی برای حضور اندیشه نیک گفتار نیک و کردار نیک است. وقتی گیاه سائیده شد باید شیره آن را از صافیی که از موی گاو مقدس درست شده بگذرانند تا آن را با آب تقدیس شده بیامیزند.»

در کتاب اساطیر ایرانی نوشته دکتر مهرداد بهار: «آن را ایزد آورد (ایزدهوم) نوشته گیاهی است که درمان‌بخش است، وظیفه (خویشکاری) او فرشکرد سازی است در وندیداد آورده «هوم گیاهی کوهستانی بوده که شیره‌اش مستی‌آور بوده و آنرا در جشن‌ها و عبادات می‌نوشیدند و آن کیف بسیار مقدس و از طرف اهورامزاد تصور می‌شد، و نام دیگر هوم گوکرنه است، یعنی گوش گاو که به جهت شباهت برگ آن به گوش گاو چنان که گفته شد و همان لفظ در فارسی کوکنار شده. تقدّس این گیاه و مراسم آن در هند هم وجود داشته است.

۱ - شناخت اساطیر ایران جان هینلز - ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی - ص ۱۸۹

بخش پانزدهم

تطهیر آتش

آتش که به عنوان یک عنصر مقدس در دین باستانی زرتشت یاد شده باید همیشه پاک باشد، اما هرگاه ناپاک می‌شد برطبق آدابی که در وندیداد باب ۸ فرگرد ۷۵ آورده شده آنرا پاک می‌کردند.

ابتدا، آتربان (نگهبان آتش که خود روحانی بوده و وظیفه مقدسی بر عهده داشته) یک کفگیر (چمچه) بزرگ را در دست می‌گرفت، بالای سرکفگیر، تکه‌های چوب که بهتر بود چوب خوشبو باشد) راگذاشته، بالای آتش می‌گرفت. از سوراخهای کفگیر آتش زیر چوب روی کفگیر را روشن می‌کرد. آن چوب سوزان را بر زمین گذاشته برکفگیر، چوب دیگری را بر آتش اول می‌گذارد. آتش دوم را روشن می‌کرد و این کار را برای نُه (۹) بار ادامه می‌داد، بعد از نُه بار آتش پاک و مقدس به دست می‌آمد و دیگر قابل پرستش می‌شد و بعد آتش پاک را در مجمری (آتشدان) بزرگ جمع می‌کردند، آنگاه در ساختمانی مخصوص که برای آتشگاه تهیه دیده‌اند، بر فراز گنبدی با آداب ویژه قرار می‌دادند.

چوبهای خوشبو که به نامهای اوروداسن، وهوگونه، هوکرتو، هواپتته آورده، می‌گوید هرگاه باد بوی خوش آتش را می‌آورد، تمام دیوها از آنجا دور می‌شدند. در وندیداد (باب ۱۶ شانزده) نوع آتش را ذکر کرده، ناپاک شدن آتش بیشتر، آتشی است که از سوزانیدن بدن مرده آلوده و ناپاک شده باشد، و ناپاک کردن آن خود مجازات دارد. در وندیداد از آن صحبت کرده که به علّت اطاله کلام از نگارش آن خودداری می‌شود.

دعاها

چنانکه می‌دانیم زبان دین زرتشت که در گاتا آورده شده بسیار ساده و خالی از آداب و رسوم پیچیده است و اصول آن بر پایه «پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک» است، اما پیروان دین بعد از وی کم‌کم رسوم و آدابی به عنوان عبادت در این آئین وارد کردند. از جمله دعاها و نیایش‌هاست، اما در خود اوستا و در یسنا فصلهائی درباره چهار (۴) دعای معروف و مهم وجود دارد. برای نمونه فصلهای نوزده و بیست و بیست و یک و پنجاه و چهار یسنا، درباره این چهار دعا سخن گفته شده، البته واژه‌های زیر، آغاز این ۴ دعا می‌باشد.

۱ـ اشم‌وهو Ashem - Vohu

۲ـ یتا اهوئیری Yata - ahuvairya که به (اهون ـ وئیری ahuna - vairya) نیز مشهور می‌باشد.

۳ـ ینگه هاتم Yanghe - hatam

۴ـ ائیریامن ایشی Airyaman - ishya

که محتوای همه آنها مطالب اخلاقی و انسانی است.

نمازها و نیایش‌ها

همانطور که قبلاً گفته شد پنج گاه در شبانه‌روز وجود داشته، هر کدام از این پنج گاه نماز و نیایش ویژه خود را دارد. از جمله:

۱ـ هاون گاه (Havanگاه صبح) ۲ـ رپیتوین گاه Rapithvin (گاه ظهر) ۳ـ اوزیـــرگاه (Uzayar هنگام عصر تا آغاز شب) ۴ـ ائیویسروثر Aiwisruthra (پاسی از شب تا پایان شب ۵ـ اوشه یا اوشهین (usah سپیده دم) که نمازهای مخصوص به پنج گاه دارد. پنج نیایش اوستایی که در خرده اوستا آمده، بر مبنای یشت‌ها و برخی از فصول یسنا تدوین یافته و به ترتیب عبارتند از خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، آب نیایش و آتش نیایش.

طبقات روحانیان

روحانیان که یکی از ۴ طبقه اجتماع بودند. خود به ۷ گروه تقسیم می‌شدند که هر کدام دارای وظیفه‌ای خاص خود بودند این ۷ طبقه به شرح زیر است:

زئوتر (zaotar) یازوت (zut) که پیشوای بزرگ و در رأس هفت موبد دیگر قرار دارد و بر انجام مراسم دینی نظارت می‌کند.

۱- هاونن Havanan که پیشوا و موبد تهیه شیره هوم، که گیاه مقدسی است می‌باشد.

۲- آت رووخش (Atrovakhsh) موبد و پیشوایی که تیمارگر آتش مقدس است.

۳- فربرتر (Fraberetar) یا موبدی که وظیفه داشته، هنگام اجرای مراسم مذهبی وسایل و ابزار مقدس را برای پیشوای بزرگ آماده می‌کند.

۴- آبرت Aberet یا پیشوا و موبدی است که موظف بوده خدمت آب را در هنگام مراسم مذهبی عهده‌دار باشد.

۵- اسن‌تر Asnatar یا موبدی که تهیه نهایی شربت هوم به عهده او بوده است.

۶- رئت ویش‌کر Raeth wishkara) یا (راسپی) که شربت صاف شده و پالودهٔ هوم را با عناصر لازم مخلوط و تقسیم می‌کرده است.

۷- سرئوشاورز Sraoshavarez یا خادم و ناظم آتشکده، اما بعد از زوال حکومت ساسانی مشاغل روحانی منحصر به دو طبقه گردید، ۱-زوت. ۲-راسپی که عهده‌دار اعمال مذهبی و خواندن سرودها و دعا[1]

۱- ص ۶۰، از تعالیم زردشت نوشته هاشم رضی

بخش شانزدهم

چگونگی ازدواج و شرایط آن

چگونگی ازدواج و شرایط آن درگاتا (سروده‌های زرتشت) به روشنی بیان شده، به موجب عقاید نخستین ابتدای آئین زرتشتی، چگونگی ازدواج با آن چه که بعدها به زرتشت و اوستا نسبت داده‌اند، هماهنگی ندارد.

در زمان ساسانیان که مزدیسنا، آئین رسمی ایرانیان بوده، از ازدواج با محارم سخن گفته شده و جزء دستورات دینی زرتشت به حساب آمده و در اصطلاح پهلوی به آن «خودوده Khoadodah» گفته می‌شده، اما قبول این مسئله مشکل به نظر می‌رسد بنا به قراینی که وجود دارد، فی‌المثل در مورد خود زرتشت و خویشانش خلاف این دیده می‌شود زرتشت چون به بلخ وارد شد، از سرزمینی دیگر بود، هنگامی که آیین‌اش پذیرفته شد، خود با دختر فرشوشتر ازدواج کرد. یا دختر کوچک خود به نام پوروچیستا را به همسری جاماسب وزیر دانشمند ویشتاسپ شاه درآورد با توجه به اینکه معروف است زرتشت به علم پزشکی هم وارد بوده. اما در «ارت یشت، یشت سیزدهم» برای زرتشتیان توجه به سه نکته بیان گردیده و این

رسم هنوز هم در بین زرتشتیان کنونی قابل اجراست.

۱- تحریم ازدواج با مادر، خواهر، دختر، دختر خواهر، دختر برادر، خواهر پدر، خواهر مادر، دایه‌ای که شیرداده، و هر دختری خواه خودی و یا بیگانه که در کودکی همشیر بوده باشد.

همچنین طلاق جایز نیست مگر در چند مورد و آن موارد آنست که زن خارج از حدود عفت و پاکدامنی قدم بردارد و شوهر آنرا بتواند به طور آشکار ثابت نماید.

۲- بیماری غیر قابل علاج زن یا شوهر

۳- دیوانه بودن زن یا مرد

در آئین مزدایی هر زرتشتی اختیار بیش از یک همسر را ندارد و اگر همسری فوت کرد تا یکسال نمی‌تواند مرد زوجه‌ای انتخاب کند.

مراسم ازدواج:

مراسم عقد و ازدواج را «گواه گیران» می‌گویند که همان خطبه عقد نامیده می‌شود و در این مراسم باید هفت (۷) تن زرتشتی به عنوان شاهد و گواه دفتر ازدواج را امضاء نمایند، بعد موبد خطبه عقد را می‌خواند که البته با رضایت طرفین، محتوای خطبه نام و ستایش اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان است، سفارش به درستی و داد و خداشناسی و ...

توجه به مردم داری، رعایت حقوق همسر و دیگران، احترام به طبیعت و عناصر آن، سازگار با هم انجام وظایف دین ... دعوت می‌کند.

انواع شکل ازدواج:

پنج نوع ازدواج در آئین مزدایی وجود دارد، که امروزه بیشتر نوع اول آن اجرا می‌شود.

۱- پادشاه زنی - و آنکه دختر و پسر برای نخستین بار با خشنودی پدر و مادر با هم زناشویی

می‌کنند.

۲- ایوک زنی - و آن، مردی بخواهد با دختری که یگانه فرزند پدر خویش است، ازدواج کند چون دختر نمی‌تواند، پس از مرگ پدرش دارایی او را به خانهٔ شوهر ببرد، از این رو نخستین پسر خود را که متولّد کرد به نام پدر خود می‌نامد و فرزند او می‌خواند تا این پسر جانشین پدر بزرگ خود باشد و وسیله بقای نسل او گردد. که البته این رسم در زمان ساسانیان بوده و امروزه اجرا نمی‌شود.

۳- ستر زنی (ستر Satar) به معنی فرزند خوانده است، ستر زن این است که پسری پس از رسایی بی‌آنکه زن گرفته باشد از جهان برود. پدر و مادر و دیگر خویشاوندان او باید دختری را اگر چه خواهرش باشد به نام وی شوهر بدهند، بدین روش که نخستین پسری که از این زناشویی پیدا می‌شود و به نام آن جوان باشد و فرزند او خوانده شود، با این روش دارائی و هستی او را نگهداری می‌شود و پیوند خانواده حفظ می‌شود، امروزه این روش منسوخ گردیده.

۴- چکرزنی - چکر، کوتاه شده چاکر، مرد از پادشاه زن بچه نداشته باشد و اگر زن دیوانه، یا علیل باشد که وظایف زناشویی را انجام ندهد، مرد با اجازه زن می‌تواند همسر اختیار کند.

۵- خود سر زنی - پسر و دختر پس از رسیدن به بیست یکسالگی بدون اجازه پدر و مادر همسر اختیار کنند، که این از لحاظ دین اشکال ندارد، اما پدر یا مادر ممکنست او را از ارث محروم کنند.[1]

وضعیت و موقعیت زنان برای ازدواج:

سن بلوغ برای دوشیزگان در ایران باستان پانزده سال (۱۵) بود. قبل از ازدواج آنها باید اصول اوستا را یاد بگیرند و با وظایف خانوادگی آشنا بشوند. آنها چه در اجتماع و چه در زندگی خصوص از آزادی نسبی برخوردار بودند، این آزادی عمل، تا آنجا بود که اگر

۱ - اقتباس از کتاب تعالیم زرتشتی - نوشته هاشم رضی، ص ٦٨ - ٦٩

دوشیزه‌ای می‌خواست برخلاف میل پدر و مادر ازدواج کند آنها نمی‌توانستند مانع هدف او بشوند.

یشت شانزدهم (ارت یشت) فقرات ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ سه نکته درباره مسایل مربوط به ازدواج را آورده: ابتدا، نکوهش سقط جنین - دوم، نکوهش ازدواج با بیگانگان (غیر دین زرتشتی) - سوم آنکه هرگاه پدر و مادر دختران خود را در خانه نگاه دارند و مانع ازدواج آنها بشوند.

موردی که بسیار زشت و نارواست و به آنها نفرین شده، اینکه دختران را فریب دهند و رفتار غیراخلاقی و دینی با آنها داشته باشند.

در مورد تشویق به ازدواج هم سخن گفته شده، برای نمونه وندیداد، فرگرد ۴ از بند ۴۷ تا آخر، همچنین سزای کسانی که عزب مانده‌اند (زن نگرفته‌اند) و تشکیل خانواده نداده‌اند معین شده.

جالب است بدانیم صورت ساده و انسانی ازدواج دختر زرتشت که درگاتا هات پنجاه و سوم از یسنا آمده، این ازدواج که میان پوروچیستا دختر زرتشت و جاماسپ وزیر دانشمند گشتاسب است در این مراسم که با رضایت و انتخاب خود دختر بوده، زرتشت خود شخصاً حضور داشته و مراسم عقد را خود برگزار کرده و به همه جوانان حاضر در مجلس آموزشهای لازم را داده، در این مراسم زرتشت به دختر خود می‌گوید:

«اینک تو این پورچیستا، من از روی پاکی و راستی و نیک‌منشی، جاماسپ را که از راست کرداران و پشتیبانان آئین راستی است، برای تو برگزیده‌ام. پس اکنون برو و در این باب اندیشه کن و خردت را راهنما قرار ده، و پس از موافقت به اجرای مراسم مقدس ازدواج بپرداز[1]»

۱ - گاتاها هات پنجاه و سوم یسنا نوشته استاد پورداوود ص ۲۱۰

جاماسپ هم در این مجلس لب به سخن می‌گشاید «با راستی و درستی، پوروچیستای جوان را آن سان به راه درست زندگی، در پرتو آئین تعلیم دهم که نسبت به پدر و شوهر و بزریگران و همه مردم دیگر وظیفه‌شناس و خدمتگزار باشد، باشد که خداونـد در پـرتو خدمت به مردم بهترین پاداش‌ها را نصیب وی کند.»

اینک شما را آگاه می‌سازم و پند می‌دهم راه راست را برگزینید و در اندیشه نیک و کردار نیک و گفتار نیک از هم پیشی بگیرید، از شما می‌خواهم این پندها را نقش جان خود سازید، به شما اندرز می‌دهم در زندگی رفتاری پیشه کنید تا سعادت و خوشی و خرمی همگان در آن فراهم شود.» کریستن سن خاورشناس دانمارکی در کتاب خود به نـام «شـاهنشاهان ساسانی» می‌گوید رفتار مردان نسبت به زنان در آئین مزدیسنا، نزاکت آمیز بوده است.[۱]

۱ - اقتباس از کتاب تعالیم زرتشت ص ٦٣ و ٦۴

مراسم دفن مردگان

برای درگذشتگان (فوت شدگان) در دین باستان، رسم بر این بوده که نباید آنها را سوزاند، نه به باد سپرد و نه به آب انداخت، زیرا معتقد بودند که تماس اجساد مردگان با آب و آتش و زمین که عناصر مقدس هستند، باعث آلودگی آنها خواهد شد.

پس از همان ابتدا، اجساد گذشتگان را درون گودالهایی در مکانهای مناسب، بر بالاترین و دورترین جاها قرار می‌دادند، اجساد را در برابر پرندگان لاشخور و سگهای گوشتخوار، رها می‌کردند، پس از آنکه گوشتها از استخوانها جدا شد، استخوانها راکه زیر آفتاب خشک شده بود، جمع می‌کردند تا در پناهگاه‌هایی به نام «استودان» که در جداره‌های کوه خارج از دسترس آب یا حیوان بود بگذارند. قرار دادن اجساد در دخمه‌ها یا در برجهای خاموشی مربوط به دوره بسیار جدیدتر است.[۱]

۱ - اقتباس از کتاب تاریخ ایران باستان، نوشته ماریان موله، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۷

بخش هفدهم

اهمیت کشاورزی در ایران باستان

اهمیت کشاورزی و زراعت در دین باستانی ایران تا آنجاست که در یسناهات ۴۵ گاثاها ـ زرتشت می‌گوید که مزدا، آفریننده جهان پدر برزیگر پاک سرشت و زمین دختر نیک کنش اوست. در این بند از واژه ارمیتی نام برده و به معنی زمین گرفته شده ـ و این امشاسپند مربوط به زمین و کشت و بزر می‌باشد ـ در جاهای دیگر اوستا همانطور که قبلاً اشاره شد ـ سپندارمد فرشته و موکّل زمین و به جای زمین آمده است ـ چنانکه در یسنای ۱۶ بخش ۱۰ و وندیداد فرگرد سوم بخش ۱۰ و ۳۵ و فرگرد هجدهم بخش ۶۴، هم گفته شده ـ در گاثاها این زیباترین و انگشترین بندهاست ـ پیغمبر ایرانی برای اینکه مردم را به کشت و بزر و آبادانی تشویق کند، اهورامزدا را پدر کشاورزان و زمین را دختر او خوانده است، کسی که خاک را آبادان و مرز و بوم را از کشت‌زار خرّم و شادمان سازد، نگهبان زمین سپندارمذ و پدر آسمانی (اهورامزدا) را از خود خوشنود کند[1].

باز در فرگرد ۳۲ بخش سوم وندیداد گفته شده ـ هر دانه‌ای که کاشته می‌شود دیوها به

---

۱ ـ گاثاها ـ استاد پورداوود ـ ص ۱۵۲ و ۱۵۳

نفس زدن می‌افتند، چون سبز شود به سرفه کردن، چون خرمن کرده شود، به گریه کردن، چون آرد شود فرار می‌کنند و چون غلّه زیاد شود با دهانی که چون با آهن داغ کرده باشند فرار می‌کنند.

اهمیت سگ در دین مزدیسنا

در وندیداد باب پنجم، فرگرد بیست و نه (۲۹) می‌گوید حقوق سگ با حقوق انسان برابر است، و در بعضی موارد بیشتر به این دلیل که چون ایرانیان در آن زمان بیشتر پیشه زراعت و گله‌بانی داشتند بنابراین سگ بزرگترین حافظ منافع آنها بوده، البته سگهای اهلی مورد اهمیت بوده و متأسفانه آداب و مراسمی که برای مرده انسان بوده برای سگ هم همانطور وجود داشته است.

فهرست مأخذ

۱ـ کتاب مزدیسنا و ادب پارسی دکتر محمد معین

۲ـ پژوهشی در اساطیر ایرانی ـ دکتر مهرداد بهار

۳ـ شناخت اساطیر ایران ـ نوشته جان هنیلز ـ ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضّلی

۴ـ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار ـ نوشته آرتور کریستن سن ـ ترجمه دکتر ژاله آموزگار ـ دکتر احمد تفضّلی

۵ـ یشتها نوشتهٔ استاد پورداوود (در دو جلد) ـ به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی

۶ـ گاثاها ـ پورداوود ـ به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی

۷ـ تاریخ ایران باستان ـ نوشته ماریان موله

۸ـ وندیداد ـ ترجمه داعی‌الاسلام

۹ـ راهنمای دین زرتشتی به کوشش هاشم رضی

۱۰ـ زرتشت و تعالیم او به کوشش هاشم رضی

۱۱ـ دینکرت چاپ سنجانا

۱۲ـ زات سپرم ـ ترجمهٔ وست

۱۳ـ صددرنثر و صد در بندهشن به اهتمام هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابر

۱۴ـ خرده اوستا ـ استاد پورداوود

۱۵ـ تاریخ ادبیات ایران دکتر ذبیحا... صفا، جلد اول

۱۶ـ تاریخ زبان فارسی ـ دکتر خانلری جلد اول

۱۷ـ ایرانویج ـ دکتر بهرام فره‌وشی

۱۸ـ مقدمه فرهنگ فارسی ـ دکتر محمد معین

۱۹ـ گنجینهٔ اوستا ـ نوشتهٔ هاشم رضی

۲۰ـ شاهنامه فردوسی ـ چاپ بروخیم

۲۱ـ ارداویرافنامه به کوشش دکتر رحیم عفیفی